



کلیسای پیروز

تحلیلی در سه قسمت
برگرفته از آثار

ریچارد وورمبراند
جان پیپر
میلتن مارتین

مترجم:
عیسی دیباج

تألیف: ندای شهدا

The Triumphant Church

Farsi Edition

Copyright 2015 Voice Media

info@VM1.global

Web home: www.VM1.global

All rights reserved. No part of the publication may be reproduced, distributed or transmitted in any form or by any means, including photocopying, recording, or other electronic, or mechanical methods, without the prior written permission of the publisher, except in the case of brief quotations embodied in critical reviews and certain other noncommercial uses permitted by copyright law. For permission requests, email the publisher, addressed "Attention: Permission Coordinator," at the address above.

This publication **may not be sold, and is for free distribution** only.

فهرست مندرجات

- | | |
|----|--|
| ۵ | روشن‌کلیسای رنج دیده
ریچارد وورمبراند |
| ۴۳ | رنج و زحمت در مسیحیت
جان پیر |
| ۸۳ | جفا در مسیحیت
(رئوس مطالب جهت مطالعه و تدریس)
میلتن مارتین |

روش کلیسای زجر دیده

کشیش ریچارد وورمبراند

مقدمه

نوشته حاضر نگاهی است آینده‌نگرانه به کلیسا از جانب فردی که با خدمتِ شبانی‌اش، با تجربیاتش در زندان، و بالاخره با موعظات بیشمارش، نقشی مؤثر در آگاه ساختن جهانیان از خطرات کمونیسم ملحد ایفا کرده است.

نوشته‌های ریچارد ورمبراند مُعرف حضور همگان است. آنچه می‌نویسد رک و بی‌پروا است و تا اعماق وجود آدمی رخنه می‌کند. کمتر خواننده‌ای است که بتواند از کنار پیام آن بی‌تفاوت بگذرد. چندان کوششی برای ویرایش متن حاضر صورت نگرفته است. برخی اصطلاحات بکار رفته وجه مشخصه فردی است که عبری می‌اندیشد، در مقام فردی زبان‌شناس مطالعه می‌کند، دعایش همچون رسولان است و نوشته‌هایش تداعی‌گر کلام انبیاء. پیام نوشته‌های او کاملاً واضح و روشن است.

اگر آنچه برخی رهبران مسیحی می‌گویند راست باشد، کلیسا دیر یا زود دو راه پیش رو خواهد داشت: یا باید از لحاظ سیاسی-اجتماعی با نیروهای ضد مسیحی از در سازش درآید، و یا ناگزیر خشم سلسله مراتبی سیاسی-مذهبی و کنترل شده را بر خود هموار سازد- که در این صورت حق با ورمبراند است: باید از هم‌اکنون آماده شویم.

از آنجا که بسیاری از نقاط دنیا از هم‌اکنون با یکی از دو شق روبرو است، دلیلی وجود ندارد که گمان بریم محل زندگی ما کماکان از واقعیات مربوط به این امر مصون خواهد بود. بنابراین بیاید بعنوان افرادی مسیحی از هم‌اکنون خود را آماده سازیم و کاری کنیم که اگر فردا نوبت فرزندانمان شد، الگویی روشن پیش رو داشته باشند.

ناشر

روش کلیسای زجر دیده

«حنانیا جواب داد: "ای خداوند، دربارهٔ این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقت‌ها رسانید." اما خداوند وی را گفت: "برو زیرا که او ظرف برگزیدهٔ من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد."» (اعمال ۹: ۱۳ و ۱۵ و ۱۶).

کلیسای عیسی مسیح با رنج و زحمت آشناست. از بدو آغاز کلیسا تا به امروز، همواره پیروان عیسی مسیح به خاطر ایمانشان رنج و زحمت دیده‌اند. در زمان حاضر یک سوم مسیحیان دنیا به کلیسای زجر دیده تعلق دارند. کشیشان و شبانان مغرب زمین لازم است بدانند که کلیسای زجر دیده چگونه کلیسایی است و چگونه علیرغم سختیهای فراوان به حیات خود ادامه می‌دهد و رشد می‌کند. امروزه بر هر شبان و کشیش مسیحی است که کل دنیا را همچون کلیسای محل خدمت خود بدانند. باید با کلیسای زیرزمینی آشنا باشیم زیرا خود ممکن است روزی از شرایط سخت عبور کنیم. و حتی اگر خودمان گرفتار چنین شرایطی نشویم، باز وظیفه داریم کسانی را که در این وضعیت بسر می‌برند یاری دهیم. در کشورهایی که آزادی مذهب وجود ندارند، مسیحیان بسیاری قربانی شده‌اند. شمار زیادی نیز روانه زندان شده یا در آنجا جان سپرده‌اند. این چیزی نیست که به آن مباحثات کنیم. بهتر آن می‌بود که یاد می‌گرفتیم چگونه به شیوه‌ای فعالیت کنیم تا گرفتار نشویم.

بهنگام جنگ بیشتر مایلیم زبان به تحسین آن قهرمانانی بگشاییم که باعث شده‌اند دشمن در راه سرزمین اجدادی‌اش جان دهد تا شهیدانی که در راه سرزمین اجدادی‌مان جان سپرده‌اند. این **من** نیستم که باید در راه سرزمین اجدادی‌ام بمیرم بلکه **او** است که باید بمیرد. به عقیدهٔ من کسانی که می‌دانند چطور دقیق و هوشمندانه عمل کنند تا گرفتار نشوند براستی در خور تحسین‌اند.

بنابراین، ضروری است با فعالیت‌ها و روشهای هوشمندانه ویژه‌ای آشنا شویم.

آماده شدن برای رنج و زحمت

هرقدر هم که مواظب باشیم نمی‌توانیم کاری کنیم که کلیسا گرفتار رنج و زحمت نشود. اما می‌توانیم این رنج و زحمت را به حداقل رسانیم.

وقتی قدرتی ظالم در کشوری روی کار آید چه اتفاقی می‌افتد؟ در بعضی کشورها نظیر موزامبیک و کامبوج بلافاصله حکومت رعب و وحشت آغاز می‌شود. اما در بعضی جاها ناگهان آزادی مذهب به طرزی بی‌سابقه پدیدار می‌گردد - البته فقط در همان ابتدای کار. نظامهای مستبدی هستند که به قدرت می‌رسند بی‌آنکه واقعاً از قدرتی برخوردار باشند. اینگونه نظامها پشتوانه مردمی ندارند - هرچند لزوماً هنوز پلیس یا ارتش خاصی سازمان‌دهی نکرده‌اند. کمونیست‌ها به مجرد آنکه در روسیه به قدرت رسیدند تا توانستند به پروتستان‌ها میدان دادند تا بلکه از این طریق ارتدکس‌ها را نابود سازند. وقتی ارتدکس‌ها نابود شدند، نوبت پروتستان‌ها رسید. آزادی آغازین دیری نمی‌پایید. حکومت‌های خودکامه در طول این مدت به درون کلیسا رخنه می‌کنند و افراد خود را به رهبری آن می‌گمارند و به نقاط ضعف شبانان پی می‌برند. برخی از این شبانان ممکن است افراد جاه‌طلبی باشند و برخی دیگر حریص و طماع. دیگری ممکن است در زندگی گناهی مخفی داشته باشد که بابت آن بتوان از او حق‌السکوت خواست. تهدیدش می‌کنند که اگر نگذارد افراد خودشان به رهبری کلیسا گماشته شوند گناهش را فاش خواهند ساخت. و سرانجام در زمانی معین آزار و شکنجه آغاز می‌شود. چنین سرکوبی در رومانی ظرف یک روز اتفاق افتاد. تمام اسقفان کاتولیک و بسیاری از کشیشان، راهبان و راهبه‌ها را دستگیر کرده به زندان فرستادند. سپس نوبت پروتستان‌ها شد و بسیاری از شبانان پروتستان از فرقه‌های مختلف دستگیر شده روانه زندان گشتند و بسیاری نیز در همانجا جان سپردند.

خداوند مان عیسی به حنایا فرمود: «به دیدن سولس طرسوسی برو. او را برای شبانی کلیسای زجر دیده‌ام برگزیده‌ام.» آری، پولس براستی شبان کلیسایی زجر

دیده بود. عیسی برای این شبان درسهایی در نظر داشت تا او را برای وظیفه خطیرش آماده کند. و این سلسله دروس را با این کلمات آغاز نمود: «او را نشان خواهیم داد که چقدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد...»

برای آنکه برای فعالیت‌های چنین کلیایی آماده شویم نخست باید دروس «زحمت‌شناسی» و «شهادت‌شناسی» را فراگیریم. سولژنیتسین (Solzhenitsyn) در کتابش با عنوان Gulag Archipelago می‌گوید از جمله دروس تعلیماتی افسران پلیس در اتحاد شوروی سابق درس «دستگیری‌شناسی» بود - علمی که به افراد یاد می‌داد چگونه مردم را دستگیر کنند بی آنکه کسی متوجه شود. حال که آنان اصطلاح جدید «دستگیری‌شناسی» را ابداع می‌کنند بد نیست ما هم اصطلاحی جدید ابداع کنیم: «زحمت‌شناسی».

کمی بعد به جنبه فنی فعالیت‌های کلیسای زجر دیده خواهیم پرداخت. اما نخست باید از لحاظ روحانی برای این کار آماده شویم. در کشورهای آزاد کافی است ایمان داشته باشیم و تعمید گیریم تا عضو کلیسا محسوب شویم. اما در کلیساهایی که با جور و ستم روبرویند، تنها عضو بودن کافی نیست. ممکن است تعمید گرفته باشید و ایمان هم داشته باشید، اما اگر برای تحمل رنج و زحمت آماده نباشید پلیس دستگیرتان خواهد کرد و با همان یکی دو سیلی اول همه چیز را انکار خواهید نمود. بنابراین **آماده شدن** برای تحمل رنج و زحمت از اصول اولیه آمادگی برای انجام فعالیت‌های کلیسایی است.

فرد مسیحی از زندان نمی‌هراسد. زندان برای ایماندار عادی مکان تازه‌ای است که در آن می‌تواند شاهدهی امین برای مسیح باشد. برای فرد شبان، زندان در حکم کلیسایی تازه است - کلیسایی که درآمد خاصی برایش ندارد اما فرصت خدمت در آن بسیار است. در کتابی که تحت عنوان «با خدا در سلول انفرادی» نوشته‌ام در این باره قدری صحبت کرده‌ام. در کتب دیگرم به علائم مورس اشاره نموده‌ام که آن نیز بخشی از سلسله آموزش‌های لازم است. لابد می‌دانید منظورم از علائم مورس چیست - علائمی که از طریق آن پیام رد و بدل می‌شود. به کمک این علائم می‌توانید پیام انجیل را به دیگر زندانیانی که در سمت راست یا چپ‌تان اند موعظه کنید. زندانیان مدام عوض می‌شوند. برخی از سلول آزاد

می شوند و برخی دیگر جای شان را می گیرند. خدا به بسیاری از مسیحیان زندانی این افتخار را عطا کرده که از طریق علائم مورش کسانی را که هرگز ندیده اند با مسیح آشنا سازند. سالها بعد، کسانی دیگر با اینگونه افراد که از طریق علائم مورش به مسیح ایمان آورده اند آشنا شده اند. خود من در زندانهای مناطق مختلف پیام انجیل را به گوش افراد بیشماری از همین سلولها رسانیده ام.

در کلیساهای واقع در کشورهای آزاد، صبح روزهای یکشنبه ناقوس کلیسا را به صدا درمی آورند. هرکس دلش خواست به کلیسا می رود و هرکه نخواست نمی رود. اگر این یکشنبه کسی از موعظه تان خوشش نیامد، یکشنبه بعد به کلیسا نمی آید. و اگر باران ببارد که دیگر اصلاً نمی آید. اما وقتی کلیسای تان چهار دیواری زندان است، اعضای تان تمام مدت روز با شما هستند. اعضایی که آزادند، هراز گاه نگاهی به ساعت می اندازند و با خود می گویند: «نیم ساعت است دارد حرف می زند. نمی خواهد تمام کند؟» اما در زندان ساعت مچی را از آدم می گیرند. اعضای تان تمام طول هفته با شما هستند و می توانید از صبح تا شب برایشان موعظه کنید! چاره ای جز گوش دادن ندارند. در تاریخ کلیسای رومانی یا روسیه، بیشترین کسانی که به مسیح ایمان آورده اند همواره از بین زندانیان بوده اند. بنابراین از زندان نترسید، بلکه آن را صرفاً فرصت تازه ای بدانید که خدا در اختیارتان گذاشته است. بیاد دارم که وقتی برای بار دوم مرا دستگیر می کردند، همسرم در حالیکه در آغوشش کشیده بودم و با او وداع می کردم به من گفت: «ریچارد، بخاطر داشته باش که کتاب مقدس می گوید: "شما را نزد حاکمان و سلاطین خواهند برد تا به آنها شهادت دهید."»

پذیرفتن این امر چندان دشوار نیست. اما در مورد شکنجه های وحشتناکی که بر زندانیان روا می دارند چه باید گفت؟ تحت شکنجه چه خواهیم کرد؟ آیا تاب تحمل آن را داریم؟ اگر توان تحمل شکنجه را نداشته باشیم، پنجاه یا شصت نفر دیگری را که می شناسیم لو خواهیم داد و به گوشه زندان خواهیم فرستاد زیرا ستمکاران دقیقاً همین را از ما می خواهند - می خواهند به اطرافیانمان خیانت کنیم. به همین خاطر است که حتماً باید از هم اکنون برای تحمل رنج و زحمت آماده شویم. زیرا اگر بخواهیم گوشه زندان خود را برای مواجهه با مصائب آماده

سازیم، خواهیم دید که اینکار بیش از حد دشوار است.

بیاد دارم زمانی در رومانی، شبانی با بیست سال سابقه خدمت، با زنی گناه ورزیده بود. شبانان دیگر در صدد رسیدگی به این موضوع برآمدند. عاقبت به این نتیجه رسیدند که «گناه او، عمل رابطه نامشروع نیست، زیرا شرایط به گونه‌ای بود که نمی‌توانست در برابر وسوسه مقاومت ورزد. گناهِش در واقع این است که بیست سال پیش هنگامی که هنوز اینچنین وسوسه نشده بود به خودش گفته بود: «در طول زندگی شبانی‌ام با مسائل مختلفی روبرو خواهم شد، از جمله اینکه وسوسه شده، مرتکب گناهان جنسی گردم. هنگامی که آن روز برسد هرگز مرتکب چنین کاری نخواهم شد.» بنابراین باید پیشاپیش خود را برای همه چیز آماده سازیم. باید برای رنج و زحمت آماده شویم.

حقیقت راجع به «حقیقت»

اینکه هریک از ما تا چه حد تحمل رنج و زحمت را داریم بسته به این است که تا چه حد به آرمانی خاص تعلق خاطر داریم و این آرمان چقدر برای مان مهم و گران‌بها است.

در این خصوص در کشورهای کمونیستی به موارد فوق‌العاده حیرت‌آوری برخوردیم. واعظین و نویسندگان مسیحی بوده‌اند که خائن از آب درآمده‌اند. سراینده بهترین کتاب سرود کلیسای رومانی به سراینده بهترین سرود کمونیستی رومانی تبدیل شد. بنابراین همه چیز به این بستگی دارد که آیا فقط در مرحله حرف باقی مانده‌ایم یا آنکه حقایق الهی را برآستی در درون خود پذیرفته‌ایم.

خدا «حقیقت» است. کتاب مقدس حقیقتی است راجع به «حقیقت» یکتا. الهیات حقیقتی است درباره حقیقتی که راجع به «حقیقت» یکتا است. و یک موعظه خوب حقیقتی است راجع به حقیقتی که درباره حقیقت است راجع به «حقیقت» یکتا. خود موعظه آن «حقیقت» یکتا نیست. «حقیقت» فقط خدا است و بس. حول این حقیقت، حرف‌ها، نظریات الهیاتی و آموزه‌های فراوانی وجود دارد. اما هیچ‌یک از این‌ها به هنگام رنج و زحمت، ما را یاری نمی‌دهند. یاری و استعانت ما تنها از جانب خود «حقیقت» است و از این رو باید از خلال موعظات، کتب

الهیاتی و خلاصه هر آنچه «حرف» است عبور کرده، به حقیقت خود خدا متمسک شویم.

در کشورهای غربی گفته‌ام که چطور مسیحیان را چهار شبانه‌روز به صلیب می‌بستند. صلیب‌ها را برکف زندان قرار می‌دادند و سایر زندانیان را زیر شکنجه وا می‌داشتند بر بدن و سر و صورت مسیحیان مصلوب قضای حاجت کنند. بارها از من پرسیده‌اند: «تحت آن شرایط کدام آیه کتاب مقدس بیش از همه مایه قوت و تسلی‌تان بوده است؟» اینکه بگوییم: «فلان و بهمان آیه کتاب مقدس باعث قوت من بود یا مرا یاری داده است» جز مهمل‌گویی و ریاکاری مذهبی نیست. آیات کتاب مقدس بخودی خود باعث کمک کسی نمی‌شوند. مزبور ۲۳ را خوب می‌دانستیم: «خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. حتی اگر در وادی سایه موت نیز راه روم...»

ولی وقتی در زحمت بیافتید متوجه خواهید شد که منظور خدا از مزبور ۲۳ هیچگاه این نبوده که باعث قوت و تسلی شما باشد. خداوند است که به شما قدرت می‌بخشد، نه مزموری که در مورد خداوند تسلی‌بخش صحبت می‌کند. آشنایی با فلان مزبور کافی نیست. باید با کسی که مزبور درباره اوست آشنا بود. آیه «فیض من ترا کافی است» (دوم قرنتیان ۹:۱۲) را نیز می‌دانستیم. اما این آیه نیز بخودی خود کافی نیست. نه آیه، بلکه فیض است که ما را کافی است.

شبانان و شاهدین غیوری که بعضاً کلام را به منزله دعوتی از جانب خدا تلقی می‌کنند همیشه در معرض این خطر هستند که برای کلمات مقدس کلام خدا ارزشی بیش از حد قائل شوند. کلمات مقدس صرفاً وسیله است برای رسیدن به حقیقتی که بیانگر آنند. اگر با خود حقیقت، یعنی خداوند قادر مطلق، یک شوید، شریر هیچ قدرتی بر شما نخواهد داشت زیرا نمی‌تواند خدای قادر مطلق را شکست دهد. اما اگر تنها به کلمات خداوند قادر مطلق اکتفا کنید، شریر براحتی شکست‌تان خواهد داد.

تمرینات روحانی

آماده شدن برای کلیسای زیر رنج و زحمت، بدین معنا است که به فردی واقعاً

روحانی تبدیل شویم. درست همانگونه که قبل از استفاده از پیاز، پوست آن را می‌کنیم، خدا نیز باید نخست هرآنچه را صرفاً مشتی کلمات و احساسات خلسه‌آور مذهبی است از وجود ما پاک کند و به اصطلاح «پوست بکند» تا به حقیقت ایمان‌مان برسیم. عیسی فرموده است: «هرکه می‌خواهد از من پیروی کند باید صلیب خود را بردارد»، و خود به ما نشان داد که این صلیب، گاه تا چه حد سنگین و طاقت‌فرسا است. باید برای آن آماده باشیم.

طریق دنیا را بنگرید! مجله‌ای مستهجن یا فلان آگهی تبلیغاتی کافی است تا آتش خیالات‌مان را شعله‌ور سازد. بنابراین، باید همواره حقایق روحانی را مقابل خود داشته باشیم تا خیالات‌مان بدینگونه شعله‌ور شود. باید دست به تمرینات روحانی زنیم. جای بسی تأسف است که آیین پروتستان تقریباً بطور کامل با تمرینات روحانی بیگانه است. باید چنین تمرینات را در کلیسا احیا سازیم. ممکن است تمرینات روحانی در گذشته از سوی برخی از پیروان کاتولیک مورد سؤاستفاده واقع شده و با روی کار آمدن نهضت اصلاحات دینی (Reformation) بکلی از میان رفته باشد. اما آونگ همواره در حرکت است و اگر یک عده در یک مسیر افراط کردند، عده‌ای دیگر در جهت مخالف ره به افراط زده‌اند.

چون بعضی‌ها با انجام تمرینات روحانی کاذب از این امر مهم سوءاستفاده کرده‌اند، سایرین چنین تمریناتی را کلاً کنار گذاشته‌اند! و حال آنکه باید نه فقط به دعا و گفتگو با خدا وقت دهیم، بلکه لازم است وقتی را نیز به تفکر و تأمل اختصاص دهیم. فصل یازده عبرانیان را می‌خوانیم و به فهرست طویل کسانی برمی‌خوریم که بخاطر مسیح با اره به دو نیم شدند، برخی را سوزاندند یا جلو شیران انداختند. اما تا این چیزها را مقابل چشمان خود تجسم نکنیم چندان سودی برایمان نخواهد داشت. باید پیش خود تجسم کنیم: الان در برابر شیران هستم، مرا می‌زنند و ممکن است بدنم را به آتش کشند. در چنین شرایطی عکس‌العمل من چیست؟

بیاد دارم آخرین یکشنبه‌ای که در رومانی بودم، بچه‌های کانون شادی را که بین ده تا پانزده پسر و دختر خردسال بودند نه به کلیسا، بلکه به باغ وحش بردم.

مقابل قفس شیران رفتیم و به آنها گفتم: «اجدادتان را بخاطر ایمان به مسیح جلو چنین حیوانات درنده‌ای انداختند. خوب بدانید که شما نیز باید بخاطر مسیح زحمت ببینید. شما را مقابل شیران نمی‌اندازند، اما ممکن است به چنگ کسانی بیافتید که در مقایسه با شیر، بسی وحشی‌تر و درنده‌خوترند. همین الان و در همین جا تصمیم بگیرید که آیا حاضرید تحت این شرایط به مسیح وفادار بمانید؟» و بچه‌ها در حالیکه اشک در چشمانشان حلقه زده بود پاسخ دادند: «آری.»

باید از هم‌اکنون و پیش از آنکه زندانی شویم برای این امر آماده باشیم. در زندان همه چیز را از شما می‌گیرند. لباس‌تان را درمی‌آورند و لباس زندان به تن‌تان می‌کنند. دیگر از فرش و مبلمان و پرده‌های مجلل خبری نیست. نه همسرتان کنارتان است، نه فرزندان‌تان. از کتابخانه و گل و گلدان نیز خبری نیست. از کلیه امکانات رفاهی محروم خواهید شد. و اگر کسی پیشاپیش لذا بداند دنیا را انکار نکرده باشد، به هیچ وجه تاب مقاومت نخواهد داشت. در جایی از کولسیان آمده که باید اعضای بدن خاکی‌مان را بر این دنیا هلاک سازیم. برخی از کاتولیک‌های جاهل و افراطی [با استناد به اینگونه آیات] عقایدی خرافانی ابداع کرده‌اند و به ریاضت‌کشی و خودآزاری مبادرت ورزیده‌اند. در مقابل، پروتستان‌ها هرچه را که رنگی از زبون ساختن نفس داشته، یکسره کنار گذاشته‌اند. و حال آنکه فرد مسیحی به تعبیری باید خود را خوار و زبون سازد، بدین معنا که باید از خوشی‌ها و لذایذ این دنیا «چشم‌پوشد». فرد مسیحی که از هم‌اکنون خود را بدین منظور آماده کرده، وقتی به زندان افتاد از فقدان این خوشی‌ها به ستوه نمی‌آید. باید از امور این دنیا استفاده کنیم بی‌آنکه از لحاظ عاطفی به آنها وابسته شویم.

من خودم شخصاً هرازگاه به تمرینی روحانی دست می‌زنم. محل زندگی من ایالات متحده امریکا است و احتمالاً می‌توانید تصور کنید سوپرمارکت‌ها در این کشور به چه صورت‌اند. انواع و اقسام خوراکی‌های لذیذ در آنها یافت می‌شود. به اجناس نگاه می‌کنم و به خود می‌گویم: «می‌توانم بدون فلان یا بهمان چیز هم زندگی کنم. این یکی خیلی زیباست، ولی بدون آن هم می‌شود سر کرد. بدون این

یکی هم می‌توان سر کرد.» کل سوپرمارکت را زیر پا می‌گذارم بدون آنکه حتی یک دلار خرج کرده باشم. شادم از اینکه چیزهای دلپذیر زیادی دیده‌ام، و شادترم از اینکه می‌دانم بدون این چیزها هم می‌توانم سر کنم.

با اینحال، الهی دانانِ لیبرال و تجددگرا هم کم نداشته‌ایم. هیچ‌کدام‌شان در برابر شکنجه تاب مقاومت نداشتند. لابد به خود می‌گویند: «چرا باید برای خدایی مرده و کتاب مقدسی مملو از اشکال جان خود را فدا کنیم؟ اگر داستان آدم و حوا حقیقت نداشته باشد، اگر یوشع خورشید را از حرکت باز نداشته باشد و پیشگویی‌های انبیا سالها پس از تحقق نوشته شده باشد، و اگر عیسی از مریم باکره متولد نشده و جسماً از مردگان برنخاسته باشد، در آن صورت دروغ‌هایی که در کتاب مقدس است از فریبکاری‌های روزنامه‌روسی **پراودا** بیشتر است. چرا باید بخاطر چیزی که حقیقت ندارد یا دست‌کم مملو از شبهه و اشکال است از جان خود بگذرم؟»

شک و تردید، افراد را خائن می‌سازد.

من یهودی هستم. در عبری - زبانی که عیسی بدان تکلم می‌کرد و نخستین مکاشفه بدان زبان بود - واژه‌ای بنام «تردید» وجود ندارد. تردید کردن برای انسان همانقدر ناشایست است که راه رفتن بر چهار پا. بنا نیست انسان بر چهار پا راه رود. او با قامتی راست و سرافراشته راه می‌رود، چون با حیوانات فرق دارد. به همین ترتیب شک و تردید نیز دهن‌شأن انسان است.

شک و تردید به سراغ همه‌ما می‌آید. مهم این است که نگذارید در مورد تعالیم اساسی کتاب مقدس - نظیر وجود خدا، قیام عیسی مسیح، یا وجود حیات جاودان - شک و تردید در ذهن‌تان ریشه بدواند. هر تردید فلسفی یا الهیاتی که به ذهن‌تان راه دهید می‌تواند روزی از شما فردی خائن بسازد. ممکن است وقتی در خلوت اتاق مطالعه خود نشسته و مشغول آماده کردن موعظه هستید، آنگاه که خوب غذا خورده‌اید، یا در حال نوشتن کتاب‌اید، اجازه دهید شک و تردید به ذهن‌تان راه یابد، و انواع و اقسام عقاید جسورانه و تردیدهای بی‌پروایانه به سراغ‌تان آید. اما بیاد داشته باشید که به مجرد شکنجه شدن، این تردیدها جای خود را به خیانت خواهد داد زیرا باید میان زندگی یا مرگ در راه ایمان یکی را

انتخاب کنید.

یکی از مهم‌ترین چیزها برای کسی که می‌خواهد از لحاظ روحانی برای کلیسای زجر دیده آماده شود این است که تمام شک و تردیدهایش را حل کند. در ریاضیات اگر به راه حل نرسید احتمالاً یک جا اشتباه کرده‌اید. به همین جهت، آنقدر به تلاش ادامه می‌دهید تا عاقبت به راه حل دست یابید. بنابراین با شک و تردید زندگی نکنید بلکه در صدد یافتن راه حل باشید.

امتحان شکنجه

حال، می‌رسیم به خودِ شکنجه. گاهی شکنجه می‌تواند بسیار دردناک باشد. آهنِ گداخته بر تن فرد می‌گذارند یا او را زیر مشت و لگد می‌گیرند. همه ما در بچگی کتک خورده‌ایم و مشت و لگد نیز نوعی کتک است. کتک خوردن چندان دشوار نیست. خود عیسی فرمود که باید همچون کودکان نزد او رویم - یعنی مانند کسانی که آماده کتک خوردن‌اند!

زمانی، زنی پزشک نزد من آمد و گفت: «چه باید بکنم؟ گاه بفکرم می‌رسد خودم را از پنجره به پایین بیاندازم. بارها مرا خواسته‌اند و گفته‌اند باید در کلیسای زیرزمینی برای آنها خبرچینی کنم. تهدیدم کرده‌اند که اگر چنین نکنم مرا خواهند زد. باید چکار کنم؟ حتی تصور کتک خوردن برایم غیرقابل تحمل است. باور کنید به هیچ وجه تحمل‌اش را ندارم. چاره دیگری نیست. یا باید برای‌شان جاسوسی کنم، یا اینکه خودم را از پنجره بیرون بیاندازم.» جواب دادم: «البته که چاره‌ای هست. چوبی به دست شوهرت بده و از او بخواه تا می‌تواند تو را کتک بزنند. آن وقت خواهی دید تحمل‌ات چقدر است.» بنابراین، از کتک خوردن نترسید. البته کمونیست‌ها تنها به کتک زدن ما اکتفا نمی‌کردند. شیوه شکنجه‌شان بسیار پیشرفته بود.

شکنجه گاهی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد. ممکن است عزم‌تان را چنان راسخ سازد که تصمیم بگیرید به هیچ وجه چیزی به پلیس نگوئید. دزدانی هستند که در برابر هر نوع شکنجه مقاومت می‌کنند و هرگز به همدستان‌شان خیانت نمی‌ورزند. اینگونه افراد هرچه بیشتر کتک می‌خورند، سرسخت‌تر

می شوند. و یا ممکن است شکنجه اراده تان را خرد کند.

حال، می خواهم مورد بسیار جالبی را که در مطبوعات کمونیستی چکسلواکی نیز به چاپ رسید برای تان نقل کنم. احتمالاً در جریان هستید که در دوران حکومت دوبچک (Dubcek) برای مدتی از شدت فشارها کاسته شد و مطبوعات چکسلواکی توانستند برخی مطالب را چاپ کنند. در این دوران مقاله ای در یکی از مطبوعات به چاپ رسید. نووتنی (Novotny) که پیش از روی کار آمدن دوبچک زمام امور را در دست داشت و یک دیکتاتور کمونیست بود، دستور داده بود یکی از رفقای نزدیک اش را که کمونیستی دو آتشه و از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست بود دستگیر کنند (کمونیست ها تنها مسیحیان، یهودیان یا هم وطنان خود را به زندان نمی انداختند، بلکه هم قطاران کمونیست شان را نیز دستگیر کرده آنها را همچون هرکس دیگر زیر شکنجه می گرفتند). باری، این رهبر کمونیست را دستگیر کردند و در سلولی انفرادی محبوس نمودند. از سلولش اشعاع الکترومغناطیسی عبور می دادند که ذهن را می آزارد، و بلندگویی شبانه روز بانگ می زد که: «آیا اسم تو ژوزف هست یا نه؟» (اسم او ژوزف نبود). «خوب فکر کن. آیا تو ژوزف هستی یا نیستی؟ تو یک جنایتکار هستی. اسم کوچکات چیست؟ آیا ژوزف هست یا ژوزف نیست؟ تو جاسوس و ضد انقلابی هستی، اما بگو بنیم تو ژوزف هستی یا نیستی؟»

بدین ترتیب سعی داشتند دیوانه اش کنند - شبانه روز. احساس کرد بزودی عقلش را از دست خواهد داد. ناگهان نکته ای بر او آشکار شد. با خود گفت: «این دیگر نهایت شرارت و بدی است. وقتی کمونیست ها فردی مسیحی را شکنجه می دهند، کارشان پلیدی مطلق نیست زیرا معتقدند که مرام کمونیسم می تواند دنیا را به بهشت تبدیل کند. مسیحیان مانع اینکارند و بنابراین شکنجه شان رواست. اما وقتی یک نفر کمونیست هم مسلک خود را شکنجه می دهد، این کار محض عمل شکنجه صورت می گیرد و هیچ توجیهی برای آن وجود ندارد. اما بنیم! مگر نه این است که هر سکه ای دو رو دارد و هر شلاق دو سر؟ اگر آنچه می بینم پلیدی مطلق است، این پلیدی مطلق، با چه کسی سر جنگ دارد؟ بنابراین باید نیکویی مطلق هم وجود داشته باشد که همان خداست و اینها با او سر جنگ

دارند.»

وقتی باز پرس دوباره او را احضار کرد، تبسم‌کنان وارد اتاق شد و گفت که حالا دیگر می‌توانند بلندگو را خاموش کنند چون نتیجه‌ای که می‌خواستند حاصل شد: «من مسیحی شده‌ام.» باز پرس پرسید: «چطور این اتفاق افتاد؟» و این رهبر کمونیست که حال مسیحی شده بود ماجرا را برایش شرح داد. باز پرس گفت: «چند لحظه صبر کن.» و پس از آنکه چندتن از رفقایش را به اتاق دعوت کرد از او خواست ماجرا را یکبار دیگر در حضور آنان تعریف کند. وقتی صحبت‌اش تمام شد، رئیس‌شان رو کرد به یکی از مأموران پلیس و گفت: «به تو گفته بودم این شیوه مؤثر نیست. خیلی افراط کردی.»

شیطان مثل خدا قادر و دانای مطلق نیست. مدام اشتباه می‌کند. شرارت شکنجه، افراطی است که گاه می‌تواند از لحاظ روحانی بناکننده باشد.

لحظه بحران

زیر شکنجه سرانجام به جایی می‌رسید که انگار می‌خواهید منفجر شوید، و شکنجه‌گر منتظر همین لحظه است. باید بتوانید بر شک و تردید غالب آیید و فکرتان را باز نگاه دارید. همیشه لحظه بحرانی هست که در آن حاضرید نام آنانی را که در فعالیت‌های کلیسایی هم‌سنگرتان‌اند فاش سازید، محل اختفای فلان دستگاه چاپ را بر کاغذ آورید، یا اسراری از این قبیل را افشا نمایید. آنقدر شکنجه شده‌اید که دیگر هیچ چیز برایتان مهم نیست. و اگر هیچ چیز برای‌تان مهم نیست، زنده ماندن هم دیگر اهمیتی ندارد. اگر هیچ چیز اهمیتی ندارد، این واقعیت هم که نباید درد بکشم رفته‌رفته اهمیت خودش را از دست می‌دهد. آری، اگر در این مرحله به چنین نتیجه‌ای برسید خواهید دید به چه راحتی می‌توانید بر لحظه بحران فائق آیید. اگر بر این لحظه بحران فائق آیید، درون‌تان مالا مال از خوشی می‌شود. احساس می‌کنید مسیح در آن لحظه حساس و تعیین کننده در کنارتان بوده است. اگر در آن لحظه نتواند چیزی از زیر زبان‌تان بیرون بکشند، از شکنجه دادن دست برمی‌دارند چون می‌دانند ادامه آن بی‌فایده است. از همان دوران کودکی به من یاد می‌دادند که هر روز مطالعه کنم. من هم همین

کار را به پسر میهای (Mihai) یاد دادم. از وقتی که سه یا چهار سال بیشتر نداشت هر روز صفحه‌ای از کتاب مقدس یا زندگی شهدا و قدیسین برایش می‌خواندم - مخصوصاً از «کتاب شهدا» نوشته فاکس^۱. این کتاب را برای فرزندان تان بخوانید و برای شان بگویید شهدا چگونه بر لحظه بحران فائق می‌آمدند.

در مورد شکنجه به چند نکته دیگر نیز باید اشاره کنم. درک این فرموده عیسی بینهایت مهم است: «در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد» (متی ۶: ۳۴). من چهارده سال از عمرم را در زندان گذرانده‌ام، برادر هارپوف (Harpov) بیست و شش سال، و وُنْگ مینگ دائو (Wong Ming-Dao) بیست و هشت سال. تحمل این همه سال زندان در نگاه اول کاری ناممکن بنظر می‌رسد، اما بنا نیست تمام آن را یکجا تحمل کنید. حتی لازم نیست عذاب زندان را بطور روزانه تحمل کنید - آن را ساعت به ساعت تحمل کنید. هر کسی می‌تواند یک ساعت درد و رنج را تاب آورد. همه ما زمانی به دندان دردی وحشتناک دچار شده‌ایم یا با اتومبیل تصادف کرده‌ایم و احتمالاً درد و عذابی جانکاه را از سر گذرانیده‌ایم. اما قرار نیست درد و رنج را بیش از همین یک دقیقه تاب آورید. آنچه درد و رنج را صدچندان می‌سازد این است که بیاد بیاوریم تابحال چقدر ما را زده‌اند و شکنجه‌مان کرده‌اند و فردا نیز دوباره سراغمان می‌آیند و شکنجه را از سر می‌گیرند، و همین‌طور روزهای بعد. ممکن است فردا اصلاً زنده نباشیم - یا شکنجه‌دهندگانمان زنده نباشند. ممکن است فردا رژیم ظالم سرنگون شود - چنانکه در رومانی شد. کتکِ دیروز گذشته؛ شکنجه فردا هنوز نرسیده است.

من استاد شکنجه‌شناسی هستم. شکنجه در نگاه اول رویدادی است تکان‌دهنده و بی‌نهایت دردناک. اما همیشه این‌طور نمی‌ماند. به کاردینال میندزنتی (Mindszenty) بیست و نه شبانه‌روز اجازه نمی‌دادند بخوابد. عاقبت هر چه از او خواستند اعتراف کرد. چرا چنین شد؟ علت این است که پس از چند روز بی‌خوابی، یا شکنجه بدنی شدید، لحظه‌ای فرا می‌رسد که دیگر هیچ چیز برایتان مهم نیست. وظائف تان را در قبال همسر، فرزندان و حتی خدا از یاد می‌برید. نام و نشان نیک هم دیگر برایتان اهمیتی ندارد. نسبت به همه چیز کاملاً بی‌تفاوت

می‌شوید. در این لحظه حساس و بحرانی است که مهم است بدانید چطور باید به طور صحیح تنفس کرد. اینجاست که اهمیت درست تنفس کردن مشخص می‌شود. بنابراین درست نفس کشیدن را تمرین کنید.

در مذاهب هندو و بودا، هنر تنفس در قالب سنت یوگا بینهایت مهم است. حال ببینیم کتاب مقدس از چند نوع تنفس صحبت می‌کند: عیسی را می‌بینیم که بر رسولان «می‌دمد». برخی می‌گویند روح القدس را بر آنان دمید. بنابراین صورت خاصی از تنفس منتقل کننده روح القدس است. در کلیسای ارتدوکس وقتی می‌خواهند کودکی را تعمید دهند کشیش و پدرخوانده تعمیدی‌اش سه بار بر او می‌دمند. دمیدن عیسی در واقع دمیدن روح القدس بود. در اعمال باب ۹ آمده که سولس بر شاگردان خداوند «تهدید و قتل» می‌دمید. قاتلانی هستند که قتل و جنایت در نفس‌شان است. در کتاب ارمیا درباره کسانی می‌خوانیم که «برای زن همسایه خود شیعه می‌زنند» (ارمیا ۵: ۸). این نوع دم زدن، دم زدن فرد زناکار است. بهنگام هیجان و احساسات تند نیز به صورتی خاص نفس می‌کشیم. یک بار سعی کنید در حالی که به آرامی، بطور منظم و پی‌درپی نفس‌های عمیق می‌کشید با کسی دعوا کنید. خواهید دید که چنین کاری ممکن نیست.

درست تنفس کردن یکی از راههای مقاومت در برابر شکنجه است. خیانت یعنی گسستن از کل کلیسا، بیاد داشته باشید فردی مسیحی هستید که خدا و بسیاری از افراد به شما اعتماد کرده‌اند. اسرار کلیسا را با شما در میان گذاشته‌اند. چنین خیانتی قطعاً با احساسی تند و نیرومند همراه بود. درست همان طور که نمی‌توانید در حالی که بطور منظم و پی‌درپی نفس عمیق می‌کشید با کسی دعوا کنید و سرش فریاد بکشید، خواهید دید که اگر اینطور تنفس کنید هیچگاه دستخوش هیجان تند خیانت نیز نخواهید شد. بنابراین زیر شکنجه هیچ وقت مثل یک خائن نفس نکشید. نفس‌های تان عمیق، آرام و منظم باشد. این طور نفس کشیدن باعث می‌شود اکسیژن کافی به بدن تان برسد و بر مقاومت تان افزوده شود. نتیجه آنکه واکنش تان متعادل خواهد بود و حالتی آرام و موقر خواهید داشت.

کسی که در کلیسای زجر دیده عضو هست، باید نکته دیگری را نیز بداند - نه صرفاً در ذهن خود، بلکه با تمام وجودش؛ و آن اینکه عضوی است از بدن مسیح.

به دیگر بیان، به بدنی تعلق دارد که قریب به دو هزار سال زیر ضربات شلاق بوده است. این بدن مدام شلاق خورده است - نه تنها بر جلجتا، که در دوران امپراطوران روم و توسط جفاکارانی بی شمار نیز. در دوران حکومت نازی‌ها، و پس از آن به مدت هفتاد سال در روسیه شلاق خورده است. وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم، آگاهانه جزو بدنی می‌شویم که بدنی است شلاق خورده و استهزا شده. بدنی که بر آن آب دهان می‌اندازند و تاج خاری بر سرش می‌نهند، و دست و پایش را می‌خکوب می‌کنند. آری، وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم می‌پذیریم که چنین سرنوشتی ممکن است در انتظار ما نیز باشد. هیچ‌گاه نباید تصور کنیم که عیسی مسیح فقط دو هزار سال پیش مصلوب شد. درد و رنجی که عیسی بر بدن عارفانه خود متحمل شد باید برای من نیز جنبه واقعی پیدا کند.

محبت عظیم

کتاب مقدس چیزهایی می‌گوید که پذیرفتنش برای ما بسیار سخت است: «هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد، و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد» (متی ۱۰: ۳۷). این کلمات در یک کشور آزاد تقریباً بالکل بی معنا است.

احتمالاً با خواندن سلسله کتب «ندای شهدا» متوجه شده‌اید که در اتحاد شوروی سابق هزاران کودک را از والدین شان جدا می‌کردند صرفاً به این خاطر که تعالیم مسیح را به فرزندان شان یاد می‌دادند. باید مسیح را بیشتر از خانواده‌تان دوست بدارید. در دادگاه قاضی به شما می‌گوید که اگر مسیح را انکار کنید، فرزندان تان را به شما باز خواهند گرداند. در غیر این صورت دیگر هرگز آنها را نخواهید دید. ممکن است دل تان بشکند، اما پاسخ تان باید این باشد: «من خدا را دوست دارم».

نادیا سلوبودا (Nadia Slobida) را از خانه‌اش بیرون کشیدند و به چهار سال حبس محکوم ساختند. فرزندانش را هم از او گرفتند. اما او سرودخوانان خانه را به قصد زندان ترک گفت. فرزندانش که کامیون پلیس در انتظارشان بود تا آنها را به جای نامعلومی ببرد، به مادرشان که همچنان سرود می‌خواند گفتند: «نگران ما

نباش مادر. ما را هرجا ببرند، ایمان‌مان را انکار نخواهیم کرد.» و ایمان‌شان را تا به آخر حفظ نمودند. وقتی مسیح بر صلیب بود تنها خود او از لحاظ جسمی رنج و عذاب نمی‌دید بلکه مادرش نیز که جلو چشمانش بود عذاب می‌کشید. مادرش نیز شاهد عذاب کشیدن فرزندش بود. هر دو یکدیگر را دوست داشتند، اما جلال خدا در خطر بود و بنابراین هر نوع عواطف انسانی باید در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. تنها با داشتن چنین نگرشی است که می‌توانیم خود را برای کار کلیسای تحت شکنجه مهیا سازیم.

تنها مسیح، این دردمند بزرگ و مرد غمها، باید در ما زندگی کند. در کشورهای کمونیستی بارها پیش آمده که شکنجه‌گران کمونیست شلاقی را که با آن فردی مسیحی را می‌زدند به کناری انداخته با تعجب پرسیده‌اند: «این هاله نور دور سرت چیست؟ چرا صورتت می‌درخشد؟ دیگر نمی‌توانم تو را بزخم.» کتاب مقدس در مورد استفان می‌گوید که «چهره‌اش می‌درخشید.» مواردی داشته‌ایم که شکنجه‌گران کمونیست به زندانی گفته‌اند: «داد و فریاد بزنی و وانمود کن که داری از من کتک می‌خوری تا همکارانم فکر کنند واقعاً دارم تو را می‌زنم. چون دیگر نمی‌توانم تو را بزخم.» بدین ترتیب زندانی فریاد می‌زند بی آنکه کتکی در کار باشد.

موارد دیگری نیز بوده که زندانیان را برآستی تا سرحد مرگ شکنجه کرده‌اند. اینجا است که یا باید حاضر باشید با مسیح و برای او بمیرید، و یا طریق خیانت در پیش گیرید. برآستی زندگی چه ارزشی دارد وقتی از نگاه کردن به آینه شرم دارید زیرا می‌دانید چهره یک خائن در آن منعکس است.

داشتن چنین نگرشی اولین پیش شرط برای انجام فعالیت‌های کلیسایی است - مخصوصاً اگر بناست شبان کلیسای رنج دیده باشیم. ولی از آن مهم‌تر این است که همسر شبان نیز چنین نگرشی داشته باشد، چرا که او نقشی استثنایی برعهده دارد. اوست که باید به شوهرش قوت قلب دهد تا بتواند در برابر مسائل مختلف تاب بیاورد. اگر مدام از شوهرش بخواهد او را به سینما ببرد یا خوشی‌های موقت زندگی را برایش فراهم کند، فرد شبان نمی‌تواند یک مبارز باشد. بنابراین زن شبان است که باید شوهرش را به کار و تلاش و مبارزه و فداکاری ترغیب نماید.

یاد بگیریم ساکت باشیم

نکته مهم دیگری که باید بیاموزیم این است که چگونه جلو دهانمان را بگیریم و لب فرو بندیم. کشیشان و شبانان بنا به حرفه‌شان افرادی پرحرف هستند. همیشه دوست دارند چیزی بگویند. و حال آنکه یک شبان نباید مدام حرف بزند. هیچ کس نمی‌تواند خوب موعظه کند مگر آنکه اول خوب گوش بدهد. وقتی به گذشته برمی‌گردم و به خدمت بشارتی‌ام نگاه می‌کنم، می‌بینم با گوش دادن به افراد جانهای بیشتری را برای مسیح صید کرده‌ام تا با صحبت کردن با آنان. مردم بارهای بسیاری بر دوش دارند و کسی نیست که حوصله کند به درد دلشان گوش فرا دهد. حتی همسر یا فرزندان‌تان نیز حوصله گوش دادن به حرفهای شما را ندارند. فرزندان‌تان جویند و ترجیح می‌دهند هرچه زودتر پی کار خود بروند. هیچ کس نیست که به حرف‌تان گوش فرا دهد. به همین جهت اگر کسی بتواند به حرف دل دیگران گوش بسپارد، خواهد دید به چه راحتی قادر است آنان را به سوی مسیح هدایت کند. سکوت اختیار کردن یکی از مهم‌ترین قوانین کلیسایی است. هر کلمه زائدی که بر زبان آوریم می‌تواند منجر به زندانی شدن برادری شود. یکی از دوستانم که از سرایندگان برجسته سرودهای مسیحی بود به زندان افتاد صرفاً به این خاطر که ایمانداران عادت داشتند به همدیگر بگویند: «این سرودی که برادر فلانی سراییده چقدر زیباست.» مدام از او تعریف می‌کردند و همین باعث شد به پانزده سال زندان محکوم شود. برای خداوند سرود بخوانید، اما لازم نیست نام سراینده آن را ذکر کنید.

سکوت را باید از لحظه‌ای که به مسیح ایمان می‌آورید یاد بگیرید. فرد مسیحی کسی است که کم و سنجیده سخن می‌گوید. قبل از اینکه چیزی بگوید خوب فکر می‌کند تا ببیند آنچه می‌گوید مشکلی ایجاد خواهد کرد یا نه. هر کلمه زائد که به زبان رانده شود می‌تواند به زیان کلیسا تمام شود.

سولژنیتسین (Solzhenitsyn) برنده جایزه نوبل زمانی طی مصاحبه‌ای گفت که بزرگترین مخالف او و کسی که باعث گرفتار شدنش گردید کسی جز همسر سابق خودش نبوده است. در کتاب جامعه آمده که اسرار دل خود را به هیچ کس

مگو - حتی به همسرت. این کلام خداست. خدا می دانست که زمانی کلیسا با شکنجه روبرو خواهد شد و نیز می دانست که هر آن ممکن است همسران بر سر مسأله‌ای جزئی از دست‌تان عصبانی شود. کمونیست‌ها منشی سولژنیتسین را چنان تحت فشار قرار دادند (او را نیز همسر سولژنیتسین لو داده بود) که عاقبت خودش را دار زد. اگر سولژنیتسین سکوت اختیار کرده بود، چنین اتفاقی نمی افتاد.

در اینجا باید به یک نکته مهم دیگر نیز اشاره کنم. من خدا را بخاطر آن سالهایی که در سلول انفرادی بسر بردم شکر می کنم. به مدت سه سال در زیر زمینی به عمق حدود ده متر زندگی می کردم. نه صدایی می شنیدم، نه کلمه‌ای به زبان می راندم و نه از کتاب و مجله خبری بود. از دنیای بیرون هیچ صدایی نمی آمد. مأموران و نگهبانان زندان کفش‌هایی با کف نرم به پا داشتند تا زندانیان صدای آمدن‌شان را نشنوند. رفته رفته اصوات داخل سلول نیز بالکل قطع گردید. مواد مخدر و داروهای بیهوش کننده به خوردمان می دادند و ما را می زدند. اندک اندک تمام تعلیم مسیح و اصول الهیاتی را از یاد بردم. آیات کتاب مقدس را هم فراموش کردم. یک روز متوجه شدم که دعای ربانی نیز دیگر در خاطرم نیست. هیچ کدام از کلمات آن را بیاد نمی آوردم. می دانستم که با «ای پدر ما...» شروع می شود، اما باقی کلمات از یادم رفته بود. منتهی شادی خود را حفظ کردم و در کمال سادگی گفتم: «ای پدر ما، من این دعا را فراموش کرده‌ام اما تو قطعاً آن را از بر می دانی چون هر روزه هزاران بار آن را می شنوی. بنابراین از یکی از فرشتگان بخواه این دعا را بجای من بخواند، و من سکوت اختیار می کنم.» تا مدتها دعایم تنها این بود: «عیسی جان، دوستت دارم.» مدتی سکوت می کردم و باز ادامه می دادم: «عیسی جان، دوستت دارم.» بالاخره زمانی فرا رسید که حتی گفتن این کلمات نیز برایم دشوار بود زیرا داروهایی به خوردمان می دادند که ذهن را مختل می ساخت. بینهایت گرسنه بودیم. جیره غذایی مان یک برش نان در هفته بود. مدام ما را می زدند و شکنجه می دادند و از نور و چیزهای دیگر نیز خبری نبود. اینکه بخواهم فکرم را حتی برای گفتن چند کلمه ساده «عیسی جان دوستت دارم» متمرکز کنم، برآستی **غیرممکن** بود. بنابراین حتی آن دعای ساده را

نیز کنار گذاشتم زیرا می‌دانستم چنین کاری ضروری است. والامرتبه‌ترین نوع دعا همانا تپش آرام قلبی است که عیسی را دوست دارد. عیسی کافی است صدای «تیک-تاک» قلب‌مان را بشنود تا دریابد نبض‌مان یکسره برای او می‌تپد.

وقتی از سلول انفرادی خلاص شدم و در کنار زندانیانی قرار گرفتم که با یکدیگر سخن می‌گفتند، از خود می‌پرسیدم «اینها چرا اینقدر حرف می‌زنند؟!». بیشتر حرف‌های ما بیهوده و بی‌معناست. امروزه مردم وقتی به هم می‌رسند می‌گویند: «حال شما چطور است؟» و جواب می‌شنوند: «حال شما چطور است؟». اینگونه تعارفات چه فایده‌ای دارد؟ سپس می‌گویند: «فکر نمی‌کنید هوای امروز عالی است؟» و جواب می‌شنوند: «دقیقاً. فکر می‌کنم امروز هوا عالی است.» چرا باید اینقدر در مورد خوب یا بد بودن هوا حرف بزنیم؟ سخن عیسی را که می‌گوید مردم نه بخاطر حرفهای زشت بلکه بخاطر حرفهای بیهوده‌ای که می‌زنند داوری می‌شوند، هرگز جدی نمی‌گیریم. چنین چیزی واقعاً در کتاب مقدس نوشته شده است. سخن بیهوده در برخی کشورها می‌تواند به قیمت زندانی شدن یا حتی مرگ برادران تمام شود. تحسین برادری ایماندار، اگر ضروری نباشد، ممکن است به فاجعه‌ای بیانجامد. به عنوان مثال کسی به دیدارتان می‌آید و می‌گوید: «اوه، چه حیف شد که اینجا نبودی! برادر فلانی همین الان رفت.» شاید آن شخص برای پلیس مخفی جاسوسی می‌کرده است. الان می‌دانند که برادر فلانی در شهر است! بنابراین جلو دهان‌تان را بگیرید. این کار را از هم‌اکنون بیاموزید.

تاکتیک‌های مجاز

زمانی در روسیه کمونیست‌ها به یک محله مظنون شدند. می‌دانستند که مسیحیان احتمالاً جایی در آن محله جلسات عبادتی دارند. به همین جهت خیابانی را تحت نظر گرفتند. پسر بچه‌ای را دیدند که به طرف خانه‌ای می‌رفت که گمان می‌بردند جلسه در آن جاست. یکی از مأموران پلیس جلو او را گرفت و پرسید: «پسر جان کجا می‌روی؟» پسر بچه با چهره‌ای محزون جواب داد: «برادر بزرگم مرده. تمام اعضای خانواده جمع می‌شویم تا نوشته‌هایش را بخوانیم.»

مأمور پلیس چنان متأثر شد که دستی بر شانه پسرک کشید و گفت: «اشکالی ندارد، برو.» این پسر هیچ دروغی نگفته بود.

برادری را به قرارگاه پلیس بردند و از او پرسیدند: «آیا هنوز هم جلسه دارید؟» جواب داد: «جناب سرکار، می‌دانید که اکنون دیگر برپایی جلسات دعا ممنوع است.» و مأمور پلیس در پاسخ گفت: «آفرین، خوب است که اطاعت می‌کنی. حالا می‌توانی بروی.» این برادر نه گفته بود که از دستور آنان اطاعت کرده و نه اینکه به جلسات دعا نمی‌رود.

یکی از فرستادگان «ندای شهدا» به کشوری کمونیست رفت. سر مرز جلوی او را گرفتند و پرسیدند: «این کتابها چیست که همراه داری؟» جواب داد: «آثار شکسپیر و آثار یهوه است.» مأمور پلیس که نمی‌خواست نشان دهد فردی جاهل است پیش خود گفت لابد یهوه یکی دیگر از شعرای بزرگ انگلیس است. خجالت می‌کشید بگوید نام یهوه را هرگز نشنیده است. بنابراین گفت: «بسیار خوب، رد شو.» تمامی اینها تاکتیک‌های مجاز هستند.

اگر فرشتگان صرفاً در قصه‌های بچه‌گانه جن و پری یافت می‌شوند، نیازی به آنها ندارم. من ایمان دارم که فرشتگان واقعی‌اند و هرکدام فرشته‌ای نگهبان داریم. هر جا که مسیحیان جمع شوند، شیاطین نیز همیشه آنجا هستند. بنابراین باید بر فرشتگان و روح القدس توکل کنیم. وظیفه نداریم به یک ظالم ملحد حقیقت را بگوییم. وظیفه نداریم به او بگوییم مشغول چه کاری هستیم. بازپرسی او گستاخی محض است.

اگر من از شما بپرسم: «در حساب بانکی تان چقدر موجودی دارید؟» یا «ماه‌بانه چقدر حقوق می‌گیرید؟» آیا این کار گستاخی نیست؟ چنین سؤالاتی نباید پرسید. هرگز حق ندارید از دختری بپرسید: «آیا دوست پسر داری یا نه؟ آیا عاشق کسی هستی یا نه؟» شاید نخواهد شما این مسائل را بدانید. به همین ترتیب هیچ کس حق ندارد در مورد فعالیت‌های مذهبی‌ام از من بازخواست کند مگر آنکه خودم بخواهم در این مورد به او توضیح دهم. این کار دخالت در امور شخصی من است. حکومت ملحد به هیچ وجه حق ندارد چنین سؤالاتی بپرسد، و ما نیز نباید به اینگونه سؤالات جواب دهیم.

هنگام بازپرسی انواع و اقسام سؤالات از شما می پرسند. کمونیست ها به من گفتند: «تو یک مسیحی و شبان کلیسا هستی. باید همیشه حقیقت را بگویی. حالا به ما بگو رهبران کلیسا چه کسانی هستند؟ کجا جمع می شوند؟ با چه کسانی ملاقات می کنی؟ رهبرانی که در شهرهای مختلف دارید چه کسانی هستند؟» اگر حقیقت را فاش می ساختم، صدها نفر دستگیر می شدند و اگر آنان نیز به نوبه خود حقیقت را اعلام می نمودند، صدها نفر دیگر - و همین طور. باید مقاومت کنید. و اگر نتیجه این مقاومت کتک و شکنجه باشد، باید آن را به جان بخرید، ولو آنکه به بهای جان تان تمام شود.

شبانی را می شناسم که هم اکنون به اندازه وقتی که مرا می زدند درد می کشد. دلیلش این است که پایش به هنگام بازی فوتبال سخت آسیب دید. برای بازی فوتبال حاضریم متحمل درد شویم، و پس از برطرف شدن درد دوباره بازی می کنیم با وجود اینکه می دانیم هر آن ممکن است مصدوم شویم. بنابراین ملاحظه می کند که به چه آسانی حاضریم بخاطر فوتبال که یک ورزش ساده است و مایه لذت و سلامتی بدن، درد و رنج را به جان بخریم. به همین ترتیب نیز باید حاضر باشید درد و رنج شکنجه را بجان بخرید تا برادران تان دستگیر نشوند. بدترین اتفاقی که ممکن است برایتان بیافتد این است که زیر شکنجه بمیرید. اما آیا نه این است که مرگ طبیعی ترین واقعیت زندگی است؟

گدایی در خانه ثروتمندی را زد و گفت: «اجازه می دهید یک شب اینجا بخواهم؟ جایی برای خوابیدن ندارم.» مرد ثروتمند جواب داد: «برو پی کارت، جانم. اینجا که هتل نیست.» فقیر گفت: «می بخشید. می روم جلوتر.» و بعد اضافه کرد: «اما اول می شود به یک سؤال من جواب بدهید؟ این خانه بسیار زیبا را چه کسی ساخته است؟» مرد ثروتمند که از تعریف و تمجید گدا خوشش آمده بود بادی به غیب انداخت و گفت: «این خانه را پدر بزرگم ساخته است.» گدا پرسید: «پدر بزرگتان الان کجا هستند؟» جواب شنید: «خیلی وقت است که مُرده.» - «بعد از پدر بزرگتان چه کسی در این خانه زندگی می کرد؟» - «خُب، پدرم.» - «ایشان هنوز در قید حیات هستند؟» - «خیر، ایشان هم عمرشان را دادند به شما.» - «و الان چه کسی در اینجا زندگی می کند؟» - «من.» - «و آیا شما هم روزی

می‌میرید؟» - «معلوم است.» - «و بعد از مرگ‌تان چه کسی در این خانه زندگی خواهد کرد؟» - «خُب، امیدوارم بچه‌هایم.» آنگاه گدا گفت: «چرا سر من داد می‌کشید؟ خودتان گفتید اینجا هتل نیست، ولی می‌بینید که هتل هست. روزی بار و بندیل‌تان را می‌بندید و کس دیگری بجای‌تان می‌آید.» در اینکه همه روزی می‌میریم تردیدی نیست. این واقعیت را همیشه در زندگی بیاد داشته باشید. اگر اراده‌ی خدا این باشد که همین امروز بمیرم، بدون مأمور شکنجه هم می‌تواند باعث مرگ من شود. ممکن است سخته قلبی کنم و بمیرم. بنابراین مأمور شکنجه حتی یک روز هم نمی‌تواند از عمرمان بکاهد، همین‌طور که بهترین رستوران‌ها با لذیذترین غذاها نمی‌توانند روزی بر عمرمان بیافزایند. هر وقت خدا ما را نزد خود بخواند، پیش او می‌رویم.

دعوا و مرافعه خیانت‌آمیز

در کلیسایی که زیر جور و ستم قرار دارد، دعوا و مرافعه به هیچ وجه جایز نیست - ولو آنکه کوچک و سطحی باشد. هرگونه نزاعی که در کلیسا صورت گیرد در حکم دستگیری، ضرب و شتم و بعضاً مرگ ایمانداران است. دشمنان‌مان مواظب و گوش به زنگ‌اند. در کلیسا جاسوس فراوان دارند. هرگاه جدالی در گیرد طرفین یکدیگر را متهم می‌کنند. یکی به دیگری می‌گوید: «وقتی با برادر فلانی بودی فلان کار را کردی!» و بدین ترتیب پلیس برادر فلانی را دستگیر می‌کند.

درگیری و نزاع همیشه به افشای اسامی و فاش شدن اسرار می‌انجامد. به همین خاطر است که کتاب مقدس می‌گوید: «خادم خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم باشد» (دوم تیموتائوس ۲: ۲۴). در یکی از شهرهای رومانی میان اعضای دو کلیسا نزاعی سخت درگرفت. یک کلیسا «باپتیست» بود و دیگری «برادران روحانی». درگیری‌شان چنان شدید و کینه‌توزانه بود که به دستگیری رهبران هر دو کلیسا انجامید.

بهتر است همین امروز مقدس بودن را یاد بگیریم، چون اگر بخواهیم این کار را وقتی شروع کنیم که در شرف رفتن به آسمانیم، خیلی دیر است! آن موقع

نمی‌دانید از کجا باید شروع کرد. پس بهتر است از همین حالا مقدس بودن را تمرین کنیم تا اگر فی‌المثل روزی در صورت روی کار آمدنِ رژیمِ خدانشناس لازم باشد از هر نوع درگیری و نزاع پرهیز کنیم، این نکته را پیشاپیش آموخته باشیم.

متأسفانه بین سازمان‌هایی که تحت شرایط خطرناک فعالیت می‌کنند نیز درگیری وجود دارد. از این گونه درگیری‌ها حتی‌الامکان باید اجتناب کرد زیرا حتی یک نزاع خانوادگی ممکن است در نهایت به مرگ برادری ایماندار منتهی شود. زندان که بودم، هم سلولی‌ام مردی بود که یک دوست دختر داشت. چنانکه معمول دوران جوانی است، پس از مدتی با دختر دیگری آشنا شد و اولی را از یاد برد - غافل از آنکه اسرار زیادی را با او در میان گذاشته است. دختر نیز به قصد انتقام‌جویی تمام آن اسرار را به پلیس مخفی گزارش داد. آن جوان را به حبس ابد محکوم کردند و عاقبت در زندان دیوانه شد.

اگر می‌خواهیم برای کار مسیح آماده شویم نخست باید خود را برای زجر و شکنجه آماده کنیم - با این تفاوت که روند آمادگی برای شکنجه، روندی است بس بنیادی‌تر که باید چنان برای مان واقعی شود که به صورت جزئی از زندگی مان درآید. کشورهای را می‌شناسم که در آن اعضای چندین کلیسا بخاطر درگیری خادمین یا شبانان‌شان از هم پاشیده‌اند. چنین مشکلی در همه جا وجود دارد، اما در کشوری ظالم، زندانی شدن و بعضاً مرگِ ایمانداران را به دنبال دارد.

مقاومت در برابر شستشوی مغزی

یکی از مهم‌ترین شیوه‌های درخیمانِ خدانشناس نه فقط شکنجهٔ بدنی، که شستشوی مغزی است. بنابراین باید یاد بگیریم چگونه در برابر شستشوی مغزی مقاومت کنیم. البته این امر تنها مختص کشورهای مستبد نیست بلکه در کشورهای آزاد نیز رایج است. رادیو، تلویزیون و مطبوعات مدام ما را شستشوی مغزی می‌دهند. در دنیا هیچ انگیزه‌ای برای نوشیدنِ کوکاکولا وجود ندارد. آن را می‌نوشیم صرفاً به این خاطر که ما را شستشوی مغزی داده‌اند. نوشیدن یک لیوان آب ساده قطعاً بهتر و سالم‌تر است، اما هیچ‌کس تبلیغ نمی‌کند: «آب بنوشید، آب

بنوشید.» اگر نوشیدن آب تبلیغ می‌شد، مدام آب می‌نوشیدیم.

برخی این شیوه شستشوی مغزی را تا حد افراط بکار گرفته‌اند. روش‌ها متفاوت است، اما در دوران زندانی من در رومانی عمدتاً به این صورت بود: مجبور بودیم روزی هفده ساعت صاف بنشینیم بدون آنکه اجازه داشته باشیم لحظه‌ای چشم‌مان را ببندیم. روزانه هفده ساعت در گوش‌مان می‌خواندند: «کمونیسم خوب است، کمونیسم خوب است، کمونیسم خوب است...؛ مسیحیت مرده است، مسیحیت مرده است، مسیحیت مرده است...؛ از عقایدت دست بکش، از عقایدت دست بکش...» حتی یک دقیقه گوش دادن به این نجوای یکنواخت ملال‌آور است، چه رسد به هفده ساعت! مجبور بودیم این کلمات را هفته‌ها و ماه‌ها و حتی سالهای پیاپی و روزانه هفده ساعت تحمل کنیم. باور بفرمایید کار آسانی نیست. از بدترین انواع شکنجه است و در مقایسه با شکنجه بدنی بس وحشتناک‌تر است. اما مسیح پیشاپیش همه چیز را می‌داند زیرا زمان نزد او مفهومی ندارد. گذشته و حال و آینده برای او یکی است. همه چیز را از ابتدا می‌داند. کمونیست‌ها شستشوی مغزی را خیلی دیر ابداع کردند! مسیح از مدتها پیش ضد آن را ابداع کرده بود: شستشوی قلبی! او فرموده است: «خوشابه حال پاک‌دلان. زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۵: ۸).

صدها نفر در حالیکه سنگهایی بزرگ بدست داشتند دور استیفان - این نخستین شهید مسیح - حلقه زده بودند تا سنگسارش کنند. استیفان فریاد زد: «می‌بینم...» زنش احتمالاً خیال کرد استیفان خطر را دیده و الان است که پا به فرار گذارد. اما او گفت: «عیسی را می‌بینم که به دست راست خدا نشسته است.» شاید زن استیفان به او گفته باشد (هرچند چنین چیزی در کتاب مقدس ثبت نشده) «این جمعیت خشمگین را نمی‌بینی که می‌خواهند سنگسارت کنند؟» - «اوه، چرا! آن پایین‌ها مشتی مورچه بی ارزش می‌بینم. نگاه من به عیسی است.» او به آنانی که قصد جان‌ش را داشتند نگاه نمی‌کرد. خوشابه حال پاک‌دلان!

بیش از دو سال سعی کردند مرا شستشوی مغزی دهند. از نظر کمونیست‌ها پس از این مدت هنوز ذهنم آلوده بود. من و دیگران با همان ضرباهنگی که در گوش‌مان می‌خواندند: «مسیحیت مرده است» پیش خود تکرار می‌کردیم: «مسیح

نیز مرده است، مسیح نیز مرده است.» اما می دانستیم که او از مردگان برخاسته و ما در مشارکت مقدسین زندگی می کنیم.

معمولاً تصور می کنیم مقدسینی که پیش خداوند رفته اند جایی در آسمانها بین ستارگان هستند. اما کتاب مقدس جای واقعی شان را می گوید: «از آن رو که چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم...» (عبرانیان ۱۲: ۱). چرا مقدسین باید بین ستارگان باشند؟ جای شان همینجا و در کنار مبارزین و کسانی است که برای مسیح زحمت می بینند. اینجا و آنجا در عالم روح معنا ندارد - درست همانطور که مفاهیم زمان و مکان در این عالم بی معنا است. در چهار دیواری زندان محبوس بودیم، اما ابر مقدسین گراگردمان بود. حضورشان را دائماً حس می کردیم. خودم شخصاً بارها و بارها حضور مریم مجدلیه را در کنارم حس کردم. بهنگام شستشوی مغزی با خود می اندیشیدم: «این چیست که می گویند "مسیحیت مرده است؟" به فرض آنکه آنچه می گویند راست باشد، این امر چه فرقی بحال من دارد؟ فرض کنیم در دنیا هیچ کس جز من مسیحی نباشد، چه تفاوتی می کند؟ مریم مجدلیه فقط عیسی را دوست داشت. اگر عیسایش مرده بود، عیسای مرده را دوست داشت. کنار قبر عیسای مرده می نشست - عیسایی که نه می توانست معجزه ای برایش انجام دهد، نه با او سخن گوید و تسلی اش دهد، و نه اشکی از چشمانش پاک نماید. این عیسی هیچ کاری نمی توانست برای او کند. ولی مهم این بود که او عیسای نجات دهنده است. بنابراین هرچقدر دلشان می خواهد بگویند عیسی مرده است. او را به اندازه وقتی که زنده است دوست خواهم داشت. حتی اگر کل کلیسا نابود شود یا ایمانش را از دست دهد، دلیل نمی شود من در ایمانم سست شوم.»

بنابراین لازم است به ایمانی قطعی برسیم. پیشتر گفتم که واژه «تردید» در زبان عبری وجود ندارد. چنین واژه ای در هیچ جای عهدعتیق یافت نمی شود. حالا می خواهم به واژه دیگری اشاره کنم که آن هم در زبان عبری جایی ندارد. رهبران شورای جهانی کلیساها اغلب مرا متهم کرده اند به اینکه «وورمبراند از وضعیت پشت پرده های آهنین تصویری بیش از حد سیاه و سفید ارائه می دهد. در حالیکه اینطور نیست. حد وسطی هم وجود دارد. رنگ خاکستری نیز در کار

است.» پاسخم این است که گفته‌شان را می‌پذیرم به شرط آنکه بتوانند در کل عهد جدید واژه «خاکستری» را به من نشان دهند. عهد جدید به رنگهای زیادی اشاره می‌کند، اما «خاکستری» که رنگی است ترکیبی در آن جایی ندارد. هر چیزی یا درست است یا نادرست، یا حق است یا باطل، یا سفید است یا سیاه. یا باید دنبال دنیا برویم، یا دنبال عیسی. حد وسطی وجود ندارد. به همین خاطر است که در عهد عتیق واژه «تردید» جایی ندارد. در مورد اینگونه مسائل ایمانی باید همانقدر مطمئن و خاطر جمع باشیم که از درستی جدول ضرب و جمع مطمئنیم. دو به اضافه دو می‌شود چهار. این واقعیتی است تردیدناپذیر. اگر اعضای خانواده‌ام زنده باشند یا مرده، اگر شکم من سیر باشد یا گرسنه، اگر آزاد باشم یا زندانی، و یا اگر زیر مشت و لگد باشیم یا نوازشم کنند، در حقیقت واقعیات ریاضی تغییری پدید نمی‌آید. دو نوازش به علاوه دو نوازش می‌شود چهار نوازش، و دو لگد به اضافه دو لگد می‌شود چهار لگد.

اطمینان خاطر در مورد حقیقت، و محبتی مانند محبت مریم مجدلیه باعث می‌شود بتوانید در برابر شستشوی مغزی مقاومت کنید. آری، تا به آخر مقاومت نمایید.

البته نمی‌خواهم خودم را قهرمان جلوه دهم. من هم یک انسانم و مانند هرکس دیگر ضعف و تقصیر دارم، به همین خاطر است که بعنوان اعضای بدن یک کلیسای واحد وظیفه داریم یکدیگر را در لحظات ضعف تشویق و تقویت نماییم. یکبار چنان تحت فشار بودم که به نجوا به برادری که کنارم بود - او از کشیشان کلیسای انجیلی و مسیحی بسیار خوبی بود - گفتم: «برادر، به گمانم ایمان‌ام را از دست داده‌ام. فکر کنم دیگر ایماندار نیستم.» این برادر با لبخندی که هیچگاه از لبانش جدا نمی‌شد از من پرسید: «اما آیا پیش از آن ایمان داشتی؟» گفتم: «آری، یقیناً ایمان داشتم.» گفت: «پس این آیه کتاب مقدس را همیشه بخاطر داشته باش. وقتی مریم باکره نزد الیزابت رفت، الیزابت به او گفت: «خوشا به حال او که ایمان آورد.» زمان فعلی که اینجا بکار رفته، گذشته است. اگر در گذشته ایمان آوردی، خوشابه حال تو! بنابراین با همین برکت زندگی کن.» برآستی نمی‌توانم بگویم آن کلمات تحت آن شرایط چقدر برایم باعث تسلی بود.

نمی‌دانم این گفته از لحاظ الهیاتی تا چه حد درست است، اما در آن دوران با الهیات زندگی نمی‌کردیم. با خاطرات گذشته زندگی می‌کردیم. بنابراین کتاب مقدس به ما می‌گوید که باید خداوند را متبارک خوانیم و برکات گذشته‌مان را فراموش نکنیم. برکات گذشته را همواره در خاطر داشته باشید - حتی اگر از خلال شب ظلمانی روح عبور می‌کنید.

چیره شدن بر تنهایی

یکی از بزرگترین مشکلاتی که یک مبارز کلیسای تحت زجر و شکنجه با آن روبرو است، این است که بداند چگونه با تنهایی کنار آید. ما مطلقاً هیچ کتابی در اختیار نداشتیم - نه فقط کتاب مقدس، بلکه هیچ‌گونه کتابی در دسترس نبود. حتی از مداد و کاغذ هم خبری نبود. نه صدایی می‌شنیدیم، و نه چیزی بود که فکرمان را مشغول سازد. تنها کارمان این بود که به در و دیوار نگاه کنیم. توجه داشته باشید که آدم معمولاً تحت چنین شرایطی بزودی دیوانه می‌شود. کتابهای معروفی را که در مورد دوران محکومیت افراد در زندان نوشته شده است بخوانید (خواندن کتاب پاپیون Papillon و کتبی از این دست برای کسی که می‌خواهد وارد خدمت مسیح شود، بینهایت ارزشمند است) تا بتوانید نزدیک‌ترین تصویری را که فردی آزاد می‌تواند از زندگی در زندان مجسم کند، در ذهن تصور کنید. خواهید دید که سالها تنهایی در زندان در شرایطی که هیچ چیز نیست تا فکر را مشغول سازد، تا چه حد دیوانه کننده است. از روی تجربیات شخصی خودم می‌توانم به شما بگویم چه کردم که دیوانه نشوم، اما این کار نیز به تمرین روحانی فراوان نیاز دارد و باید پیشاپیش برای آن آماده شد. برآستی تا چه حد می‌توان بدون کتاب مقدس تنهایی را تحمل کرد؟ تا چه حد می‌تواند یگه و تنها بود بی‌آنکه رادیو یا دستگاه ضبط صوت و... در کار باشد؟

من و بسیاری دیگر از زندانیان اینطور با تنهایی کنار آمدیم: هیچ وقت شبها نمی‌خوابیدیم. شبها بیدار می‌ماندیم و روزها می‌خوابیدیم. می‌دانید که یکی از مزامیر می‌گوید: «هان، خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می‌ایستید» (مزمور ۱۳۴: ۱). یک دعا در شب به اندازه ده

دعا در طی روز ارزش دارد.

تمام گناهان و جنایات بزرگ بهنگام شب صورت می گیرد. سرقت های مهم، مستی، میگساری و زنا جملگی شب هنگام انجام می شود. گناه پدیده ای است تاریک و شبانه. در طول روز هر کسی مجبور است در کارخانه یا دانشگاه یا جایی دیگر مشغول کار و تحصیل باشد. نیروهای شیطانی، نیروهای شباند و از این رو مهم است شبانه به جنگ شان رویم. به همین خاطر است که شب زنده داری تا بدین حد اهمیت دارد. این کار در دنیای آزاد تقریباً ناشناخته است، اما در کشور من - حتی پیش از روی کار آمدن کمونیست ها - هر از گاه شب زنده داری می کردیم. پسر میهای (Mihai) با اینکه سه یا چهار سال بیشتر نداشت می دانست چطور شب زنده داری کند. تمام طول شب را به دعا می گذرانیدیم. هنگامی که ما دعا می کردیم، بچه های کوچک سه یا چهار ساله هم قدری همراه ما دعا می کردند. آنگاه به بازی و لگدپرانی می پرداختند و ما کمی دعوای شان می کردیم. دوباره کمی دعا می کردند و سرانجام جایی زیر میز بخواب می رفتند. بدین ترتیب شب زنده داری را از همان دوران کودکی آموختند.

در دوران سلول انفرادی، وقتی همه می خوابیدند ما تازه بیدار می شدیم. اوقات مان را با برنامه ای آنچنان سنگین و فشرده پر می کردیم که نمی شد همه اش را انجام داد. اول دعا می کردیم. دایمان تمام مناطق دنیا را دربر می گرفت. برای هر کشور بطور خاص دعا می کردیم، همین طور برای شهرها و افرادی که به اسم می شناختیم. برای واعظین برجسته نیز دعا می کردیم. این دعا تقریباً یکی دو ساعت بطول می انجامید. برای خلبانان، دریانوردان، و زندانیان دعا می کردیم. کتاب مقدس با ما درباره یکی از بزرگترین شادی ها - که حتی در گوشه زندان هم می توان از آن برخوردار شد - صحبت می کند: «خوشی کنید با خوشحالان» (رومیان ۱۲: ۱۵). خوشحال بودم که در جایی خانواده هایی هستند که با فرزندان شان دور هم جمع می شوند، کتاب مقدس می خوانند، جوک می گویند و در کنار یکدیگر شادمانند. جایی پسری دل در گرو دختری جوان داشت و با او معاشقه می کرد - می توانستم با آنان شادی کنم. جایی دیگر گروهی جلسه دعا داشتند، کسی مطالعه می کرد، یا از خوردن خوراکی لذت می برد... بدین

ترتیب می توانستیم با آنانی که شادند، شادی کنیم.

پس از آنکه چهار گوشه جهان را بدین منوال در دعا طی می کردم، آیات کتاب مقدس را از حفظ می خواندم. برای کسی که می خواهد وارد خدمت کلیسای تحت شکنجه شود، حفظ کردن آیات کتاب مقدس خیلی مهم است. در اینجا می خواهم محض انبساط خاطر، اتفاق جالبی را برایتان تعریف کنم. یکبار بر چند تخته چوبی که تخت خوابم بود دراز کشیده بودم و موعظه سرکوه به روایت لوقا را از بر می خواندم. به آنجا رسیدم که می گوید: «وقتی بخاطر پسر انسان شما را جفا می کنند... شاد باشید و جست و خیز نمایید...» (لوقا ۶: ۲۲ و ۲۳). تا آنجا که یادم می آمد، آیه اینطور بود. بنابراین به خود گفتم: «چطور می توانم اینچنین مرتکب گناه بی توجهی شوم؟ مسیح فرموده است که باید دو کار مختلف انجام دهیم. یکی «شادی»، که کرده ام؛ و دوم «جست و خیز» که انجام نداده ام.» بنابراین فوراً از تخت پایین پریدم و بر روی زمین به جست و خیز و پایکوبی پرداختم. در زندان، هر سلول منفذ کوچکی دارد که زندانبان می تواند از طریق آن داخل سلول را ببیند. از قضا وقتی مشغول پریدن بودم زندانبان نگاهی به سلول انداخت و فکر کرد دیوانه شده ام. مأمورین زندان دستور داشتند با زندانبان دیوانه بسیار خوش رفتاری کنند تا داد و فریاد و لگدپراکنی آنها نظم زندان را به هم نزنند. به همین جهت زندانبان فوراً وارد شد و در حالیکه سعی می کرد مرا آرام کند با ملایمت گفت: «ناراحت نباش، بزودی آزاد می شوی. همه چیز درست خواهد شد. حالا آرام بگیر تا چیزی برایت بیاورم.» قرص نان بزرگی برایم آورد. جیره ما تنها یک برش نان در هفته بود، اما الان نه تنها یک قرص نان کامل، بلکه پنیر هم داشتم! آن هم پنیر سفید! پنیر را هیچ وقت همین طوری نخورید. اول سفیدی اش را تحسین کنید. واقعاً سفیدی پنیر زیباست؟ زندانبان قدری شکر هم آورد و پس از گفتن چند کلمه حرف ملایم، در سلول را قفل کرد و رفت.

با خودم گفتم: «این چیزهای خوشمزه را بعد از تمام کردن فصل شش لوقا خواهم خورد.» دراز کشیدم و سعی کردم بیاد آورم کجا بودم. آری، آنجا که می گوید: «وقتی بخاطر اسم من به شما جفا می رسانند، شادی کنید... و شادی و وجد نمایید زیرا اجر شما عظیم است.» به قرص نان و پنیر نگاهی کردم. براستی

که پاداش مان عظیم است!

بنابراین وظیفه بعدی مان این است که به کتاب مقدس بیانیدیشیم و بر آن تعمق نماییم. من هر شب موعظه‌ای آماده می‌کردم که با عبارت «برادران و خواهران عزیز» شروع، و به «آمین» ختم می‌شد. سپس آن را وعظ می‌کردم. بعدها موعظاتم را به صورت اشعاری کوتاه درآوردم تا بتوانم آنها را از بر کنم. کتب «با خدا در سلول انفرادی» و «اگر دیوارهای زندان می‌توانستند سخن گویند» که بعداً نوشتم، حاوی بعضی از این موعظات است. از این میان، سیصد و پنجاه موعظه را از بر کرده‌ام. پس از خلاصی از زندان تعدادی از آنها را نوشتم که پنجاه‌تای شان در دو کتاب فوق یافت می‌شوند. اینها موعظاتی بودند که در کمال سادگی خطاب به خدا و فرشتگان ایراد می‌نمودم. فرشتگان بال دارند و می‌توانند افکارمان را به دیگران منتقل سازند (امروزه این موعظات به زبانهای مختلف موجود است و مورد استفاده قرار می‌گیرد). باری، وقت مان را اینگونه پر می‌کردیم. من در ذهنم کتاب و شعر می‌نوشتم. به همسر و فرزندانم می‌اندیشیدم. هر شب برای خودم جوک می‌گفتم - منتهی هر بار جوکی تازه که قبلاً نگفته بودم! سعی می‌کردم همه جُکهایم مثبت باشند. هر یک بیانگر احساساتم در لحظه‌ای خاص بود. یکی از آنها این بود: زنی به شوهرش گفت: «اشتباهاً روی دندانهای مصنوعی ام نشستم و آنها را شکستم. حالا چکار کنم؟» شوهرش گفت: «اشکالی ندارد عزیزم. برو خدا را شکر کن که روی دندانهای طبیعی ات ننشسته‌ای!» بدین ترتیب این جوکها کمکم می‌کرد به جنبه مثبت هر چیز نگاه کنم.

با خمیر نان مهره‌های شطرنج می‌ساختم. برخی را با تکه‌ای گچ سفید می‌کردم و برخی دیگر به رنگ خاکستری بود. با خودم شطرنج بازی می‌کردم. اینکه می‌گویند «بابی فیشر» بزرگترین شطرنج‌باز دنیاست درست نیست. در آخرین بازی اش با «سپاسکی» برنده شد. هشت بُرد داشت و دو باخت. ولی من در آن سه سال حتی یکبار هم نباختم. چه با مهره‌های سفید بازی می‌کردم چه با خاکستری، همیشه می‌بردم!

این همه را گفتم چون جزئی از اسرار درد و رنج کسی است که وارد خدمت کلیسای رنج دیده شده است. هیچ وقت اجازه ندهید فکرتان پریشان شود چون

در آن صورت کمونیست‌ها به هدف‌شان رسیده‌اند. باید مدام ذهن‌تان را مشغول نگاه دارید تا هوشیار باشد و بتواند خوب فکر کند. هر کس باید بسته به توانایی‌هایش دست به ابداع و نوآوری زند.

هویت واقعی

از آغاز فعالیت در کلیسای زجر دیده، عهد جدید را در پرتوی تازه مطالعه نمودم. در اعمال رسولان به نمونه‌هایی برخوردیم که نشان می‌داد رسولان و حواریون گاه با اسامی «مستعار» فعالیت می‌کردند تا هویت‌شان فاش نشود. عهد جدید از این نمونه‌ها پر است (مکاشفه ۱۷:۲ در این خصوص نمونه‌ای است عالی).

«یوسف مُسمی به بَرَسَبَا ملقب به یوستُس» (اعمال ۱:۲۳).

«یوسف که رسولان او را برنابا لقب داده بودند» (اعمال ۴:۳۶).

«شمعون ملقب به نیجر» (اعمال ۱۳:۱).

«یهودا ملقب به برسابا» (اعمال ۱۵:۲۲).

«یسوع ملقب به یُسُطُس» (کولسیان ۴:۱۱).

چرا باید یعقوب و یوحنا «پسران رعد» و شمعون «پطرس» لقب بگیرد؟ هیچ وقت نتوانسته‌ام توجیهی برای این امر بیابم. عهد جدید پر است از تغییر اسامی، و این دقیقاً همان چیزی است که در کلیسای زیر شکنجه رواج دارد. من خودم چندین اسم داشتم. وقتی وارد شهر یا روستایی می‌شدم، هیچ وقت نمی‌گفتند برادر و ورمبراند آمده است. یکجا مرا «واسیل» می‌خواندند، جایی دیگر «جورجسکو» و جایی دیگر «روبن». بهنگام دستگیری می‌گفتند: زندانی ریچارد و ورمبراند ملقب به فلان و بهمان اسم.

من معتقدم که تک تک کلمات کتاب مقدس وحیانی و الهام خدا است. در این صورت پس چرا در آن کلماتی وجود دارد که در نگاه اول «زائد» جلوه می‌کند؟ در انجیل لوقا نوشته شده است که «عیسی در مکانی دعا نمود.» مگر نه اینکه هر کس هنگام دعا در مکانی است؟ پس دیگر چه لزومی دارد بگوییم «مکانی»؟ اما این دقیقاً زبانِ مرسوم در کلیسای زجر دیده است. وقتی از مسافرتی باز می‌گشتم به

همسرم می‌گفتم: «در شهر و مکانی با برادری ملاقات داشتم. قرار گذاشتیم در زمانی در منزلی دور هم جمع شویم.»

عیسی می‌خواست با شاگردانش شام بخورد (لوقا ۲۲: ۷-۱۳) در حالت عادی می‌بایست به آنها می‌گفت: «به فلان خیابان شماره فلان بروید و به آقای زید بگویید می‌خواهیم در منزلش شام بخوریم.» و حال آنکه می‌گوید: «وقتی وارد شهر شدید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که وی بدان در آید داخل شوید» (در آن زمان مردان بندرت «سبوی آب» حمل می‌کردند. این کار وظیفه زن‌ها بود که از چاه آب می‌کشیدند). ما نیز دقیقاً همین کار را می‌کنیم. وقتی جلسه دعا داریم هرگز آدرس را اعلام نمی‌کنیم چون نمی‌دانیم چه کسی خبرچین است. بنابراین می‌گوییم: گوشه «فلان» خیابان بایست، یا فلان جای پارک بنشین و منتظر مردی شو که کراوات آبی پوشیده یا علامتی از این قبیل دارد. دنبالش برو.» اگر کسی از دیگری پرسید: «اسمت چیست؟» می‌فهمیم جاسوس پلیس مخفی است.

بعضی‌ها بر ما خرده می‌گیرند و می‌گویند درست نیست کلیسا درگیر چنین فعالیت‌هایی شود زیرا چنین چیزی در نظر خدا ناپسند است. بر ما است که از مقامات حاکم اطاعت کنیم. شورای جهانی کلیساها اینگونه از ما ایراد می‌گیرد، اما در عین حال از لحاظ مالی از چریک‌هایی که تابع مقامات حاکم‌شان نیستند پشتیبانی می‌کند. در کتاب مقدس آمده که حاکم کسی است که بدی را کیفر و خوبی را پاداش می‌دهد. حاکمی که ضد کلام خداست و از انتشار آن جلوگیری می‌کند در چارچوب روابط انسانی نمی‌گنجد. هیچ کدام از آیات کتاب مقدس در مورد او صادق نیست. البته هر حکومتی قوانین خاص خود را دارد و سواستفاده و بی‌عدالتی در آن یافت می‌شوند زیرا هیچ دولتی پاک و بی‌عیب نیست. ارباب قدرت در دنیای ما نه مقدسین، که مشتی گناهکارند. هر حکومتی هم کارهای درست می‌کند، هم کارهای اشتباه. اصل این است که نباید مانع شوند کرم ابریشم تبدیل به پروانه شود، غنچه گل گردد، و گناهکار فردی مقدس شود. مادام که این اصل را رعایت کنند از آنها انتظار نخواهم داشت قدیسی نباشند نازل شده از عالم بالا. انتظارم این است که تا اندازه‌ای کار نیک و مفید انجام دهند و گاه قوانین

اشتباهی هم داشته باشند که بشود پس از دو یا سه سال آنها را تغییر داد. اگر چنین باشند به حاکمیت شان احترام می گذارم. اما اگر بخواهند کل مفهوم زندگی مرا که همانا آماده شدن برای زندگی پرشکوه تر در آسمان است از من بگیرند، دیگر نسبت به چنین حکومتی احساس وظیفه نمی کنم. مأموریت و رسالتی که بردوش داریم به صورت مخفی انجام می دهیم.

قصدم از این نوشته آن بود که گوشه ای از مشکلات کلیسا در کشورهای خدانشناس را با شما در میان گذاشته باشم، بلکه از آن تصویری بهتر در ذهن داشته باشید.

خدا برکت تان دهد.

از دیگر آثار ریچارد وورمبراند که به فارسی ترجمه شده‌اند:

شکنجه بخاطر مسیح

در زیرزمینی خدا

مناجات در زندان

رازگهان

رنج و زحمت در مسیحیت

جان پیپر

در پای صحبت قدیسی دردمند

از وقتی پای صحبت ریچارد وورمبراند (Richard Wurmbrand) نشستام، فرد دیگری شده‌ام. برآستی کنار پاهایش می‌نشستم. کفش‌هایش را درمی‌آورد و بر سکوی اندک برآمدهٔ کلیسای «گریس بیتیست» (Grace Baptist) در جنوب ایالت مینیاپولیس بر صندلی محقری می‌نشست (بعدها فهمیدم علتش آسیبی بوده که بهنگام شکنجه شدن در زندانی در رومانی به پای‌هایش وارد شده است). قریب به ده، دوازده کشیش و شبان مقابل او در پایین می‌نشستند. از رنج و زحمت می‌گفت. مدام تأکید داشت که عیسی تعمداً رنج و زحمت را برمی‌گزید. «کسی جان مرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم» (یوحنا ۱۰:۱۸). و آنگاه از ما می‌پرسید آیا حاضریم بخاطر مسیح طریق رنج و زحمت برگزینیم؟

ریچارد وورمبراند کشیشی لوتری است از زمینهٔ یهود که به سال ۱۹۰۹ در رومانی متولد شد. هنگامی که کشورش در سال ۱۹۴۵ به دست کمونیست‌ها افتاد، از رهبران کلیسای زیرزمینی گردید. در سال ۱۹۴۸ او را به اتفاق همسرش سابینا (Sabina) دستگیر کردند. وی مدت چهارده سال را در زندان کمونیست‌ها بسر برد - از جمله سه سال در سلول انفرادی، جایی در زیرزمین که نه خورشید و ستارگان را می‌دید، نه گل‌های زیبا را. در این مدت جز زندانبانان و مأمورین شکنجه کسی را نمی‌دید. در سال ۱۹۶۴ دوستان مسیحی‌اش در نروژ با پرداخت ده هزار دلار موجبات آزادی او را فراهم ساختند.

آیا انکار نفس برآستی زیبا است؟

یکی از داستانهای وورمبراند دربارهٔ راهبی است که در تلویزیون ایتالیا با او مصاحبه کردند. مصاحبه‌کننده از راهب پرسید: «فرض کنید در پایان عمرتان ناگهان متوجه شوید که اصلاً خدایی در کار نیست و آنچه ملحدان می‌گفته‌اند درست بوده است. در آن صورت چه می‌کنید؟»

راهب جواب داد: «تقدس، سکوت و انکار نفس فی‌نفسه زیبا هستند - حتی اگر پاداشی در کار نباشد. بنابراین حتی در آن صورت باز از زندگی‌ام به نحو

شایسته استفاده خواهم کرد.»

کمتر دیدگاهی راجع به معنای زندگی توانسته تا بدین حد بر نگرش من نسبت به رنج و زحمت تأثیر بگذارد. به یکدفعه با خود گفتم: عجب پاسخ پرشکوهی! اما بعد متوجه شدم یک جای کار ایراد دارد. در پاسخ راهب اشکالی احساس کردم. اول نمی دانستم اشکال کجاست. اما بعد که زندگی پولس رسول، این دردمند برجسته مسیحی را بررسی کردم در کمال تعجب دیدم تا چه حد میان او و آن راهب فاصله است.

پاسخ پولس به سؤال مصاحبه کننده کاملاً برعکس جواب راهب بود. مصاحبه گر پرسیده بود: «اگر معلوم شود که زندگی تان یکسره بر دروغ و نیرنگ استوار بوده و خدایی وجود نداشته است چه می کنید؟» و جواب راهب اساساً چنین بود: «این زندگی برای من خوب و شرافتمندانه بوده است و بنابراین غمی ندارم.» پاسخ پولس را در اول قرن نهم: ۱۵:۱۹ می یابیم: «اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت تریم.» این درست برعکس پاسخی است که راهب داده بود. و اما ببینیم چرا نظر پولس با نظر راهب فرق دارد. چرا پولس نمی گوید: «حتی اگر مسیح از مردگان برنخاسته باشد و خدایی هم در کار نباشد، باز زندگی آکنده از محبت، رنج و تلاش و انکار نفس زندگی نیکویی است؟» چرا نمی گوید: «حتی اگر پاداش قیامتی در کار نباشد، کسی نباید ما را بدبخت تصور کند؟» چرا در عوض می گوید: «اگر روزی متوجه شویم که امیدمان به مسیح، امیدی پوچ و واهی بوده است، از جمیع مردم روی زمین بدبخت تریم؟»

آیا زندگی با مسیح، زندگی بهتر و راحت تری است؟

این سؤال برای کلیسای مسیح، به ویژه در سرزمین های مرفهی چون امریکا و اروپای غربی، سؤالی است بس مهم و اساسی. آیا به کرات در شهادت مسیحیان نشنیده ایم که از وقتی مسیحی شده اند زندگی شان بسی راحت تر شده است؟ اخیراً از یکی از بازیکنان خط دفاع یک تیم فوتبال شنیدم که از وقتی بدرگاه مسیح دعا کرده و او را به عنوان خداوند خود پذیرفته است، دوباره به بازی خود امیدوار شده و از اینکه تیم شان هشت برد و هشت باخت داشته است احساس غرور

می‌کند چون حالا هر روز یکشنبه از خدا می‌خواهد برای بازی بهتر یاری‌اش دهد.

ظاهراً اکثر مسیحیان مرفه غربی برکات مسیحیان را صرفاً در برخورداری از یک زندگی راحت و آسوده خلاصه می‌بینند - ولو آنکه خدا و قیامتی در کار نباشد. مگر نه این است که ایمان داشتن به مسیح از لحاظ روانشناختی فوائد بسیاری برایمان دارد و بر کیفیت روابطمان با دیگران نیز تأثیر مطلوب می‌گذارد؟ و البته این همه کاملاً درست و کتاب مقدسی است: ثمرات روح القدس عبارتند از محبت، خوشی و سلامتی. بنابراین اگر با ایمان داشتن به این چیزها، محبت، خوشی و سلامتی نصیب‌مان شود آیا زندگی خوب و راحتی نداشته‌ایم - ولو آنکه در نهایت معلوم شود اساس آن بر فریب و دروغ استوار بوده است؟ چرا باید ما را بدبخت بخوانند و بحال‌مان دل بسوزانند؟

مشکل پولس چیست؟ آیا زندگی غنی و پربراری نداشت؟ چرا می‌گوید که اگر قیامتی در کار نباشد از همه مردم دنیا بدبخت‌تریم؟ اینکه هفتاد سال عمرمان را در توهمی رضایت‌بخش و شادی آفرین سپری کنیم به هیچ وجه رقت‌انگیز و مایهٔ بدبختی به نظر نمی‌رسد - به ویژه آنکه بودن در این تَوْهم هیچ تأثیری در سرنوشت آتی‌مان نداشته باشد. اگر تَوْهم می‌تواند احساس خلأ و پوچی زندگی را به احساس خوشی و سعادت تبدیل کند، چرا عمرمان را با آن سپری نکنیم؟

ظاهراً پاسخ این است که پولس زندگی مسیحی را یک زندگی خوب و راحت نمی‌دانست بلکه برعکس، زندگی مسیحی زندگی است که فرد در آن رنج و محنتی عذاب‌آور را داوطلبانه برمی‌گزیند. نتیجهٔ ایمان پولس به خدا، اطمینانش به قیامت و امیدی که به مشارکت جاودان با مسیح داشت، یک زندگی راحت و مرفه نبود که حتی بدون قیامت هم رضایت‌بخش باشد. بلکه برعکس، نتیجهٔ این امیدش زندگی بود آکنده از درد و رنج و محنتی که خود به جان خریده بود. درست است که شادی‌اش وصف‌ناپذیر بود، اما این شادی و سرور بخاطر «امید» بود (رومان ۱۲:۱۲). و همین امید او را قادر می‌ساخت درد و رنج را بپذیرا شود - درد و رنجی که هرگز به مصاف آن نمی‌رفت اگر به قیامت خود و دیگرانی که بخاطرشان زحمت می‌دید امید نداشت. اگر قیامتی در کار نبود، فداکاری‌های

داوطلبانه پولس - بنا به شهادت خودش - براستی رقت‌انگیز و مایه‌ترحم می‌بود. درست است که پولس در زحماتی که می‌دید شادی می‌کرد و این درد و رنج را واجد معنایی ژرف می‌دانست، اما خوشی‌اش تنها بواسطه‌امیدی شادی‌بخش به چیزی بود که ورای این زحمات نهفته است. به همین خاطر است که در رومیان ۵: ۴ و ۳ می‌خوانیم: «در مصیبت‌ها فخر می‌کنیم چون که می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را و امتحان امید را.» بنابراین در مصائب شادی می‌کنیم، اما این شادی صرفاً بخاطر آن امیدی است که مصائب خود باعث تداوم و تحکیم آنند. اگر چنین امیدی در کار نباشد، پولس این مصائب را از سر حماقت به جان می‌خورد و اینکه بخاطرشان شادی نیز می‌کند خود حماقتی است بس عظیم‌تر. اما چنین امیدی براستی در کار هست، و بنابراین پولس شیوه زندگی را برمی‌گزیند که بدون امید شادی پس از مرگ، زندگی ابلهانه و ترحم‌انگیز خواهد بود. او به این سؤال ریچارد وورمبراند که آیا حاضریم طریق رنج و زحمت پیشه کنیم جواب مثبت می‌دهد و به استقبال مصائب می‌رود.

آیا بین مصائب بخاطر ایمان و سرطان تفاوتی هست؟

اجازه دهید لحظه‌ای از بحث اصلی خارج شویم. ممکن است در اینجا کسی بپرسد: «تکلیف آن مشکلاتی که داوطلبانه به استقبال‌شان نمی‌رویم چه می‌شود؟ مشکلات و مصائبی چون سرطان یا فوتِ فرزندانمان در تصادف اتومبیل؟ یا یأس و نومیدی شدید؟ آیا این فصل در مورد این نوع زحمات نیز هست؟» پاسخ‌ام این است که قسمت عمده این فصل در رابطه با زحماتی است که مسیحیان به جان می‌پذیرند چون تصمیم گرفته‌اند در شرایط خطرناک آشکارا به ایمان‌شان اعتراف کنند. می‌توان گفت تمام شرایط به نوعی خطرناک‌اند.

مهم‌ترین تفاوت بین بیماری و «جفا» (زحمات بخاطر ایمان) این است که جفا عداوت و دشمنی است تعدی از سوی دیگران زیرا می‌دانند ما مسیحی هستیم، و حال آنکه بیماری چنین نیست. به همین جهت تحت برخی شرایط، اگر کسی بخواهد علناً به مسیحی بودن خود اقرار کند بدان معناست که داوطلبانه حاضر است اگر اراده خدا چنین باشد متحمل رنج و زحمت شود (اول پطرس

۴:۱۹). با اینحال گاه پیش می‌آید که فرد مسیحی مورد دشمنی تعدی بی‌ایمانان نیست ولی باز بخاطر زندگی مسیحی‌اش در زحمت است. مانند ایماندارانی که به روستایی دور افتاده و پر از بیماری می‌رود تا با روستاییان از مسیح بگوید، و در این حین دچار بیماری می‌شود. حاضر است اگر خدا بخواهد بخاطر زندگی مسیحی‌اش زحمت ببیند، اما این زحمت نتیجه خصومت و دشمنی دیگران نیست.

با اینحال اگر خوب فکر کنیم می‌بینیم تمام زندگی مان - چنانچه در طول آن مجدانه و با ایمان در پی جلال دادن خدا و نجات جانها بوده باشیم - مثال همان مسیحی است که راهی روستاهای دور افتاده و پر از بیماری شده تا خدا را خدمت کند. رنج و زحمت حاصل، بخشی از بهایی است که باید بخاطر اطاعت از دعوت خدا بپردازیم. وقتی تصمیم می‌گیریم از مسیح پیروی کنیم و هر طور او هدایت کرد زندگی نماییم، داوطلبانه هر آنچه را که این طریق تحت مشیت خدا در پی دارد نیز بجان می‌خریم. بدین ترتیب تمام آن زحمات که بهنگام پیمودن طریق اطاعت به ما می‌رسد، در حکم زحمت دیدن با مسیح و برای او است - خواه سرطان باشد، خواه جور و جفا. این زحمات «انتخابی» و داوطلبانه است زیرا تعمداً تصمیم گرفته‌ایم طریق اطاعت را در پیش بگیریم که طریقی است پر زحمت، و بنابراین نباید مدام نزد خدا شکوه و گلایه سر دهیم. البته می‌توانیم مثل پولس دعا کنیم تا خدا رنج و زحمت را بردارد (دوم قرنتیان ۸:۱۲)، اما اگر اراده خدا چنین باشد که برای او زحمت ببینیم باید آن را با کمال میل و به عنوان بخشی از توان شاگردی طریق اطاعت که در نهایت به آسمان ختم می‌شود، پذیرا شویم.

در چارچوب دعوت مسیحی، تمام زحمات با مسیح و برای او است

تمام زحماتی که در مسیر اطاعت از مسیح متقبل می‌شویم - خواه شکنجه و جفا، خواه بیماری و تضاد - در یک چیز مشترک‌اند: جملگی ایمان‌مان را به نیکویی خدا به مخاطره می‌افکنند و وسوسه‌مان می‌کنند طریق اطاعت را رها کنیم. بنابراین هر نوع پیروزی ایمان و پایداری در اطاعت، گواهی است بر

نیکویی خدا و جلال مسیح - خواه دشمن بیماری باشد، خواه شیطان و گناه یا هر مصیبت دیگر.

به همین جهت هر نوع رنج و زحمتی که در مسیر دعوت مسیحی مان متقبل می‌شویم، زحمت «با مسیح» و «برای او» است. «با» مسیح به این معنا که رنج و زحمت مان به این خاطر است که در ایمان با مسیح راه می‌رویم و نیز بدین معنا که او بعنوان کاهن اعظم ما با ما در این مصائب همدردی می‌کند و به ما قدرت می‌دهد مشکلات را تحمل کنیم (عبرانیان ۴: ۱۵). «برای» مسیح بدین معنا که زحمت دیدن در راه او ثابت می‌کند تا چه حد به نیکویی و قدرت او وفاداریم و نیز بدین معنا که نشان می‌دهد او را بعنوان گوهری گرانبها که ارزش دارد بخاطرش زحمت ببینیم، قبول داریم.

نقش خدا و شیطان در زحمات فرد ایماندار

از این گذشته، رنج بیماری و رنج جفا در یک نکته دیگر نیز مشترک‌اند: قصد شیطان از آنها نابودی ایمان مان، و نقشه خدا از این زحمات خالص ساختن ایمان مان است. اول به جفا پردازیم. پولس در اول تسالونیکیان ۳: ۴ و ۵ نگران این است که مبادا مسیحیان کلیسای تسالونیکی بهنگام جفا ایمان‌شان را از دست بدهند:

هنگامی که نزد شما بودیم، شما را از پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید. لهذا من نیز چون شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.

از آیات فوق آشکارا پیداست که نقشه «تجربه کننده» از این زحمات همانا نابود ساختن ایمان مسیحیان است.

با اینحال شیطان در این میان تنها طراح ماجرا نیست. خداست که بر شیطان تسلط دارد و به او آن اندازه آزادی عمل می‌دهد که در نهایت باعث تحقق اهداف نیکوی خودش باشد. این اهداف درست برعکس اهداف شیطان است - هر چند تجربه رنج و زحمت در هر دو مورد یکی است بعنوان مثال، نویسنده عبرانیان در

باب ۱۲ از خوانندگان‌اش می‌خواهد بهنگام جفا دل قوی دارند زیرا ارادهٔ پر مهر خدا در پس آن نهفته است:

پس تفکر کنید در او (مسیح) که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبدا در جان‌های خود ضعف کرده، خسته شوید. هنوز در جهاد با گناه تا به حد خون مقاومت نکرده‌اید، و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که «ای پسر من، تأدیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو. زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» (امثال ۳: ۱۱ و ۱۲). متحمل تأدیب می‌شوید... لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشی‌ها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوهٔ عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.

در اینجا صحبت از رنج و زحمتی است که در نتیجهٔ «مخالفت گناهکاران» به ایمانداران می‌رسد. این بدان معناست که شیطان در این رنج و زحمت دست دارد، درست مانند نقشی که در آزار رساندن به عیسی داشت (لوقا ۲۲: ۳). مع الوصف همین رنج و زحمت نیز در نهایت تحت نقشه و ارادهٔ خداست و هدف از آن تأدیب تطهیرکننده‌ای است که از محبت پدرانهٔ خدا سرچشمه می‌گیرد. بدین ترتیب می‌بینیم که قصد شیطان از زحمت و جفا یک چیز است و نقشهٔ خدا از همان تجربهٔ تلخ چیز دیگر.

با اینحال این امر تنها خاص جفا نیست بلکه در مورد بیماری نیز صادق است. در دوم قرن‌های ۷ تا ۱۰ هم نقشهٔ خدا را در کار می‌بینیم، هم نقشهٔ شیطان را: و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشتهٔ شیطان، تا مرا لطمه زند مبدا زیاده سرافرازی ننمایم. و دربارهٔ آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌گردد.» پس به شادی بسیار از ضعف‌های خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. بنابراین، از ضعفها و رسوایی‌ها و احتیاجات و

زحمات و تنگی‌ها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.

در اینجا درد و رنج جسمانی پولس - یعنی خواری که در جسم داشت - «فرشته شیطان» خوانده می‌شود. اما هدف از آن این است که باعث شود پولس زیاده سرافرازی نکند - که صد البته نمی‌توانست هدف شیطان باشد. بنابراین می‌بینیم که چطور مسیح در کمال قدرت، با واژگون ساختن تلاش‌های مذبحانه و مخرب شیطان، نقشه پرمهر و تطهیرکننده خود را تحقق می‌بخشد. هدف شیطان همیشه نابودی ایمان ماست، اما مسیح در ضعف‌ها قدرت خود را صد چندان نمایان می‌سازد.

آیا رنج جفا و بیماری را می‌توان از هم متمایز دانست؟

یکی دیگر از دلایلی که مانع از آن می‌شود میان جفا و بیماری مرزی مشخص قائل شویم این است که اساساً رنج ناشی از جفا و رنج ناشی از بیماری خیلی از هم قابل تمایز نیستند. ریچارد وورمبراند ده سال پس از شکنجه شدن در راه مسیح در زندان رومانی، هنوز از اثرات جسمانی این شکنجه‌ها رنج می‌برد. آیا نه این است که سی سال بعد بهنگام تحمل درد پایش هنوز «در جفا» بسر می‌برد؟ یا پولس رسول را در نظر بگیرید. در بین فهرست زحماتی که به عنوان «خادم مسیح» متحمل شد، اشاره می‌کند که سه بار کشتی‌اش غرق شد و یک شبانه‌روز را در دریا بسر برد. نیز می‌گوید که بخاطر مسیح «بازها محنت و مشقت و بی‌خوابی کشیده و متحمل گرسنگی، تشنگی، سرما و عریانی شده است» (دوم قرنتیان ۱۱:۲۵ و ۲۷).

فرض کنیم در نتیجه این همه تلاش و مشقت، و سرما و عریانی که بخاطر مسیح متحمل شد، دچار ذات‌الریه می‌شد. آیا این ذات‌الریه نیز جزو «جفا» به حساب می‌آمد؟ پولس بین کتک خوردن، شکستگی کشتی یا سرمایی که بهنگام سفر متحمل می‌شد فرق نمی‌گذارد. از نظر او هر زحمتی که در نتیجه خدمتش به مسیح به او برسد، بخشی از «تاوان» شاگردی است. وقتی فرزند فردی مبشر اسهال می‌گیرد آن را به حساب بهایی می‌گذاریم که باید برای وفاداری به مسیح

بپردازد. و حال آنکه والدینی که در مسیر اطاعت از دعوت خدا دچار اینگونه مصائب می‌شوند نیز همین بها را می‌پردازند. آنچه باعث می‌شود رنج و زحمت «با» مسیح و «برای» او باشد نه تعمودی بودن عداوت دشمنان، که وفاداری خود ماست. اگر برآستی از آن مسیح باشیم، هر اتفاقی که برایمان بیفتد برای جلال او و به خیریت خودمان است - خواه ناشی از میکروب باشد، خواه نتیجه خشم دشمنان.

لذت دنیوی و قیامت مردگان

حال بازگردیم به موضوع اصلی که همانا گفته حیرت‌انگیز پولس است در اول قرن‌تین ۱۵:۱۹ مبنی بر اینکه اگر قیامتی در کار نباشد، شیوه زندگی که انتخاب کرده‌ایم برآستی ترحم‌انگیز است. به عبارت دیگر پولس می‌گوید اگر زندگی ما تنها محدود به همین دنیا باشد، مسیحیت - بنا به درکی که او از آن دارد - به هیچ وجه بهترین راه کسب حداکثر لذت از زندگی نیست. از نظر پولس، بهترین راه برخورداری از حداکثر لذایذ زندگی این است: «اگر مردگان برنمی‌خیزند، بیایید بخوریم و بیاشامیم چون فردا می‌میریم» (اول قرن‌تین ۱۵:۳۲). البته منظور پولس روی آوردن به لذت پرستی و فسق و فجور نیست. او خردمندتر از آن است که لذت زندگی را - ولو آنکه قیامتی در کار نباشد - به تن‌پروری محدود بداند؛ کما اینکه هر که میگساری و شکمبارگی پیشه کرده باشد، همین نظر را خواهد داشت. وضعیت میگساران و شکم‌پرستان نیز همانقدر اسفناک و ترحم‌انگیز است که وضعیت مسیحیان چنانچه قیامتی در کار نباشد.

منظور پولس از عبارت «بخوریم و بیاشامیم» این است که بدون امید قیامت، بهتر آن است که در پی لذات طبیعی زندگی باشیم و بی‌جهت خود را به رنج و زحمت نیااندازیم. این نوع زندگی راحت دقیقاً همان چیزی است که پولس به عنوان فردی مسیحی با آن وداع کرده است. به همین جهت می‌گوید اگر مردگان برنخیزند و خدا و بهشت و جهنمی در کار نباشد، به هیچ وجه جایز نیست آن همه رنج و مشقت بر جسم خود روا دارد. اگر چنین حقایقی در کار نمی‌بود و واقعیت نمی‌داشت، هیچگاه درآمدی را که از راه خیمه‌دوزی داشت از دست

نمی داد. هیچگاه حاضر نمی بود پنج مرتبه هربار سی و نه ضربه شلاق تحمل کند. سه مرتبه چوب بخورد، گرفتار دزدان شود و جانش مدام در بیابان و دریا و شهرهای مختلف، و از سوی جمعیتی خشمگین در معرض تهدید باشد. بی خوابی و سرما و عریانی را تحمل نمی کرد و از دست مسیحیان ریاکار و سست ایمان نیز خون جگر نمی خورد (دوم قرن تیان ۱۱: ۲۳-۲۹). در عوض به عنوان یک یهودی محترم که از حقوق و مزایای شهروندی روم نیز برخوردار بود، زندگی راحت و آسوده ای می داشت.

وقتی پولس می گوید: «اگر مردگان بر نمی خیزند، بیایید بخوریم و بیاشامیم»، منظورش این نیست که «بیایید افرادی هرزه و تن پرور باشیم». منظورش این است که اگر موضوع قیامت از مرگ درست نباشد، نوعی زندگی راحت و آسوده و فارغ از اندیشه بهشت و جهنم و گناه و تقدس و خدا نیز وجود دارد که در آن می توان از تمام لذات طبیعی زندگی بشری برخوردار بود. و آنچه به ویژه برای من تکان دهنده و مایه شگفتی است این است که بسیاری از کسانی که خود را مسیحی می دانند هدفشان صرفاً همین نوع زندگی است و بس - و اسم آن را می گذارند مسیحیت!

پولس رابطه اش با مسیح را کلید دست یابی به حداکثر لذایذ جسمانی در این دنیا نمی دانست. بلکه برعکس، رابطه با مسیح را دعوتی می دید به پیشه کردن طریق رنج و زحمت - رنج و زحمتی بس ورای آنچه به ظاهر الحاد را «پر معنا» یا «زیبا» یا «قهرمانانه» می سازد؛ رنج و زحمتی که اگر امید قیامت و رسیدن به حضور شادی آفرین مسیح در پس آن نباشد، حماقت محض و برآستی ترحم انگیز است.

اعلام جرم علیه مسیحیت غرب

از تفکر پیرامون داستانی که وورمبراند درباره آن راهب تعریف کرد در نهایت به این نتیجه تکان دهنده رسیدم. دیدم که دیدگاه کاملاً متفاوت پولس در حقیقت اعلام جرمی است علیه مسیحیت رایج در غرب. آیا اغراق می کنم؟ خودتان قضاوت کنید. چند نفر مسیحی را می شناسید که بتوانند به جرأت

بگویند: «شیوه زندگی که بعنوان یک فرد مسیحی در پیش گرفته‌ام حماقت محض و یکسره ترحم‌انگیز می‌بود اگر قیامتی در کار نمی‌بود؟» چند نفر مسیحی را می‌شناسید که بتوانند بگویند: «اگر قیمتی وجود نمی‌داشت تمام آن رنج و زحمتی که داوطلبانه بخاطر مسیح متحمل شده‌ام بیهوده و مایه ترحم است؟» آن طور که من می‌بینم، پاسخ به این سؤالات بسیار تکان دهنده خواهد بود.

مسیحیت: زندگی آکنده از رنج داوطلبانه

«اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت‌تریم» (اول قرن‌تین ۱۵: ۱۹). پولس زندگی مسیحی را زندگی می‌داند که در آن داوطلبانه به پیشواز زحمات می‌رویم و در این دنیا از حق خود می‌گذریم زیرا می‌دانیم در آن دنیا خوشی مشارکت با مسیح در انتظارمان است. او این مطلب را اینچنین عنوان می‌کند:

اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را بخاطر مسیح زیان دانستم. بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم... شراکت در رنجهای وی را می‌شناسم... تا به قیامت از مردگان برسم (فیلیپان ۳: ۷-۱۱).

باز هم می‌گوییم: دعوت مسیح دعوتی است به یک زندگی مملو از رنج و زحمت، زیان و انکار نفس که اگر قیامت از مردگان در پس آن نباشد، زندگی ابلهانه‌ای است. این مسأله برای پولس انتخابی است آگاهانه. ببینید چطور زبان به اعتراض می‌گشاید: «هرگاه مردگان برنخیزند... پس چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازم؟ به آن فخری درباره شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هر روزه مرا مردنی است!» (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۹-۳۱) این انتخاب پولس است. اعتراض‌اش به این خاطر است که **مجبور** نیست اینچنین زندگی کند. چنین زندگی را داوطلبانه برمی‌گزیند: «هر ساعت خود را به خطر می‌اندازم!»، «هر روزه مرا مردنی است!» به همین خاطر است که می‌گوید اگر قیامت از مردگان وجود نداشته باشد از جمیع مردم بدبخت‌تر است. طریقی را در پیش گرفته که تقریباً هر روز

زندگی اش آکنده از درد و رنج است: «هر روزه مرا مردنی است.»

چرا؟ چرا چنین می‌کند؟

چنین چیزی طبیعی نیست. انسان ذاتاً از درد و رنج گریزان است. به مناطق امن‌تر پناه می‌بریم، آب و هوای معتدل را ترجیح می‌دهیم، از کولر استفاده می‌کنیم، قرص مسکن می‌خوریم، از زیر باران به مکانی سرپوشیده پناه می‌بریم، از خیابانهای تاریک عبور نمی‌کنیم و آب آشامیدنی مان را نخست تصفیه می‌کنیم. معمولاً شیوه زندگی را بر نمی‌گزینیم که «هر ساعت ما را به مخاطره بیاندازد.» شیوه زندگی پولس شیوه‌ای نیست که نوع بشر در حالت عادی خواهان آن باشد. هیچ آگهی تبلیغاتی نیست که تشویق مان کند هر روزه بمیریم.

پس چه چیز پولس را بر آن داشته که «بینهایت شریک دردهای مسیح» شود (دوم قرن‌تیا ۵:۱) و «بخاطر مسیح جاهل گردد» (اول قرن‌تیا ۴:۱۰)؟ چرا دست به انتخابی می‌زند که در نهایت باعث می‌شود «گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره» باشد، دشنام شنود، مظلوم گردد، توهین شود، و با او همچون زباله جهان و لجن عالم انسانیت رفتار شود (اول قرن‌تیا ۴:۱۱-۱۳)؟

«به او نشان خواهم داد چقدر باید زحمت کشد»

شاید دلیلش صرفاً اطاعت از فرمان مسیح بود که در اعمال ۹:۱۵ و ۱۶ بیان شده است. هنگامی که عیسی حانیا را می‌فرستد تا پس از کوری پولس در راه دمشق چشمان او را باز کند، به وی می‌گوید: «برو زیرا که او (پولس) ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد». به دیگر بیان، رنج و زحمت جزئی از رسالت پولس بود. او برای آنکه به دعوتش به رسالت وفادار باشد می‌بایست آنچه را که مسیح به او بخشیده بود - یعنی رنج و زحمت وافر - پذیرا می‌شد.

واژه «بخشیدن» در اینجا واژه‌ای است بجای پولس در رساله‌اش به ایمانداران فیلیپی، از رنج و زحمت به عنوان «عطیه» یاد می‌کند - درست همانطور که ایمان

یک عطیه است. «زیرا که به شما عطا شد (یعنی مجاناً داده شده) بخاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه زحمت کشیدن هم برای او» (فیلیپیان ۱: ۲۹). منتهی این بدان معناست که پولس این عطیه را که به عنوان بخشی از رسالتش به او عطا شده تنها مختص رسولان نمی‌داند بلکه همهٔ ایمانداران فیلیپی و کل کلیسا را نیز در آن سهیم می‌داند.

دیگرانی نیز بوده‌اند که همین نکته عجیب را کشف کرده‌اند: رنج و زحمت عطیه‌ای است که باید پذیرای آن شد. الکساندر سولژنیتسین از دوران زندان با تمام درد و عذابی که به همراه داشت به عنوان یک عطا یاد می‌کرد. «تنها هنگامی که بر روی کاه و پوشال متعفن کف زندان دراز کشیده بودم دریافتم نشانه‌هایی از نیکویی در درونم وجود دارد. بتدریج بر من آشکار شد که مرز بین نیکی و بدی - آنچه این دو را از هم جدا می‌کند - نه از میان طبقات اجتماعی یا احزاب سیاسی، بلکه درست از میان قلب فرد فرد آدمیان عبور می‌کند. مرز میان نیکی و بدی در دل خود آدمی است... شُکرت، ای زندان! که در زندگی‌ام این همه منشأ خوبی گردیدی!» آری، سولژنیتسین نیز همصدا با پولس رسول اعلام می‌دارد که رنج و زحمت عطیه‌ای است نه صرفاً مختص رسولان، که از آن تک تک ایمانداران.

رنج و زحمت نشان مسیحیت است

مطلب فوق این سؤال را پیش می‌کشد: آیا پولس از آن رو طریق رنج و زحمت پیشه کرد که صرفاً بر این واقعیت که او مرید باوفای مسیح است مهر تأیید زند؟ عیسی فرموده بود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را به جهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد» (لوقا ۹: ۲۳ و ۲۴). بنابراین مسیحیتی که با متحمل شدن صلیب و مرگ هر روزه همراه نباشد، مسیحیت واقعی نیست - یعنی دقیقاً همان حرف پولس که می‌گوید: «مرا هر روزه مردنی است» (اول قرنثیان ۱۵: ۳۱). از این گذشته، خود عیسی به شاگردانش گفته بود: «غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد» (یوحنا

۲۰:۱۵). بنابراین اگر پولس در زحمات مسیح شریک نمی‌شد، یک جای کار عیب می‌داشت. عیسی از خدمت شاگردانش تصویری هولناک ترسیم می‌کند: «اینک من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم» (لوقا ۱۰:۳). و به آنها وعده می‌دهد که «والدین و برادران و خویشان و دوستان‌تان شما را تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید... و جمیع مردم به جهت نام من از شما نفرت خواهند داشت» (لوقا ۲۱:۱۶؛ متی ۹:۲۴).

پیداست که از نظر پولس، این وعده‌های رنج و زحمت تنها مختص دوازده حواری عیسی نبود زیرا خود او نیز به کلیساهای تحت نظارتش همین رنج و زحمت را وعده می‌دهد. به عنوان مثال، کسانی را که به سوی مسیح هدایت کرده بود با این کلمات تقویت می‌نمود: «از خلال مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم» (اعمال ۲۲:۱۴)؛ و ایمانداران تحت جفای کلیسای تسالونیکي را تشویق کرده مصرانه از آنان می‌خواست که «از این مصائب متزلزل نشوید زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرر شده‌ایم» (اول تسالونیکیان ۳:۳). و در رساله‌اش به تیموتائوس، این واقعیت را به صورت یک اصل کلی درآورد: «همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید» (دوم تیموتائوس ۳:۱۲). پولس در مورد زحماتش طوری حرف نمی‌زد که گویی این زحمات تنها منحصر به خود او است، بلکه به کلیساهای می‌گفت: «شما نیز به من اقتدا نمایید» (اول قرنتیان ۴:۱۶). بنابراین، اکنون می‌فهمیم چرا پولس زندگی توأم با رنج و زحمت را انتخاب کرده بود: چون این نوع زندگی ثابت می‌کرد یک مسیحی واقعی است. «اگر به من زحمت رساندند، شما را نیز زحمت خواهند رساند.»

اتکا به نفس یا توکل بر خدا

پولس از آنجایی که معتقد بود رنج و زحمت بخشی از زندگی مسیحی وفادارانه است، در صدد بررسی عمیق این موضوع برآمد. تجربه زحماتی که خود متحمل شده بود باعث گردید در مورد طریق محبت خدا نسبت به فرزندان‌ش به حقایقی عمیق پی ببرد. به عنوان نمونه، دریافت که خدا از زحمات

استفاده می‌کند تا ما را از شیر اتکابه‌نفس بازگیرد و توجه‌مان را فقط و فقط معطوف خود سازد. پس از زحماتی که در آسیا متحمل شد می‌نویسد: «زیرای برادران نمی‌خواهیم شما بی‌خبر باشید از تنگی که در آسیا به ما عارض گردید، که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، به حدی که حتی از زندگی هم مأیوس شدیم. لکن در خود فتوای موت داشتیم **تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی‌خیزاند**» (دوم قرن‌یان ۱: ۹ و ۸). آری، هدف جهان‌شمول خدا از زحمات مسیحیان یکسره همین است و بس: سعادت و رضامندی بیشتر در خدا، و تن‌پروری و دنیا دوستی کمتر.

هرگز نشنیده‌ام کسی بگوید: «درسهای واقعاً عمیق زندگی را از خلال ایام رفاه و راحتی آموخته‌ام». اما از برخی از مقدس‌ترین قدیسین شنیده‌ام که «در زمینه درک اعماق محبت خدا و رشد هرچه بیشتر با او، هر پیشرفتی که تابحال داشته‌ام مستقیماً نتیجهٔ رنج و زحمت بوده است.» سموئیل رودرفورد (Samuel Rutherford) با اشاره به تجربیاتش می‌گوید: «شاه‌شاهان بهترین شرابش را همیشه در سرداب خانه‌های رنج و محنت نگاهداری می‌کند.» از چارلز سپرجن (Charles Spurgeon) نقل است که می‌گوید کسانی که در دریای رنج و محنت شیرجه می‌زنند، مرواریدهایی نادر بدست خواهند آورد.

جلال دادن مسیح به عنوان عالی‌ترین لذت

و ارزشمندترین مروارید همانا جلال مسیح است. به همین جهت پولس بر این نکته تأکید دارد که در رنج و زحمات ما، جلال فیض مسیح که همهٔ ما را کافی است آشکار می‌شود. اگر در مصائب بدو توکل کنیم و او تداوم بخش «شادی امید» ما باشد، خواهیم دید که چگونه این خدا، خدای فیض و قدرت است و در تمام مشکلات، ما را کافی است. اگر «آنگاه که هر آنچه پیرامون ما است فرو پاشد و از بین رود»، ما همچنان محکم به او چسبیده باشیم، خواهیم دید که او در مقایسه با تمام چیزهایی که از دست داده‌ایم بهتر و خواستنی‌تر است. مسیح به رسول دردمند خود گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که **قوت من در ضعف کامل می‌گردد**» و پاسخ پولس چنین بود: «پس به شادی بسیار از ضعف‌های خود بیشتر

فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. بنابراین، از ضعف‌ها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگی‌ها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم» (دوم قرن‌تیاں ۱۲: ۹ و ۱۰). بنابراین پرواضح است که رنج و زحمت نقشه خداست تا از طریق آن نه تنها مسیحیان را از اتکابه نفس بازگرفته به فیض خود متکی‌شان سازد، بلکه نیز تا به این ترتیب اهمیت این فیض را بیش از پیش نمایان سازد. کار ایمان نیز دقیقاً همین است: آشکار ساختن فیض آتی مسیح.

در زحمات است که به حقایق عمیق زندگی با خدا پی می‌بریم. در مورد خود عیسی نیز همین‌طور بود: «هرچند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید اطاعت را آموخت» (عبرانیان ۵: ۸). در همین کتاب، این نکته نیز قید شده که عیسی هرگز گناه نکرد (عبرانیان ۴: ۱۵)، بنابراین منظور از «اطاعت را آموخت» این نیست که عیسی زمانی ناخلف بود و بعد مطیع گردید. بلکه منظور این است که هرچه بیشتر و عمیق‌تر با خدا در تجربه اطاعت رشد می‌کرد. یعنی اعماق آن نوع تسلیم بودنی را در برابر خدا تجربه می‌کرد که اگر دچار این مصائب نمی‌شد امکان تجربه آن را نمی‌داشت.

کلمات وصف‌ناپذیر زحمات مسیحی

پولس خوب در طریق استاد دقت کرد و بر آن شد از او متابعت کند. منتهی درست در همین جاست که دوباره از سخنان او در شگفت می‌شوم. آنگاه که در مورد رابطه بین زحمات مسیح و زحماتی که خود متحمل شده سخن می‌گوید، درواقع از آنچه ظاهراً وصف‌ناپذیر است و به کلمات در نمی‌آید سخن می‌گوید. خطاب به کلیسای کولسی می‌نویسد: «الان از زحمت‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است» (کولسیان ۱: ۲۴). احتمالاً این مهم‌ترین و نیرومندترین انگیزه پولس در انتخاب طریق رنج و زحمت است. این کلمات باعث شده بی‌صبرانه در اشتیاق کلیسای عیسی مسیح باشم. ای خوشا روزی که به استقبال زحماتی رویم که تحمل آن برای پیشبرد ملکوت مسیح در این دنیا حتمی و ضروری است!

چگونه می‌توانیم زحمات مسیح را به کمال رسانیم؟

منظور پولس از این گفته که «نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم» چیست؟ آیا کم‌اهمیت جلوه دادن ارزش مرگ کفاره‌ای مسیح است؟ مگر نه اینکه مرگ مسیح برای تمام احتیاجات مان کافی است؟ آیا نه این است که خود عیسی بر روی صلیب نداد داده بود که «تمام شد» (یوحنا ۱۹:۳۰)؟ و مگر نه اینکه «به یک قربانی (مسیح) مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالابد» (عبرانیان ۱۰:۱۴)؟ و «به خون خود یکبار و برای همیشه به مکان اقدس وارد شد و فدیۀ ابدی را یافت» (عبرانیان ۹:۱۲)؟ پولس بخوبی می‌دانست که زحمات مسیح بنیانی است کامل و کافی برای عدالت ما. تعلیمش نیز جز این نبود: «به خون او عادل شمرده شده‌ایم» (رومیان ۵:۹). خود تعلیم داده بود که مسیح داوطلبانه طریق رنج و محنت پیشه کرد و «تا به موت مطیع» بود (فیلیپیان ۲:۸). و همین مطیع بودن او در مواجهه با زحمات است که بنیان کامل و خودبسندۀ عدالت ما در پیشگاه خدا محسوب می‌شود: «به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص (آدم) بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص (مسیح) بسیار عادل خواهند گردید» (رومیان ۵:۱۹). بنابراین منظور پولس این نیست که زحمات او کامل کننده ارزش کفاره‌ای مصائب عیسی است.

تفسیر درست‌تر این است که زحمات پولس، مصائب مسیح را کامل می‌کند نه به این معنا که چیزی به ارزش آن می‌افزاید، بلکه بدین معنا که کسانی را نیز که این مصائب بخاطر نجات آنهاست در این رنج و محنت شریک می‌سازد. نقصان زحمات مسیح، نقصانی ارزشی نیست - چنانکه گویی برای فدیۀ دادن گناه تمام ایمانداران کافی نیست. نقصان این زحمات آن است که جهانیان ارزش بیکران مصائب مسیح را نمی‌شناسند و بدان اعتماد ندارند. اکثر مردم هنوز از معنا و واقعیت این زحمات غافلند. و نقشۀ خدا این است که این سرّ بر جمیع امت‌ها مکشوف شود. بنابراین وقتی پولس از نقصان زحمات مسیح سخن می‌گوید منظورش این است که امت‌ها این مصائب را نمی‌بینند و نمی‌شناسند و دوست نمی‌دارند. بر خادمین کلام است که این حقیقت را بر امت‌ها آشکار نمایند و بدین

ترتیب با شریک ساختن دیگران در زحمات مسیح، نقصان این مصائب را «کامل سازند».

اپفردتس کلید ماجرا است

کاربرد کلمات مشابهی که در فیلیپیان ۲:۳۰ آمده، بر تفسیر فوق مهر تأیید می‌زند. در کلیسای فیلیپی مردی بود بنام آپفردتس. این کلیسا برای یاری رساندن به پولس اجناسی جمع‌آوری کرده بود (شاید پول یا مواد غذایی یا کتاب - به درستی نمی‌دانیم) و بنا شد این اجناس را از طریق اپفردتس به دست پولس به روم برسانند. در حین سفر، اپفردتس به شدت بیمار شد و به حال موت افتاد اما خدا نجاتش داد و شفا یافت (فیلیپیان ۲:۲۷).

بنابراین پولس از کلیسای فیلیپی می‌خواهد در بازگشت اپفردتس او را محترم بدارند (آیه ۲۹). دلیلی که در توجیه خواسته‌اش می‌آورد در قالب کلماتی بیان شده که با آنچه در کولسیان ۱:۲۴ آمده است شباهت بسیار دارد: «در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا **نقص** (همان کلمه‌ای که در کولسیان ۱:۲۴ آمده) خدمت شما را برای من به **کمال** رساند (مانند عبارتی که در کولسیان ۱:۲۴ می‌بینیم)». در زبان اصلی یونانی، عبارت «تا **نقص** خدمت شما را برای من به **کمال** رساند» تقریباً مترادف عبارت «به کمال رساندن نقصهای زحمات مسیح» است.

پس ببینیم خدمت فیلیپیان به پولس از چه لحاظ «نقصان» داشت و اپفردتس به چه معنا این نقصان را «کامل» کرد؟ یکصد سال پیش، مفسری بنام ماروین ونسان (Marvin Vincent) این قسمت را اینطور توضیح داد:

هدیه ایمانداران فیلیپی، هدیه کلیسا به عنوان بدن مسیح بود. این هدیه قربانی فداکارانه محبت بود. تنها **نقص** - که جبران‌ش هم مایه خوشحالی پولس می‌شد و هم کلیسای فیلیپی را شاد می‌کرد - این بود که کلیسا نمی‌توانست این هدیه را شخصاً به پولس تقدیم کنند زیرا چنین کاری میسر نبود. به همین خاطر است که پولس می‌گوید اپفردتس با خدمت غیورانه و پر مهر خود این نقصان را به کمال رسانیده است.

به نظر من، کلمات بکار رفته در کولسیان ۲۴:۱ نیز دقیقاً به همین معنایند. مسیح با رنج کشیدن و مردنش در راه گناهکاران، قربانی پر مهر و محبتی برای جهانیان آماده ساخت. این قربانی فداکارانه بخودی خود کامل است و هیچ نقصان در آن نیست - مگر از یک جهت، و آن اینکه مسیح شخصاً خود را بر امتهای دنیا نمایان سازد. راه حل خدا برای این نقصان، دعوت از قوم مسیح است (یعنی کسانی چون پولس) تا زحمات مسیح را شخصاً بر دنیا بنمایانند. ما با این کار «نقصهای زحمات مسیح را به کمال می‌رسانیم.» به تعبیر دیگر، غایت این زحمات را به انجام می‌رسانیم؛ غایتی که همانا آشکار ساختن این زحمات است به گونه‌ای شخصی بر مردمانی که از ارزش بیکران آن غافلند.

زحمات را با زحمات کامل ساختن

و اما شگفت‌انگیزترین نکته در مورد کولسیان ۲۴:۱ این است که ببینیم پولس چگونه نقصان زحمات مسیح را کامل می‌کند. می‌گوید زحمات خود او است که زحمات مسیح را کامل می‌سازد. «از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم.» این بدان معنا است که پولس زحمات مسیح را از این طریق نمایان می‌سازد که **خود** در راه کسانی که می‌خواهد به سوی مسیح هدایت‌شان کند متحمل رنج و زحمت می‌شود. آنان در قالب زحمات او است که زحمات مسیح را می‌بینند. از این نکته می‌توان به این نتیجه حیرت‌انگیز رسید: **نقشه و اراده خدا این است که زحمات مسیح از طریق زحمات قومش بر جهانیان آشکار گردد.** خدا براستی می‌خواهد کلیسا که بدن مسیح است قسمتی از آن رنج و عذابی را که مسیح متحمل شد تجربه کند تا وقتی به دیگران می‌گوییم حیات جاودان در طریق صلیب نهفته است، بتوانند داغ صلیب را در بدن ما و محبت صلیب را در ما احساس کنند. دعوت ما این است که زحمات مسیح را از طریق زحماتی که بخاطر رساندن پیام نجات به مردم دنیا متحمل می‌شویم برای‌شان واقعی سازیم.

از آنجا که مسیح دیگر بر زمین نیست، می‌خواهد بدنش یعنی کلیسا زحمات او را در قالب زحماتی که **خود** متحمل می‌شود بر جهانیان آشکار سازد. از آنجا که

بدن او ییم، رنج و عذاب ما همانا رنج و عذاب اوست. ژوزف تسون (Joseph Tson) -- کشیشی اهل رومانی - این مطلب را چنین بیان می‌کند: «من ادامه عیسی مسیح هستم. وقتی در رومانی مرا می‌زدند، درواقع او بود که در بدن من درد می‌کشید. آنچه بر من گذشت زحمات من نبود بلکه من صرفاً این افتخار را داشتم که در زحمات او سهیم شوم.» بنابراین زحمات ما به آن محبتی که مسیح برای دنیا داشت شهادت می‌دهد.

«داغهای عیسی را بر بدن خود دارم»

به همین خاطر است که پولس از جراحات بدنش به عنوان «داغهای عیسی» یاد می‌کند. مردم در زخمهای او، زخمهای مسیح را می‌دیدند. «داغهای عیسی را در بدن خود دارم» (غلاطیان ۶: ۱۷). از آن رو داغهای مسیح را بر خود داریم که دیگران بتوانند عیسی را در وجود ما ببینند و محبتش با قدرت در درونشان عمل نماید: «پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود. زیرا ما که زنده‌ایم، دائماً به خاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید. پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما.» (دوم قرنتیان ۴: ۱۰-۱۲).

«خون شهیدان بذر کلیسا است»

تاریخ گسترش مسیحیت گواهی است بر این واقعیت که «خون شهیدان بذر کلیسا است» - بذر حیاتی نو در مسیح که در سراسر جهان در حال گسترش است. مسیحیت قریب به سیصد سال در زمینی نشو و نما یافت که از خون شهیدان سیراب بود. استفان نیل (Stephen Neil) در کتابش تحت عنوان **تاریخ مأموریت مسیحی** (History of Christian Missions) زحمات مسیحیان اولیه را یکی از شش عامل مهم رشد سریع کلیسا می‌داند.

مسیحیان بخاطر وضعیت خطرناک موجود و تهدیداتی که از جانب قانون متوجه‌شان بود تقریباً همیشه در خفا جمع می‌شدند... هر مسیحی می‌دانست که دیر یا زود اعتراف به ایمانش به بهای جانش تمام خواهد

شد... و آنگاه که جفا آغاز گردید، مؤمنین را تا سر حد امکان در ملاء عام به شهادت می‌رساندند تا همگان شاهد آن باشند. و اما مردم روم هرچند سختگیر و بی‌رحم، بالکل خالی از عواطف نبودند. و تردید نیست که رفتار بی‌باکانه شهدا، به ویژه زنان جوانی که دوشادوش مردان زحمت می‌دیدند، سخت آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد... بنا به اسنادی که از دوران صدر مسیحیت بجا مانده، مسیحیان در مواجهه با زحمات حالتی آرام، موقرانه و بزرگ‌منشانه داشتند، شکنجه را شجاعانه تاب می‌آوردند، به دشمنان خوبی می‌کردند و رنج و زحمت را به عنوان طریقی که خداوند برای‌شان مقرر داشته و سرانجام به ملکوت آسمان ختم می‌شود پذیرا می‌شدند. موارد موثقی موجود است حاکی از ایمان آوردن کفار بت‌پرست در حین مشاهده محکومیت و مرگ مسیحیان. بی‌تردید بسیاری از این بت‌پرستان می‌دانستند که این آیین به مرور زمان به ایمانی زنده تبدیل خواهد شد.

«چطور می‌توانم نسبت به پادشاه نجات دهنده خود کفر گویم؟»

یکی از این نمونه‌های تکان دهنده، زحمات و شهادت پُلّی‌کارپ (Polycarp) اسقف از میرنا (Smyrna) است که به سال ۱۵۵ میلادی درگذشت. شاگرد او ایرنیوس (Irenaeus) می‌گفت پلّی‌کارپ از شاگردان یوحنا بوده است. می‌دانیم بهنگام شهادت بسیار سالخورده بوده است، زیرا وقتی والی شهر به او دستور می‌دهد مسیح را انکار کرده، او را نفرین نماید در پاسخ می‌گوید: «هشتاد و شش سال را در خدمت او سپری کرده‌ام و در این مدت هیچ بدی از او ندیده‌ام. چگونه می‌توانم نسبت به پادشاه نجات دهنده خود کفر گویم؟» بهنگام آغاز موج جفاها، یک بار جمعیتی خشمگین در از میرنا فریاد زنان در پی یافتن پلّی‌کارپ برآمدند. او که به دهکده‌ای خارج از شهر نقل مکان کرده بود، سه روز پیش از مرگش خوابی می‌بیند که از آن نتیجه می‌گیرد: «باید زنده‌زنده سوزانده شوم.» بنابراین وقتی متوجه شد دنبال اویند، بجای آنکه بگریزد و خود را از مهلکه برهاند، گفت:

«اراده خدا کرده شود.» ماجرای به شهادت رسیدن او در نوشته‌هایی که از قدیم بجای مانده چنین توصیف شده است:

آنگاه که فهمید رسیده‌اند، بیرون آمد و با آنان سخن گفت. حاضرین جملگی از کهن سالی و وفاداری او در شگفت شدند و متحیر از اینکه آن همه هیاهو برای دستگیری چنین پیر فرتوتی بوده است. پلی‌کارپ دستور داد برای‌شان خوراک و نوشیدنی بیاورند تا هرکس هر اندازه بخواهد بخورد و بیاشامد، زیرا پاسی از شب گذشته بود. آنگاه از آنان خواست ساعتی مهلت‌اش دهند تا آزادانه بدرگاه خدا راز و نیاز کند. رخصت‌اش دادند. به دعا ایستاد و چنان از فیض خدا پرگشت که تا دو ساعت آرام و قرار نیافت. حاضرین از شنیدن مناجات وی در شگفت شدند و از اینکه از پی چنین پیرمرد محترمی آمده بودند پشیمان گشتند.

وقتی سرانجام او را بردند و به سوختن در شعله‌های آتش محکومش کردند، کوشیدند دستانش را به چوبه دار میخکوب کنند. اما به التماس از آنان خواست: «بگذارید به همین حالت باشم. آنکه فیض تحمل کردن شعله‌های آتش را به من عطا فرموده است، این فیض را نیز خواهد داد که بی حرکت بر چوبه دار بمانم بی آنکه میخکوب شوم.» وقتی دیدند بدنش در آتش نمی‌سوزد، جلادی آوردند تا خنجری بر پیکرش فرود آورد. شرح واقعه شهادت او این چنین پایان می‌یابد: «و تمام مردم از تفاوت عظیمی که میان بی‌ایمانان و برگزیدگان وجود داشت درحیرت شدند.» آری، علت پیروزی مسیحیت در آن قرون اول تا حد زیادی همین دلآوری مسیحیان بود در مواجهه با جفا. آنان از طریق زحمات‌شان پیروز شدند. رنج و زحمت نه صرفاً ملازم اعتراف ایمان‌شان، بلکه مکمل و نقطه اوج آن بود. «ایشان بوساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او (شیطان) غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند» (مکاشفه ۱۲: ۱۱).

تا آنگاه که عدد شهدا کامل شود

از حسن تصادف نیست که زحمات و شهادت‌ها همواره در طول تاریخ باعث رشد و گسترش کلیسا شده است، بلکه هدف خدا چنین است. یکی از

محکم‌ترین دلایل دایر بر اینکه خدا می‌خواهد نقشه نجات بشر را از طریق رنج و زحمات قومش به کمال رساند، در کتاب مکاشفه یافت می‌شود. یوحنا در رؤیا می‌بیند که نفوس شهدا در آسمان فریاد می‌زنند: «خداوند، تا به کی؟» به عبارت دیگر، چه هنگام تاریخ به کمال می‌رسد و نقشه نجات و داوری تو عملی می‌شود؟ پاسخی که می‌شنوند برای همه ما که می‌خواهیم در تحقق بخشیدن به «رسالت عظیم» نقشی برعهده داشته باشیم، پاسخی است تکان دهنده: «به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود» (مکاشفه ۶: ۱۱).

منظور این آیه این است که نقشه‌های خدا وقتی به کمال می‌رسد که تعداد شهدا به عددی خاص برسد. هرگاه این تعداد کامل شد، پایان کار فراخواهد رسید. جورج اوتیس (George Otis) با سؤالات خود در دومین کنگره لوزان - که به سال ۱۹۸۹ پیرامون موضوع بشارت در دنیا در شهر مانیل برگزار گردید - همگان را سخت تکان داد: «آیا ناکامی ما در حصول پیشرفت در کشورهای غیرمسیحی بخاطر فقدان شهدا در این ممالک نیست؟ آیا یک کلیسای پنهانی می‌تواند در کمال قدرت رشد کند؟ آیا کلیساهای نوپا به شهدا احتیاج ندارند تا از آنان الگو بگیرند؟»

آیا کلیسا تحت شرایطی که به لحاظ سیاسی - اجتماعی پرمخاطره است باید موضعی انفعالی در پیش گیرد و چندان عرض اندام نکند مبادا نیروهای مخالف مسیحیت را به نابودی خود برانگیزد؟ یا آیا مقاومت علنی در برابر جهل و فقر معنوی حاکم در نهایت به پیروزی خواهد انجامید و درهای این ممالک را به روی انجیل خواهد گشود - ولو آنکه در این راه شهیدانی تقدیم مسیح شوند؟ بنیادگرایان اسلامی مدعی‌اند انقلاب معنوی‌شان نتیجه خون شهدا است. آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که شکست مسیحیت در زمینه گسترش در جهان اسلام تا اندازه زیادی معلول فقدان چشمگیر شهدای مسیحی در اینگونه ممالک است؟ آیا می‌توان از مسلمانان انتظار داشت ادعاهای کلیسایی را که از ترس جاننش به گوشه‌ای خزیده جدی گیرند؟... مسأله این نیست که آیا گاه به مصلحت است که در خفا شهادت دهیم و خدا را بپرستیم یا نه، بلکه مسئله اصلی این است

که آیا با ادامه این روند دیر یا زود مرتکب این خطا نخواهیم شد که «چراغدانان را زیر میز پنهان کنیم...»؟ در کتاب مقدس می بینیم که از اورشلیم و دمشق گرفته تا افسس و روم، مدام رسولان را می زدند، سنگسارشان می کردند، برضدشان توطئه می چیدند و بخاطر شهادتشان به زندان می افکندند. بندرت می بینیم کسی از آنها دعوت بعمل آورد و دعوت دیگران قطعاً پایه و اساس خدمات بشارتی شان نبود.

او تیس بی تردید با پاپ گریگور کبیر (۵۹۰ تا ۶۰۴) هم عقیده بود که می گفت: «مرگ شهدا در زندگی مؤمنان وفادار شکوفا می شود.»

خون همچون فواره از زخم های مان فوران می زد

در روزگار ما کم نیستند کسانی که **داوطلبانه** طریق رنج و زحمت اختیار کرده اند تا هدف کولسیان ۲۴:۱ را تحقق بخشند: یعنی با تحمل درد و رنج، رنج و عذاب مسیح را بر سایرین آشکار سازند و بدین ترتیب نقصان زحمات او را کامل گردانند. هنگامی که در اواخر سال ۱۹۹۵ مشغول نوشتن این فصل کتاب بودم، متوجه نامه ای شدم که از طرف سازمانی میسیونری رسیده بود و دقیقاً چنین درد و رنجی را توصیف می کرد. بلافاصله از طریق پست الکترونیک (E-mail) با آن سازمان در افریقا تماس گرفتم تا مطمئن شوم آنچه در نامه آمده واقعیت دارد. این سازمان مستقیماً با «دانسا» (Dansa) که مرد رنج کشیده نامه بود تماس گرفت و از طرف من از وی اجازه خواست ماجرای زحماتش را از زبان خودش - آنگونه که در نامه ذکر شده بود - در اینجا نقل کنم:

حوالی سال ۱۹۸۰ جفای ددمنشانه ای از سوی مقامات محلی دولت کمونیستی در منطقه ما «ولایتا» (Wolayta) آغاز گردید. در آن زمان در یکی از ادارات دولتی مشغول کار بودم، اما همزمان در کار خدمت مسیحی نیز بودم و به عنوان رهبر جوانان کلیساهای منطقه مان انجام وظیفه می کردم. مقامات کمونیست مدام نزد من می آمدند و می خواستند در تعلیم مبانی انقلاب میان جوانان با آنها همکاری کنم. در آن ایام بسیاری از مسیحیان زیر فشار شدید دولت عاقبت تسلیم می شدند، اما من نتوانستم به آنان جواب مثبت دهم.

در ابتدا رویه‌شان دوستانه بود: به من ترفیع مقام و افزایش حقوق پیشنهاد کردند. اما بعد که دیدند فایده‌ای ندارد، دوران زندان آغاز شد. دو مورد اول نسبتاً کوتاه بود. بار سوم، دوران زندانی‌ام یک سال تمام بطول انجامید. گروه‌های کمونیستی در این مدت بطور مرتب به سراغ‌مان می‌آمدند تا ما نه نفر ایماندار را (شش مرد و سه زن - که یکی از آنان بعدها همسر آینده‌ام شد) که در یک سلول بودیم، شستشوی مغزی دهند. اما وقتی متوجه شدند یکی از خود اعضای گروه به مسیح ایمان آورده است، شروع کردند به کتک زدن. وادارمان می‌کردند سطل‌های آب را تا مسافت زیادی حمل کنیم و سنگهای سنگین را از مناطقی معین جابجا کنیم تا بجای‌شان مزرعه احداث شود.

سخت‌ترین دوران، زمانی بود که مسئول زندان به مدت دو هفته هر روز صبح زود در حالیکه هنوز هوا تاریک بود و جایی دیده نمی‌شد، بیدارمان می‌کرد و ما را وامی‌داشت با زانوانی برهنه جاده سنگفرش شهر را که یک و نیم کیلومتر امتداد داشت طی کنیم. اینکار تقریباً سه ساعت طول می‌کشید. روز اول خون همچون فواره‌ای از زانوان‌مان فوران می‌زد، اما چیزی حس نمی‌کردیم.

یکبار یکی از مأموران قسی‌القلب زندان ما را مجبور کرد شش ساعت تمام زیر آفتاب سوزان به پشت بخوابیم. وقتی شکنجه تمام شد - نمی‌دانم چرا - به او گفتم: «کاری کردی آفتاب سوزان ما را بزند؛ خدا هم تو را خواهد زد.» چندی نگذشت که به بیماری مرض قند مبتلا شد و مرد.

وقتی چند سال بعد دولت کمونیستی سرنگون شد، رئیس زندان از ما دعوت کرد به آن زندان بازگشته، برای زندانیان موعظه کنیم. در نتیجه این ملاقات، دوازده زندانی که مرتکب قتل شده بودند مسیح را به عنوان خداوندشان پذیرفتند. هنوز هم در آن زندان خدمت می‌کنیم و تاکنون ۱۷۰ نفر به مسیح ایمان آورده‌اند. اکثر مقامات زندان هم مسیحی شده‌اند. تنها خدا قادر است شرایط را طوری فراهم آورد که از میان زندانیان و مسئولین زندان این همه جانها برای مسیح صید شود. اما بی‌تردید ساده‌لوحانه است اگر فکر کنیم زحمات دانسا بخشی از تجلی پر قدرت واقعیت مسیح در زندگی ایمانداران نبوده است.

تنزل مقام بخاطر مسیح و در راه نجات

ژوزف تسون در مورد موضوع زحمت دیدن در راه مسیح به عنوان وسیله‌ای برای شناساندن محبت او به جهانیان، سخت اندیشیده است. تا سال ۱۹۸۱ که توسط دولت رومانی به تبعید فرستاده شد، شبان دومین کلیسای باپتیست اورادیا (Oradea) واقع در رومانی بود. شنیده‌ام در تفسیر کولسیان ۱:۲۴ گفته است: زحمات مسیح برای **فدیه دادن** گناهان انسان است، زحمات ما برای **گسترش** پیام نجات. نیز به این نکته اشاره می‌کند که نه تنها در کولسیان ۱:۲۴، بلکه در دوم تیموتائوس ۲:۱۰ نیز از رنج و زحمت به عنوان ابزاری مهم در بشارت پیام انجیل یاد شده است: «از این جهت همهٔ زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.» به عقیدهٔ ژوزف تسون، پولس در واقع می‌گوید:

اگر در همان سمت شبانی کلیسای انطاکیه - این شهر آرام و مرفه - مانده بودم و در همان کلیسای پربرکت به خدمت ادامه می‌دادم که آن همه انبیاء بزرگ از بطن آن برخاسته‌اند، هیچ‌کس در آسیای صغیر یا اروپا نجات نمی‌یافت. برای آنکه آنان نجات یابند می‌بایست من چوب می‌خوردم، نفرین می‌شدم، سنگسار می‌گشتم و با من همچون تفالۀ زمین رفتار می‌نمودند و به قصد کشت می‌زدند. زیرا وقتی در چنین وضعیتی هستم و پیکرم خونین و مجروح است، مردم محبت خدا را می‌بینند و پیام صلیب را شنیده، نجات می‌یابند. اگر در همان کلیساهای امن و مرفه خود بمانیم و نخواهیم صلیب را بدوش کشیم، سایرین نجات نخواهند یافت. براستی عدم پذیرش صلیب از سوی ما به قیمت نجات نیافتن چند نفر تمام خواهد؟

تسون آنگاه در این خصوص که چطور رنج و زحمت مسیحیان اغلب بهترین و مؤثرترین ابزار بشارت است، مثالی می‌آورد:

شخص صاحب‌منصبی که بتازگی تعمیدش داده بودم، نزد من آمد و گفت: «حالا چه کنم؟ سه یا چهار هزار نفر اجیر خواهند کرد تا مرا رسوا کرده، مضحکهٔ خاص و عام سازند. پنج دقیقه به من فرصت خواهند داد

از خود دفاع نمایم. می‌گویید چکار کنم؟»

جواب دادم: «برادر، تنها کاری که نباید بکنی این است که در صدد دفاع از خود برآیی. این پنج دقیقه بهترین فرصت است که برای همه بگویی قبلاً چه کسی بودی، مسیح از تو چه کسی ساخته است، عیسی کیست و برای امروز تو چیست.»

چهره‌اش درخشید و گفت: «برادر ژوزف، الان می‌دانم چه بگویم.» خوب هم صحبت کرد - آنقدر خوب که به شدت تنزل مقام یافت. حقوقش را تقریباً نصف کردند. اما از آن پس مرتب پیش من می‌آمد و می‌گفت: «برادر ژوزف، می‌دانید، حالا هر بار وارد کارخانه می‌شویم کسی سراغم می‌آید. هر جا که می‌روم فوراً یک نفر مرا به گوشه‌ای می‌برد، به اطراف نگاه می‌کند تا مطمئن شود کسی او را در حال صحبت کردن با من ندیده است، و آنگاه آهسته می‌گوید: «ممکن است نشانی کلیسای تان را به من هم بدهید؟» یا «ممکن است قدری بیشتر راجع به عیسی صحبت کنید؟» یا «از کجا می‌توانم کتاب مقدس تهیه کنم؟» بنابراین رنج و زحمت از هر نوع که باشد می‌تواند به نجات جان مردم بیانجامد.

تحمل رنج و زحمت در راه قومهای جهان

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که وقتی پولس می‌گوید: «در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم دنیا بدبخت‌تریم»، منظورش این است که مسیحیت یعنی در پیش گرفتن زندگی مملو از رنج و زحمت بخاطر مسیح که اگر معلوم شود مسیح حقیقت نداشته، یکسره اسفناک و ترحم‌انگیز است. اگر امید به مشارکت با مسیح بهنگام رستاخیز در پس ایمان مسیحی وجود نداشته باشد، مذهبی نیست که کسی بخاطر پربار و رضایت‌بخش بودنش سراغ آن رود. و دیدیم که اینگونه تحمل رنج و زحمت صرفاً چیزی نیست که ملازم شهادت‌مان به نام مسیح باشد بلکه تجلی مرئی آن است. مردم از طریق زحمات ما است که با زحمات مسیح آشنا می‌شوند و به محبت بیکران او پی می‌برند. بدین ترتیب آنچه

را زحمات مسیح فاقد آند - یعنی شناساندن مستقیم، محسوس و شخصی این زحمات به آنانی که شاهد زحمات شخص خود مسیح نبوده‌اند - جبران می‌کنیم و نقصان این زحمات را به کمال می‌رسانیم.

مطلب فوق دلالت بر واقعیتی تکان‌دهنده دارد: نقشه نجات بخش مسیح در میان امتهای و افراد پیرامون مان به انجام نخواهد رسید مگر آنکه مسیحیان طریق رنج و زحمت را در پیش گیرند. در شدیدترین حالت، خود را با این واقعیت مواجه می‌بینیم که عدد شهدا هنوز کامل نشده است (مکاشفه ۶: ۱۱). تا این تعداد به کمال نرسد، موانع نهایی برچیده نخواهد شد و پیام انجیل به گوش تمام جهانیان نخواهد رسید. و اما حالت متعادل‌تر این زحمات، بهایی است که باید برای خدمت و محبت کردن به دیگران پرداخت: این واقعیت که باید از لذات و تفریحات سرگرم‌کننده مان چشم‌پوشیم و در عوض از وقت و راحتی و پول خود برای خدمت به دیگران مایه بگذاریم.

در این فداکاری‌ها بخاطر مسیح بجاست که ما جویا و در طلب لذت باشیم. وقتی پولس طریق درد و رنج را در پیش گرفت آنهم درد و رنجی چنان عظیم که اگر قیامت از مردگان در کار نبود زندگی‌اش یکسره رقت‌انگیز و حماقت محض می‌نمود - آیا در پی لذتی عمیق و پایدار نبود؟ جواب در خود پرسش نهفته است. اگر تنها امید قیامت است که باعث می‌شود انتخاب دردناک پولس در زندگی نه تنها ترحم‌انگیز نباشد بلکه حتی در خور تحسین (و ممکن!) باشد، پس دقیقاً همین امید و اشتیاق او به این قیامت است که در زحمات به او قوت می‌بخشد و مستدام‌اش می‌دارد. در واقع خود او هم دقیقاً همین را می‌گوید: تمام امتیازات انسانی را فضله می‌شمرد «تا او (مسیح) را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنج‌های وی را بشناسم و با موت او مشابه‌گردم. تا بدین ترتیب به قیامت از مردگان برسم» (فیلیپیان ۳: ۱۰ و ۱۱). هدف پولس این است که طوری زندگی کند - و زحمت ببیند - که قطعاً به قیامت از مردگان برسد.

برای بدست آوردن مسیح از همه چیز گذشتن

چرا؟ چون قیامت به معنای مشارکت ابدی و کامل بدن‌های مان با مسیح است.

امید پولس فقط و فقط به همین بود: «بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم» (فیلیپیان ۸:۳). هدف پولس از تمام کارهایش - و یگانه اشتیاق و آرزویش - همانا بدست آوردن مسیح بود. «مرا زیستن مسیح است و مردن نفع» (فیلیپیان ۱:۲۱). نفع! نفع! هدف زندگی و غایت زحمات پولس همین است. مشتاقانه می‌خواست «رحلت کند و با مسیح باشد، زیرا این بسیار بهتر است» (فیلیپیان ۱:۲۳). «بسیار بهتر» انگیزه‌ای دگرخواهانه نیست. انگیزه‌ای است ناشی از لذت جویی مسیحی. پولس در پی چیزی بود که عمیق‌ترین و پایدارترین لذت را در زندگی‌اش بوجود می‌آورد: لذت بودن با مسیح در جلال.

اما نه «به تنهایی» با مسیح در جلال بودن!

کسی نیست که مسیح را بشناسد و او را دوست بدارد ولی به همین قانع باشد که خودش تنهایی نزد او برود. اوج جلال او این است: «ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی» (مکاشفه ۵:۹). اگر اوج زحمت پر جلال مسیح این است، پس کسانی که آن را بزرگترین نفع خود می‌دانند نمی‌توانند محض خاطر لذات شخصی‌شان زیست کنند. لذاتی که در دست راست مسیح نهفته، لذاتی است جمعی - لذاتی است گروهی که تعدادی کثیر در آن سهیم‌اند. وقتی پولس می‌گوید برای یافتن مسیح همه چیز را زیان شمردم، این ضرر و زیان را یکسره بخاطر آوردن دیگران به سوی مسیح متحمل شده است. «هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم» (فیلیپیان ۲:۱۷). البته تردید نیست که پولس از این رو زندگی خود را در قالب رنج و زحمت و بر مذهب می‌ریخت که «مسیح را دریابد»، اما در عین حال هدف دیگرش این بود که ایمان آنها را نیز دریابد تا رحمت مسیح بدین گونه آشکار شود.

خوشی و تاج فخر من!

به همین خاطر است که پولس کسانی را که به سوی مسیح هدایت کرده، مایه خوشی خود می‌خواند. «ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همین طور در خداوند استوار باشید ای عزیزان» (فیلیپیان ۴:۱). «زیرا که کیست

امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستند در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟ زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید» (اول تسالونیکیان ۲: ۱۹ و ۲۰). کلیسا مایه خوشی پولس بود زیرا در خوشی آنان در مسیح، خوشی خود او در مسیح عظیم تر می بود. هرچه تعداد بیشتری به صلیب مسیح ایمان می آوردند، رحمت مسیح نمایان تر می شد. بنابراین وقتی پولس داوطلبانه در راه آرمان بشارت به جهانیان متحمل رنج و زحمت شد و اعلام نمود که هدفش همانا «بدست آوردن مسیح» است، منظورش این بود که خوشی شخصی خود او در مشارکت با مسیح، بواسطه تعداد کثیر نجات یافتگانی که همراه با او در مسیح شادی می کنند بی نهایت عظیم تر و عمیق تر خواهد بود.

هرچند اشتیاقم به کلیسا به اندازه پولس شدید نیست، ولی خدا را شکر می کنم که در لحظات مهم زندگی ام مرا از ورطه عیجویی و منفی بافی رها نموده است. روزهای پایانی دوران دانشکده، و نخستین روزهای تحصیل در مدرسه علوم دینی را خوب بخاطر دارم. کلیساهای محلی در اواخر دهه شصت چندان حرمت و اعتباری نداشتند و افکار عمومی نسبت به کلیسا رویهم رفته مساعد نبود. خوب بیاد دارم که در پاییز سال ۱۹۶۸، صبح روزهای یکشنبه در امتداد خیابان پاسادینا (لوس آنجلس - کالیفرنیا) (Pasadena) راه می رفتم و با خود می اندیشیدم آیا برای کلیسا آینده ای هست - درست مثل ماهی که در ارزش آب تردید کند، یا پرنده ای که بخود بگوید این همه باد و هوا را چه فایده! اما خدا محض فیض گرانبهایش مرا از آن حماقت رها کند و اجازه داد به مدت سه سال در کلیسای «لیک اونیو» (Lake Avenue Church) در جمع قوم خدا بسر بزم، و در قلب شبان عزیزم ری اورتلاند (Ray Ortlund)، مردی را شاهد باشم که روح پولس در او بود آنگاه که به بره هایش می نگریست و می گفت: «ای شما که خوشی من و تاج فخر من هستید.»

ده سال بعد دچار بحرانی دیگر شدم. یکی از شب های اکتبر سال ۱۹۷۹ دیر هنگام در مانده و مستأصل پشت میز کارم نشسته بودم و در دفتر خاطراتم با مسأله ای دست و پنجه نرم می کردم. نمی دانستم آیا در سمت استاد کتاب مقدس در دانشگاه بیت تیل (Bethel) باقی بمانم، یا آنکه از این شغل استعفا دهم و وارد

خدمت شبانی شوم. یکی از کارهایی که خدا در آن روزها در زندگی‌ام انجام می‌داد این بود که مرا نسبت به کلیسا مشتاق و مشتاق‌تر می‌ساخت - یعنی نسبت به ایماندارانی که به عنوان بدن مسیح هر هفته گرد هم جمع می‌شدند، رشد می‌کردند، بشارت می‌دادند و هر روزه به شباهت مسیح نزدیک‌تر می‌شدند. البته تدریس نیز لذت خاص خود را داشت، و دعوت الهی عظیمی بود. اما آن شب، اشتیاق دیگری بر وجودم چیره شد و اینگونه بود که خدا در طی ماههای بعدی به کلیسای باپتیست بیت‌لحم (Bethlehem Baptist Church) هدایت‌ام کرد. اکنون که این مطالب را می‌نویسم، پانزده سال از آن زمان می‌گذرد. اگر خود را آزاد بگذارم، به هر کدام از اعضای کلیسا که بیاندیشم بی‌اختیار اشک از دیدگانم سرازیر می‌شود. آنها می‌دانند که بزرگترین اشتیاقم همانا «بدست آوردن مسیح» است. و اگر اشتباه نکنم، این را نیز می‌دانند که «به جهت ترقی و خوشی ایمان‌شان» زیست می‌کنم (فیلیپان ۱: ۲۵). هدف از موعظات و نوشته‌هایم این است که نشان دهم این دو هدف در واقع یک چیزاند. من در وجود یک نفر گناهکار توبه کرده و یا یک قدیس رو به رشد، بیش از هر کار عادی دیگر، مسیح را بدست می‌آورم. اگر بگویم مسیح و کلیسای بیت‌لحم خوشی من‌اند حرف بی‌ربطی نزده‌ام.

در پی شادی و خوشی در زحمات باشید

نباید از اینکه می‌بینیم پولس در کولسیان ۱: ۲۴ می‌گوید: «از زحمات‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم» متعجب شویم - ولو آنکه چنین چیزی کاملاً غیرطبیعی باشد. به عبارت دیگر، وقتی زحمات مسیح را از طریق درد و رنج خود به گونه‌ای مشخص بر شما نمایان می‌سازم و بدین گونه زحمات مسیح را کامل می‌گردانم، شادی و وجد می‌کنم.

از دیدگاه لذت‌جویی مسیحی، این کار پولس کاملاً بجا و در خور تحسین است و ما نیز باید همین کار را کنیم. اینکه بخواهیم چنین خوشی روحانی عظیمی را که در زحمات نهفته است به عنوان مسأله‌ای کوچک و فرعی یا چیزی که نباید

در پیاپی بود جلوه دهیم، خود نوعی کفرگویی است. این نکته خیلی مهم است و با احتیاط تمام آن را می‌گویم. وقتی خود روح القدس دست به چنین کار عظیمی می‌زند و بدین ترتیب عظمت و کافی بودن مسیح را در زحمات ما آشکار می‌سازد، گفتن اینکه «رنج کشیدن در راه دیگران اشکالی ندارد اما نباید در پی خوشی بود» تقریباً برابر با کفرگویی است. معجزه‌ای که مسیح را جلال می‌دهد صرفاً رنج و زحمت نیست بلکه خوشی رنج و زحمت نیز هست. و بر ما است که در پی این خوشی باشیم. پولس در اول تسالونیکیان ۱: ۶ و ۷ می‌گوید: «شما... کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح القدس پذیرفتید، به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادنیه و اخائییه را نمونه شدید.» به دو نکته بسیار مهم در این آیات توجه کنید: نخست آنکه شادی کردن در زحمات کار روح القدس است و دوم اینکه نمونه‌ای است که دیگران نیز باید از آن الگو بگیرند. بنابراین برحذر باشید از کسانی که معجزات روح خدا را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند و می‌گویند اینگونه معجزات عطایای خوبی‌اند اما نباید هدف زندگی‌مان قرار گیرند.

در جفاها شادی کنید زیرا پاداش تان عظیم است!

از دیدگاه لذت‌جویی مسیحی، به طرق مختلف می‌توان به عنوان فردی مسیحی در زحمات شادی کرد. تمامی این طرق، تجلی فیض شادی‌بخش خدایند که برای همه نیازهای مان کافی است، و بنابراین باید در زندگی روحانی مورد استفاده قرار گیرند. یکی از این طرق را خود مسیح در متی ۵: ۱۱ و ۱۲ بیان داشته است: «خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمایید زیرا اجر شما در آسمان عظیم است» (مقایسه کنید با لوقا ۶: ۲۲ و ۲۳). بنابراین یکی از راههای شادی کردن در زحمات این است که فکر و ذهن مان را کاملاً معطوف آن پاداش عظیمی نماییم که در قیامت نصیب مان خواهد شد. نتیجه آنکه دردهای زمان حاضر در مقایسه با آنچه خواهد آمد جزئی و کم‌اهمیت جلوه می‌کند. «یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلال که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است (رومان ۸: ۱۸؛ مقایسه کنید با دوم قرنتیان ۴: ۱۶-۱۸). شادی کردن بخاطر

پاداشی که در انتظارمان است علاوه بر آنکه زحمات را قابل تحمل می‌سازد، کمک‌مان می‌کند که دشمنان‌مان را نیز محبت کنیم - چنانکه در فصل چهارم دیدم. «دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید بدون آنکه امید عوض داشته باشید. زیرا که **اجر شما عظیم خواهد بود**» (لوقا ۶: ۳۵). نسبت به فقرا سخاوتمند باشید «که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و **در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد**» (لوقا ۱۴: ۱۴).

در زحمات شادی کنید زیرا این کار اطمینان‌تان را عمیق‌تر می‌سازد!

یکی دیگر از راههای شادی کردن در زحمات، نتیجه تأثیری است که از رنج و زحمت در مستحکم نمودن امیدمان دارد. شادی در زحمات ریشه در امید قیامت دارد، اما خود تجربه زحمات نیز باعث می‌شود این امید عمیق‌تر و مستحکم‌تر گردد. به عنوان مثال، پولس می‌گوید: «در مصیبت‌ها فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را، و امتحان امید را» (رومان ۵: ۳ و ۴). شادی پولس در اینجا صرفاً بخاطر پاداش عظیم‌اش نیست بلکه تأثیر زحمات نیز هست که باعث شده امیدش به این پاداش مستحکم‌تر شود. مصیبت باعث صبر می‌شود و صبر و پایداری این احساس را در ما بوجود می‌آورد که ایمان‌مان واقعی و حقیقی است - و همین به نوبه خود امیدمان را تقویت می‌بخشد به اینکه قطعاً مسیح را در خواهیم یافت.

ریچارد وورمبراند شرح می‌دهد که چطور می‌توان آنگاه که بخاطر مسیح تحت شکنجه و آزار و اذیتی دردناک هستیم، از این آزمایش سربلند بیرون آییم:

آنقدر شکنجه شده‌اید که دیگر هیچ چیز برایتان مهم نیست. و اگر هیچ چیز برای‌تان مهم نیست، زنده ماندن هم دیگر اهمیتی ندارد. اگر هیچ چیز اهمیتی ندارد، این واقعیت هم که نباید درد بکشم رفته‌رفته اهمیت خودش را از دست می‌دهد. آری، اگر در این مرحله به چنین نتیجه‌ای برسید خواهید دید به چه راحتی می‌توانید بر لحظه بحران فائق آیید. اگر بر این لحظه بحران فائق آیید، درون‌تان مالا مال از خوشی می‌شود.

احساس می‌کنید مسیح در آن لحظه حساس و تعیین کننده در کنار تان بوده است.

این «خوشی عمیق درونی» ناشی از آن است که می‌دانید به کمک مسیح بر زحمات فائق آمده‌اید. شما را در کوره آتش محک زده‌اند و معلوم شده که ایمان تان حقیقی بوده است. مسیح را انکار نکرده‌اید. او هنوز در زندگی تان واقعی است و مکان نخست را دارا است. برای تان خدایی است کامل و کافی. ظاهراً – چنانکه در اعمال ۵: ۴۱ آمده – تجربه رسولان نیز همین بوده است. آنان پس از تازیانه خوردن، «از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند.» شادی شان از این جهت بود که می‌دانستند خدا ایمان شان را واقعی یافته است و از آتش زحمات سربلند بیرون آمده‌اند.

در زحمات با مسیح شادی کنید زیرا این زحمات به جلال منتهی می‌شود!

یکی دیگر از طرق شادی کردن در زحمات، علم به این واقعیت است که همین عمل شادی کردن ما خود طریقی است که به جلال ختم می‌شود. شادی در زحمات نه تنها بواسطه ۱) متمرکز شدن بر پاداش عظیمی است که در انتظارمان است، و ۲) تأثیر زحمات در تقویت بخشیدن این احساس است که ایمانمان حقیقی است، بلکه نیز بواسطه ۳) این وعده است که شادی نمودن در زحمات در آینده به شادی ابدی منتهی خواهد شد. پولس رسول این نکته را اینطور بیان می‌کند: «به قدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید» (اول پطرس ۴: ۱۳). شادی کردن در زحمات زمان حاضر طریقی است که خدا برای حصول شادی نهایی بهنگام ظاهر شدن مسیح مقرر داشته است. پطرس از ما دعوت می‌کند در زحمات فعلی شادی کنیم (درواقع دستور می‌دهد چنین کنیم!) تا در زمره کسانی باشیم که بهنگام بازگشت مسیح بغایت شادمان‌اند.

وقتی بخاطر دیگران زحمت می‌بینید شاد باشید، زیرا دیگران مسیح را در شما خواهند دید!

چهارمین طریق شادی کردن در زحمات را قبلاً بررسی کردیم. این نوع شادی ناشی از این آگاهی است که دیگران با مشاهده زحمات ما و دیدن اینکه چطور ایمان‌مان در کوره آتش آزموده شده است، به ارزش مسیح پی می‌برند و در ایمان استوار می‌گردند. پولس خطاب به ایمانداران کلیسای تسالونیک می‌گوید: «چونکه الان زیست می‌کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید. زیرا چه شکرگزاری به خداوند توانیم نمود به سبب این همه خوشی‌ای که به حضور خدا درباره شما داریم» (اول تسالونیکیان ۹:۳). این همان خوشی است که در کولسیان ۱:۲۴ از آن صحبت شده: «از زحمات‌های خود در راه شما شادی می‌کنم.» از آن سبب بخاطر نشان دادن محبت گرانقدر مسیح به دیگران متحمل رنج و زحمت می‌شویم که هر تازه‌ایمانی که در ایمان‌اش محکم و راسخ بایستد، منشور جدید و منحصر بفردی است که جلال پرفیض مسیح را منعکس می‌کند. خوشی که از وجود آنها احساس می‌کنیم مانند خوشی است که در مسیح حس می‌کنیم. جلال مسیح، «منفعت عظیم» ما است و بخاطر آن حاضریم هر نوع ضرر و زیانی را متقبل شویم و هرکس که بواسطه زحمات ما به ارزش والای مسیح پی برد و به او ایمان آورد، تصویر و گواهی دیگر بر ارزش گرانقدر او است - و بنابراین دلیلی دیگر برای شادمانی است.

شادترین افراد روی زمین

راه جلجتا با عیسی، راهی خالی از شادی نیست. هرچند راهی است دردناک، اما مالا مال از خوشی نیز هست. وقتی لذات زودگذر رفاه و امنیت را بر فداکاری و رنج و زحمت در راه خدمت، محبت و رساندن پیام انجیل به دنیا ترجیح می‌دهیم، درواقع به خوشی واقعی پشت پا می‌زنیم. چشمه‌ای را که آبش هیچگاه نمی‌خشکد ردّ می‌کنیم (اشعیا ۵۸:۱۱). شادترین مردم روی زمین کسانی‌اند که سرّ «مسیح در آنان، و امید جلال را» تجربه کرده‌اند (کولسیان ۲۷:۱) - سرّی که عمیق‌ترین آرزوهای‌شان را برآورده می‌سازد و به آنان امکان می‌دهد از طریق

زحمات خود، زحمات مسیح را بر جهانیان نمایان سازند.

خدا ما را خوانده تا برای مسیح زندگی کنیم و این کار را از طریق تحمل رنج و زحمت انجام دهیم. زحماتی که مسیح متحمل آن شد اتفاقی نبود بلکه او خود داوطلبانه به پیشوازشان شتافت، چون می خواست از طریق این زحمات، کلیسای خود را بنیان نهد و آن را به کمال رساند. و اکنون نیز از ما می خواهد طریق رنج و زحمت پیشه کنیم. به بیان دیگر، از ما می خواهد صلیب خود را برداشته، در راه جلجتا از پی وی روانه شویم، نفس خود را انکار کنیم و در راه خدمت به کلیسا و آشکار ساختن زحمات او به جهانیان از تمام هستی مان دست بشویم.

برادر اندرو که رئیس سازمان خدماتی «درهای باز» (Open Doors) است و عمده شهرتش بواسطه کتاب «انجیل در پشت پرده آهنین»^۱ (۱۹۶۷) است، دعوت مسیح در نیمه دهه ۱۹۹۰ را چنین توصیف می کند:

اگر مصمم باشید به اسم مسیح شهادت دهید، هیچ دری را در دنیا بسته نخواهید یافت... یک در بسته را به من نشان دهید تا برای شما بگویم چگونه می توان آن را گشود. منتهی قول نمی دهم بتوانید از آن در خارج شوید...

عیسی نگفت: «اگر دیدید درها باز است، بروید»، چون می دانست هیچ دری باز نیست. نگفت: «اگر دعوت تان کردند و با جلال و جبروت به پیشواشان آمدند، بروید». بلکه فرمود: «بروید»، چون دنیا محتاج شنیدن کلام او است... باید در انجام مأموریت مسیحی، شیوه ای تازه در پیش گیریم - شیوه ای جسورانه، مبتکرانه و بشارتی کامل که هیچ مانعی نمی شناسد... مأموریت مسیحی باید با روحیه ای پیشتاوانه انجام شود... متأسفانه در این راه ناگزیریم از دره عمیق نیاز، حمام های خون و شرایطی بس پرمخاطره عبور نماییم، اما در نهایت به مقصد خواهیم رسید.

اگر در کار خدا جدی باشیم، موانع را از پیش پای مان بر خواهد داشت. اگر به او بگوییم: «خداوندا، به هر قیمت شده حاضرم...» - و هرگز نباید

چنین دعایی کنید مگر آنکه حتماً بخواهید خدا آنچه را می‌گویید جدی بگیرد - او جواب خواهد داد. که البته قدری هولناک است، اما به هر حال باید از آن عبور کنیم. خدا در خلال دو هزار سال گذشته همواره در کتاب مقدس به همین شیوه عمل کرده است.

بدین ترتیب دوران سختی پیش رو داریم و باید از آن رد شویم... گاه کلیسا و مسیحیت را به بازی می‌گیریم و حتی خودمان هم متوجه نیستیم چقدر بی تفاوت و به اصطلاح ولرم شده‌ایم... باید حاضر باشیم برای ایمان‌مان بها پردازیم. ببینید دوم تیموتائوس ۱۲:۳ چه می‌گوید: «همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.» کلیسا در کشورهایی که زحمت و فشار در آن بیشتر بوده، به مراتب پاک و خالص‌تر شده است... جان کلام آنکه باید آماده باشیم.

باید ارزش مسیح را ثابت کنیم، نه قدرت خود را

لیک گفتن به این دعوت، قدمی است اساسی در لذت‌جویی مسیحی. رنج و زحمت را به جان نمی‌خریم صرفاً از آن رو که چنین دستور داریم، بلکه از این سبب که اویی که طریق زحمت را برای ما مقرر داشته، آن را طریق رسیدن به خوشی ابدی خوانده است. از ما می‌خواهد مطیعانه طریق رنج و زحمت را در پیش گیریم نه تا ثابت کنیم چقدر وظیفه‌شناسیم یا تا چه حد به معیارهای اخلاقی پابندیم و یا قدرت‌مان در قالب آوردن زحمات چقدر است، بلکه تا با ایمانی ساده و کودکانه، ارزش بیکران وعده‌های او را که برای تمام نیازهای‌مان کافی است آشکار نماییم. موسی «ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد... زیرا که نگاهش به سوی پاداش بود» (عبرانیان ۱۱:۲۵ و ۲۶). به همین جهت، این اطاعتش بود که باعث جلال خدای فیض شد، نه عزم راسخش در تحمل درد و رنج.

اساس و جوهره لذت‌جویی مسیحی

این است اساس و جوهره لذت‌جویی مسیحی. از آن رو که در زحمات

خوشی را طالبیم، ارزش بیکران کسی را که سرچشمهٔ خوشی‌ها است آشکار می‌سازیم. در انتهای تونل تاریک دردهای مان، روشنایی خدا را می‌بینیم که بر ما تابناک است. اگر به دیگران نگوئیم که هدف و اساس و شالودهٔ خوشی مان در اوج زحمات همانا خود خدا است، زحمات مان بالکل پوچ و بی‌معنا خواهد بود. چرا که معنای رنج و زحمت فرد ایماندار این است: خدا منفعت ما است، خدا منفعت ما است، خدا منفعت ما است.

هدف غایی انسان، جلال دادن خدا است. و خدا بیش از هر چیز در زحمات ما است که **جلال می‌یابد آنگاه که در او خشنود و شادمانیم**. از این رو دعایمان این است که روح القدس در دل‌های مردم جهان این اشتیاق را به وجود آورد که بخواهند در تمام امور، خدا را مقدم و ارجح بشمارند. و دعایمان این است که این واقعیت را بر همگان روشن سازد که خوشی واقعی را در خدا جستن - ولو به بهای تحمل و رنج و زحمت - شهادتی است محکم بر این حقیقت که خدا از هر چیز دیگر مهم‌تر و ارزشمندتر است و جواب تمام نیازهای مان او است. باشد که همچنانکه «نقصان زحمات مسیح را کامل می‌کنیم»، تمام مردم دنیا به محبت مسیح پی ببرند و فیض او را در شادی ایمان آشکار سازند.

جفا در مسیحیت
رئوس مطالب جهت مطالعه و تدریس

میلتن مارتین

انجام وظیفهٔ کلیسا (متی ۱۸:۱۶)

۱- مسیح کلیسای خود را بنیان نهاد و بدان مأموریت داد کار او را دنبال کند (متی ۱۸:۱۶؛ ۱۸:۲۸-۲۰).

الف- آیا اگر روزی ساختمان کلیسا را تعطیل کنند، این امر به منزلهٔ نقطهٔ پایان مسیحیت ما است؟
ب- کلیساهای اولیه ساختمان نداشتند.

۲- کلیسای اولیه سخت زیر جفا و اذیت بود. واکنش ایمانداران در قبال آزار و اذیت چه بود؟

الف- در خانه‌ها جمع می‌شدند (اعمال ۵:۴۲).
ب- بشارت دادن مختص رهبران نبود، بلکه همهٔ ایمانداران وفادارانه بشارت می‌دادند (اعمال ۸:۱ و ۴).
ج- از هر فرصتی برای شهادت و بشارت دادن استفاده می‌کردند (اعمال ۱۶:۱۲ و ۱۳).

د- شاگردان تربیت می‌کردند (اعمال ۱۱:۲۵ و ۲۶).
ه- در حالیکه مشغول خدمت بودند، با یکدیگر نیز مشارکت داشتند (اعمال ۲:۴۶ و ۴۷).

و- در هر فرصت و تحت هر شرایطی با هم گرد می‌آمدند و خدا را عبادت می‌نمودند (اعمال ۱۶:۱۳-۲۵).

۳- شیوه‌های گوناگونی برای پرستش، مشارکت و بشارت دادن بکار گرفته می‌شد.

الف- کلیساهای خانگی در همه جا بود (رومیان ۱۶:۳-۵؛ اول قرنتیان ۱۹:۱۶).

ب- مسیحیان جفا دیده و کلیساهای «ثبت نشده» با مغتنم شمردن

مناسبت‌هایی چون جشن تولد، عروسی و خاکسپاری، به عنوان اعضای یک بدن گردهم جمع می‌شدند.
ج- آیا می‌توانید شیوه‌های دیگری نیز پیشنهاد کنید؟

۴- شیوه‌هایی که شیطان از طریق آن مسیحیان و کلیسا را به هنگام جفا مغلوب می‌سازد.

الف- شیطان از تنهایی و انزوا به عنوان ابزاری علیه کلیسا استفاده می‌کند.
ب- شیطان از احساس گناه و کینه‌توزی و غرض‌ورزی به عنوان سلاحی علیه کلیسا استفاده می‌کند.

(۱) شیطان «متهم‌کننده برادران» است.

(۲) تهمت‌های شیطان را هیچگاه پایانی نیست.

(۳) شیطان مراقب و مترصد نشسته است تا به محض مشاهده گناهی اعتراف نشده در زندگی ایمانداران، به آنان حمله کند.

(۴) باید همیشه ارتباط و مشارکت‌مان را با خداوند حفظ کنیم (اول یوحنا ۸: ۱-۱۰).

(۵) گناهان شخصی که از آنها توبه نکرده‌ایم رفته رفته بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و در نهایت به صورت «کوهی عظیم از مشکلات» درمی‌آیند.

(۶) شیطان نهایت سعی‌اش را می‌کند تا مسیحیانی را که گناهان‌شان بخشیده شده، همچنان در «احساس گناه کاذب» نگاه دارد (رومیان ۵: ۲؛ ۸: ۳۳-۳۴).

(۷) بجای آنکه شک و تردید بخود راه دهید و بپرسید «چرا؟»، به خداوند بگویید «خداوندا، می‌خواهی برایت چه کنی؟»

مسیحیان زحمت و جفا خواهند دید (اول پطرس ۴: ۱۲-۱۹)

۱- وعده رنج و زحمت (اول پطرس ۲: ۲۱؛ ۴: ۱۲؛ اول تسالونیکیان ۳: ۳ و ۴؛ اعمال ۲: ۲۲؛ دوم تیموتائوس ۳: ۱۲؛ مرقس ۹: ۱۳ و ۱۳؛ فیلیپان ۱: ۲۹).

۲- هدف از رنج و زحمت (اول پطرس ۴: ۱۲؛ «آزموده شدن به آتش». ایوب ۲۳: ۱۰؛ مزبور ۶۶: ۱۰).

الف- نشانه ایمان ما.

ب- وقتی چیزی را به زبان اقرار می‌کنیم، لازم است در عمل نیز ثابت کنیم واقعاً آن را باور داریم.

ج- نشانه عمق ایمان ما.

(۱) چه چیز باعث می‌شود به هیجان آییم یا از مسیر اصلی منحرف شویم؟

(۲) اهمیت یا عظمت آنچه سدا راهمان می‌گردد، نشان می‌دهد تا چه حد در ایمان قوی یا ضعیفیم.

۳- شراکت در زحمات مسیح (اول پطرس ۴: ۱۳). فرد مسیحی به معنای واقعی کلمه در زحمات مسیح سهیم می‌شود. ممکن است بر صلیب نرود، اما بدست کسانی خواهد افتاد که در قساوت دست کمی از رنج و عذاب صلیب ندارند.

الف- خداوندان عیسی را انکار کردند (یوحنا ۱: ۱۰ و ۱۱).

ب- از او نفرت داشتند (یوحنا ۱۵: ۲۴؛ اشعیا ۵۳: ۳).

ج- او خانه راحت پدر خویش را ترک کرد (یوحنا ۳: ۱۶).

د- او خانه‌ای از خود نداشت.

ه- او حتی آنقدر پول نداشت که مالیات دهد (متی ۱۷: ۲۷).

و- او جای سرنهادهن نداشت.

ز- وقتی به خداوند عیس تهمت دروغ می‌زدند، کسی نبود که از او دفاع

کند (اول پطرس ۲: ۲۲ و ۲۳).

ح- او را مقبره‌ای نبود (اشعیا ۵۳: ۹).

ط- او فقیر و بی چیز شد.

ی- فیلیپان ۱۰: ۳؛ اول پطرس ۲: ۲۱، ۱: ۴؛ غلاطیان ۲: ۲۰، ۶: ۱۲ و ۱۷؛

اعمال ۴۱: ۵؛ عبرانیان ۲: ۱۲؛ اول تسالونیکیان ۲: ۲.

واکنش ما چه خواهد بود؟ (عبرانیان ۲: ۱۲).

۴- قدرتی که در زحمات نهفته است (اول پطرس ۴: ۱۴).

روح القدس بر کسانی که در زحمت‌اند قرار می‌گیرد. در عهدعتیق، ابر

نمادی از حضور خدا بود و از آن به عنوان جلال خداوند یاد می‌شد

(اول پادشاهان ۸: ۱۰ و ۱۱). وقتی فردی ایماندار بخاطر مسیح زحمت

می‌بیند، همین جلال بواسطه روح القدس بر او قرار می‌گیرد.

روح القدس می‌آید تا خدمت کند - پر سازد، بپوشاند، ملبس

نماید، قدرت و یاری دهد، تشویق و تقویت کند، شفاعت نماید و

بالاخره هرآنچه را رنگی از نیاز و نقصان دارد کامل سازد. این جلال

در چهره‌استیفان دیده شد (اعمال ۶: ۵-۸؛ ۷: ۵۵ و ۶۰). هرچه شب

ظلمانی‌تر باشد، ستارگان درخشان‌تر خواهند بود (دوم قرنتیان

۱۲: ۹ و ۱۰).

۵- خطرات رنج و زحمت.

الف- فرق است میان زحمت دیدن بخاطر مسیح و زحمت دیدن بخاطر

حماقت یا گناهی که خود شخص مرتکب شده است.

ب- خجالت و سرافکندگی (عبرانیان ۱۱: ۲).

ج- تلخی و ناراحتی بجای شادی و شکرگزاری (خروج ۱۵: ۲۳ و ۲۴؛

۱۶: ۲؛ اول تسالونیکیان ۵: ۱۶-۱۸).

۶- پاک و خالص شدن از طریق زحمات.

الف- زحمات می تواند «ناخالصی»ها را بردارد، بسوزاند و بزداید.

ب- زحمات به خودی خود باعث پاکی یا خلوص فرد نمی شود. اینکار تنها محض فیض خدا صورت می گیرد، اما زحمات گاه باعث می شود به نیاز خود پی ببریم.

(۱) زحمات به ما کمک می کند به این واقعیت پی ببریم که با تکیه بر قدرت خودمان نمی توانیم کاری از پیش ببریم.

(۲) زحمات به ما کمک می کند نسبت به گناه حساس شویم.

ج- در زحمات یاد می گیریم کاملاً به خداوند توکل نماییم (دوم قرن تیان ۱۰۹:۱۲).

د- عکس العمل ما باید چه باشد؟ باید جانهای خود را به خدا بسپاریم (اول پطرس ۱۹:۴؛ اعمال ۵۹:۷؛ لوقا ۴۶:۲۳).

نقش زحمات در زندگی فرد ایماندار

هیچ انسانی از درد و رنج مصون نیست (ایوب ۵:۷). بنابراین زحمت دیدن مسیحیان نیز امری است طبیعی (دوم تیموتائوس ۳:۱۲؛ اعمال ۲۲:۱۴؛ اول پطرس ۲:۲۱).

جفا انواع مختلف دارد: فشار روحی، تحقیر، تبعیض، تهدید، از دست دادن دارایی و شکنجه بدنی.

۱- تصورات رایج و نادرست درباره رنج و زحمت.

الف- رنج و زحمت مجازاتی است برای خطا یا گناهی که فرد مرتکب شده است (اول پطرس ۱۹:۴؛ ۱۴:۳؛ ۱۶:۴).

ب- انسان هیچگاه نباید غمگین باشد (اول پطرس ۶:۱).

ج- تنها مسیحیان هستند که رنج و زحمت می بینند (پیدایش ۱۶:۳-۱۹).

د- شیفتگی بیمارگونه نسبت به رنج و زحمت.

ه- ترس بی مورد از رنج و زحمت.

۲- تعلیم کتاب مقدس در مورد رنج و زحمت

الف- مسیحیان باید در انتظار رنج و زحمت باشند (یوحنا ۱۵: ۱۸-۲۱؛ ۱۷: ۱۴؛ اول یوحنا ۳: ۱۳).

ب- رنج و زحمت ممکن است اراده خدا برای شخص ما باشد (اول پطرس ۴: ۱۶؛ ۲: ۲۱).

ج- رنج و زحمت در زندگی فرزند خدا بدون هدف نیست (اول پطرس ۱: ۷؛ دوم قرنتیان ۱۲: ۷-۱۰).

د- باید بخاطر عدالت زحمت ببینیم (متی ۵: ۱۰؛ اول پطرس ۴: ۱۵).

ه- خدا به کسانی که در راه او زحمت می‌بینند برکت خواهد داد (متی ۵: ۱۰-۱۲؛ لوقا ۶: ۲۲ و ۲۳).

و- رنج و زحمت باعث می‌شود نگاه‌مان به آسمان باشد (رومیان ۸: ۱۶-۱۸؛ کولسیان ۳: ۱-۳).

ز- نباید از زحمت دیدن خجل و شرمسار باشیم (اول پطرس ۴: ۱۶؛ عبرانیان ۱۳: ۱۲ و ۱۳).

ح- باید از مسیح الگو بگیریم (اول پطرس ۲: ۱۹-۲۵).

ط- واکنش‌مان در زحمات باید همانند واکنش مسیح باشد (متی ۵: ۳۸-۴۰؛ رومیان ۱۲: ۱۴ و ۱۷-۲۱؛ اول پطرس ۲: ۲۱-۲۳).

ی- می‌توانیم پیروز شویم (یوحنا ۱۶: ۳۳).

۳- آماده شدن برای رنج و زحمت

الف- باید بدانیم که رنج و زحمت امری است طبیعی (اول پطرس ۴: ۱۲؛ فیلیپیان ۱: ۲۹).

ب- از تعالیم کلام خدا در این باره خوب آگاه باشیم (فیلیپیان ۳: ۱۰؛ رومیان ۶: ۳-۵؛ یوحنا ۸: ۳۱ و ۳۲).

ج- در مسیح بمانیم (یوحنا ۴: ۱۵).

د- همواره مطیع روح القدس باشیم (افسیان ۵: ۱۸؛ ۴: ۳۰).

ه- در اراده خدا بسر ببریم (افسیان ۵: ۱۷؛ عبرانیان ۴: ۱۰ و ۱۱).

و- در زحمات یکدیگر را بنا کنیم (کولسیان ۱۶:۳ و ۱۷؛ افسسیان ۱۹:۵-۲۱).

طرق گوناگون حمله به کلیسا

۱- آماج حمله و جفا (یوحنا ۱۸:۱۵-۲۱؛ کولسیان ۱:۲۴-۲۷).
حمله همواره علیه خداوند بوده و خواهد بود.

۲- گفتار آنکه غالب آمده است.

الف- کلام قاطع آنکه پیروز شده است - «غالب آی!»
(مکاشفه ۷:۲ و ۱۱ و ۱۷ و ۲۶؛ ۳:۵ و ۱۲ و ۲۱).

ب- سر پیروز شدن (مکاشفه ۱۱:۱۲).

(۱) «بواسطه خون برّه» (مکاشفه ۱۱:۱۲ - قسمت اول)

(آیاتی را که به اهمیت خون اشاره می کنند مطالعه کنید)

(الف) مصالحه با خدا.

(ب) آشتی و مصالحه با وجدان خودمان.

(ج) قدرت در زندگی.

(د) این اسلحه در موارد زیر مورد بی اعتنایی واقع می شود:

(۱) الهیات لیبرال - بدون خون مسیح.

(۲) الهیات رهایی بخش - بدون صلیب مسیح.

(۳) موعظات خشک و بی روح - بدون قدرت.

(۲) «بواسطه کلام شهادت شان» (مکاشفه ۱۱:۱۲ - قسمت دوم)

(الف) شیطان می کوشد مانع از آن شود که دهان مان را

بگشاییم یا به دیگران شهادت دهیم. گاه حرمت و

آبروی مان را لکه دار می کند تا مگر از این طریق پیروزی را

از ما بگیرد.

(ب) از «دشمن داخلی» نیز نباید غافل بود.

(۱) دو دستگی میان اعضای کلیسا.

(۲) ترس.

(۳) بی ایمانی.

(۴) بی محبتی.

(۵) پرداختن به مسائل حاشیه‌ای به جای متمرکز شدن بر مردم و صید جانها.

(ج) بی مهری و بی توجهی از سوی خانواده‌های مان.

(د) برنامه‌ها و نقشه‌هایی که مطابق اراده خدا نیست.

(ه) هر چیزی که زندگی مان را نامتعادل می‌سازد.

(۳) «آنان جان خود را دوست نداشتند» (مکاشفه ۱۱:۱۲ - قسمت

سوم)

(الف) واژه سازش در قاموس مسیحی جایی ندارد.

(ب) نمونه مسیحیانی که زحمت دیده‌اند.

(ج) زحمت دیدن صرفاً مرگ یا شکنجه بدنی نیست. ممکن

است لازم باشد نسبت به خواسته‌ها، آرزوها، حق و حقوق

یا موقعیت و منصب مان بمیریم.

۳- علائم کلی

جفا در تمام کشورها به یک صورت نیست - خواه این کشورها توسط دولتی کمونیست اداره شوند، خواه از سوی حکومتی مذهبی یا هر حکومت خودکامه دیگر. با اینحال جفا و ایداء و آزار مسیحیان غالباً با برخی علائم کلی همراه است.

الف - محدودیت در بشارت

(۱) مسیحیان اجازه سفر ندارند و نمی‌توانند شغل مورد علاقه‌شان را انتخاب کنند.

(۲) مسیحیان اجازه پخش برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی ندارند.

(۳) از برگزاری هر نوع مشارکت کلیسایی خارج از ساختمان کلیسا ممانعت به عمل می‌آید.

- (۴) برگزاری جلسات عبادتی باید با کسب مجوز و در طول ساعات معینی باشد. اجتماع مسیحیان خارج از این ساعات، ممنوع است.
- (۵) جاسوسان و خبرچینان دولت در تمام جلسات حضور دارند.
- ب- ورود کتاب مقدس یا ادبیات مسیحی به داخل کشور ممنوع است.
- (۱) چنین متونی از طرف دولت ضروری محسوب نمی شود.
- (۲) در برخی موارد کتاب مقدس در ردیف مطالب مستهجن طبقه بندی می شود.
- ج- میسیونرهای خارجی از کشور اخراج می شوند.
- (۱) از طریق قوانینی که روحانیت را به افراد بومی محدود می کند.
- (۲) از طریق قوانینی که اشتغال خارجیان را منع می سازد. در برخی کشورها، شخص خارجی فقط می تواند به عنوان جهانگرد و برای مدتی محدود وارد کشور شود و یا تنها به مناطقی محدود و مشخص سفر کند.
- (۳) از طریق تهدید و ارباب خارجیان.
- د- رهبران مسیحی مورد تهدید قرار می گیرند و در موردشان تبعیض قائل می شوند.
- (۱) نامه های شان را کنترل می کنند و به آنان می گویند تنها اجازه دارند در مورد برخی موضوعات مشخص موعظه کنند.
- (الف) اگر واعظین از پشت منبر به موضوعات سیاسی اشاره کنند، معافیت مالیاتی کلیسا لغو می شود.
- (ب) کشیشان و شبانان کلیسا را تهدید می کنند که اگر همکاری نکنند، فرزندان شان از آنها گرفته خواهد شد.
- (۲) به شبانان کلیسا اجازه داده نمی شود در خدمت تمام وقت باشند.
- (الف) «باید برای جامعه اعضایی مفید باشند.» این بدان معنا است که باید علاوه بر شغل کلیسایی، حرفه دیگری نیز اختیار کنند.
- (ب) ممکن است به کارهایی گماشته شوند که تمام وقت و نیروی شان را می گیرد.

(۳) به شبانان کلیسا اجازه داده نمی‌شود به ملاقات اعضا روند یا ادبیات مسیحی پخش کنند.

(۴) ماشین تحریر، کامپیوتر و دیگر تجهیزات چاپ را در اختیار کلیسا نمی‌گذارند.

(۵) شبانان کلیسا را به اشکال مختلف می‌ترسانند.

(الف) ممکن است هرازگاه برای بازجویی احضار شوند.

(ب) ممکن است وادارشان کنند در کلاس‌های «شستشوی مغزی» شرکت نمایند.

(ج) ممکن است آنان را با پیشنهادات مختلف وسوسه کنند و بدین ترتیب اغوا نمایند.

(۱) ممکن است به آنان پیشنهاد مال و مقام دهند و امتیازاتی ویژه در اختیارشان بگذارند.

(۲) ممکن است فرزندان‌شان را در دانشگاه‌ها یا مشاغلی که معمولاً مسیحیان از آن محروم‌اند بپذیرند.

(د) ممکن است بطور ناگهانی و سرزده وارد منازل شبانان شده در صدد بازرسی برآیند.

(ه) ممکن است برخی مقامات دولتی به ناگاه وارد کلیسا شوند.

(۶) ممکن است شبانان کلیسا را وادارند در مناطق دوردست و دورافتاده کشور فعالیت کنند.

(الف) هدف این است که آنان را از دیگر مسیحیان و نیز از هم‌شهریان‌شان دور و منزوی سازند.

(ب) ممکن است مشاغل فوق‌العاده طاقت‌فرسا و تحقیرآمیز به آنان محول شود.

(۷) شبانان کلیسا را دستگیر می‌کنند و «بازپروری» می‌نمایند.

(الف) ممکن است این کار با شکنجه همراه باشد.

(ب) ممکن است آنان را علناً رسوا سازند.

(ج) به آنان تهمت دروغ می‌زنند و در موردشان شهادت کذب

می‌دهند.

ه- شبانان کلیسا را مجبور می‌کنند کلیساهای‌شان را به ثبت برسانند.

(۱) تمام رهبران کلیسا باید به تأیید دولت برسند.

(۲) تمام موعظات باید قبل از ایراد از سوی برخی افراد یا ارگان‌ها نوشته یا تأیید شود.

(۳) شبانان کلیسا برای آنکه اجازه وعظ داشته باشند نخست باید مطالبی را امضا کنند (مثلاً «کوششی برای بشارت دادن به غیرمسیحیان بعمل نخواهد آمد»).

و- فرقه‌های کلیسایی مختلف را به زور با هم متحد می‌سازند.

(۱) تعداد فرقه‌ها را محدود می‌کنند.

(۲) تمام فرقه‌های کلیسایی تحت نظارت یک شورای ملی بین‌کلیسایی درمی‌آیند.

(۳) کلیسایی کاملاً ملی «ایجاد» می‌گردد.

ز- فرصت‌های شغلی - تحصیلی را برای مسیحیان محدود می‌کنند.

(۱) تنها به کسانی که عضو گروه‌های جوانان معینی هستند اجازه داده می‌شود به دانشگاه راه یابند.

(۲) هیچ فرد مسیحی اجازه ندارد به مشاغلی چون طبابت، وکالت یا استادی دانشگاه روی آورد یا به عنوان مددکار اجتماعی مشغول کار باشد.

(۳) مسیحیان حق انتخاب شغل ندارند.

ح- تعلیمات مذهبی برای افراد زیر سن هیجده سال ممنوع است.

(۱) به والدین اجازه داده نمی‌شود در منزل به تدریس فرزندان بپردازند.

(۲) جوانان مسیحی را مجبور می‌کنند در کلاسهای «آموزشی ویژه» پیرامون موضوعاتی چون الحاد، تکامل، مسائل جنسی و «شیوه‌های دیگر زندگی» شرکت جویند.

(۳) والدینی که قانون را زیرپا نهند از فرزندان‌شان جدا می‌شوند.

ط- مسیحیان اجازه ندارند به یکدیگر کمک کنند.

در صورت دستگیری یکی از اعضای خانواده، کل خانواده از برخی «حقوق» و «امتيازات» محروم می‌شود.

(۱) این محرومیت ممکن است شامل خدمات پزشکی - درمانی، مسکن یا خوراک باشد.

(۲) خانواده فرد دستگیر شده اجازه معاشرت با دیگر ایمانداران یا حتی با فامیل‌های دورشان را ندارند.

ی- کلیساها را تعطیل می‌کنند.

(۱) ساختمان کلیسا را برای مقاصد دیگر بکار می‌برند.

(۲) مسیحیان را و ا می‌دارند به مناطق دوردست یا سایر محلات کوچ کنند تا مگر از این طریق منزوی‌شان سازند.

(۳) به مسیحیان اجازه نمی‌دهند با ایمانداران دیگر در تماس باشند.

۴- بسیاری از مسیحیان جداً معتقدند هیچگاه در جفا نخواهند افتاد.

الف- به هر دلیلی فکر می‌کنند از جفا و اذیت مصون‌اند.

ب- اگر چه در مورد مفهوم «شادی مسیحی» تفسیرهای مختلفی وجود دارد، اما این امر به معنای گریز از جفا نیست. به هیچ‌وجه نباید تصور کنیم خدا پیالۀ جفا را از ما عبور خواهد داد.

۵- درس‌هایی عملی برای ایمانداران.

الف- به شدت برای ملت و رهبران‌تان دعا کنید (اول تیموتائوس ۲: ۱-۴؛

رومیان ۱: ۱۳-۷).

ب- تصمیم بگیرید برای مسیح فردی پیروز باشید (مکاشفه ۱۱: ۱۲).

اشکال مختلف جفا (اول پطرس ۲: ۱۹-۲۴)

رنج و زحمت جزئی از زندگی هر ایماندار واقعی است. فرد ایماندار ممکن است حداقل به ۳۰ شکل زحمت ببیند.

- ۱- بخاطر عدالت (متی ۱۰:۵؛ اول پطرس ۱۴:۳).
- ۲- از طریق تهمت و افترا (شهادت دروغ) (مزمور ۱۳:۳۱؛ ایوب ۱۸:۱۹؛ لوقا ۲۲:۶).
- ۳- رسوایی، بی حرمتی، تحقیر یا رسوایی علنی. آنگاه که بوجود آمدن و متولد شدن خداوندان را خارج از عرف ازدواج به تمسخر می گیرند. نیز، آنگاه که تن عریان اش در برابر همگان بالای صلیب رفت (عبرانیان ۱۳:۱۳؛ ۲۶:۱۱).
- ۴- اتهام کاذب وارد کردن (مزمور ۱۱:۳۵؛ ۱۲:۲۷؛ متی ۱۱:۵؛ لوقا ۲۳:۲ و ۵ و ۱۰؛ مرقس ۱۴:۵۵-۶۰؛ اعمال ۱۳:۶؛ ۱۶:۱۹-۲۳؛ ۲۶:۷ و ۲۶).
- ۵- بدام انداختن مسیحیان از طریق فریب و نیرنگ و تهمت زدن به آنها (دانیال ۵:۴ و ۶؛ لوقا ۱۱:۵۴؛ متی ۱۰:۱۶-۱۸).
- ۶- توطئه علیه مسیحیان (دوم سموئیل ۱۲:۱۵؛ پیدایش ۱۸:۳۷؛ دوم قرنتیان ۱۱:۳۲؛ اعمال ۲۳:۹).
- ۷- استهزا کردن (مزمور ۳:۴۲) - مسیحیان را به تمسخر گرفتن، تحقیر و خوار شمردن آنان (ایوب ۴:۱۲؛ متی ۲۷:۲۹ و ۳۱ و ۴۱؛ اعمال ۱۳:۲؛ ۱۷:۱۸ و ۳۲؛ عبرانیان ۱۱:۳۶).
- ۸- خیانت کردن به مسیحیان - آنان را لو دادن و تسلیم کردن (متی ۲۴:۱۰؛ لوقا ۱۶:۲۱؛ مزمور ۹:۴۱).
- ۹- تحقیر کردن - مسیحیان را خوار و حقیر شمردن، ناچیز و بی مقدار دانستن آنان (اول قرنتیان ۱:۲۸؛ ۴:۱۰ - قسمت سوم).
- ۱۰- مورد نفرت اعضای خانواده بودن (متی ۱۰:۱ و ۲۱ و ۳۴-۳۶؛ میکا ۶:۷؛ لوقا ۱۶:۲۱).
- ۱۱- مورد نفرت مردم بودن (لوقا ۱۷:۲۱؛ متی ۲۲:۱۰؛ ایوب ۱۹:۱۹).
- ۱۲- تهمت و افترا زدن، شهادت دروغ دادن و آنان را بدنام و رسوا کردن، برچسب زدن به مسیحیان (مزمور ۱۳:۳۱؛ ایوب ۱۹:۱۹؛ اول پطرس ۱۲:۲؛ اول قرنتیان ۱۳:۴).

- ۱۳- حتی دوستان و نزدیکان‌شان از آنان وحشت دارند (اعمال ۹:۲۶).
- ۱۴- آنان را به پای میز محاکمه کشاندن (اول قرن‌تیاں ۴:۹-۱۴؛ دوم قرن‌تیاں ۱۱:۲۳-۲۸).
- ۱۵- مسیحیان را زندانی کردن (لوقا ۱۲:۲۱؛ اعمال ۳:۴؛ ۱۸:۵؛ ۴:۱۲؛ ۱۶:۲۴؛ دوم قرن‌تیاں ۵:۶؛ ۱۱:۲۳ - قسمت سوم؛ عبرانیان ۱۱:۳۶ - قسمت دوم).
- ۱۶- کتک زدن (اعمال ۵:۴۰؛ ۱۶:۲۳؛ دوم قرن‌تیاں ۶:۵؛ ۱۱:۲۴؛ متی ۱۷:۱۰).
- ۱۷- با آنان مخالفت کردن (اعمال ۱۳:۴۵).
- ۱۸- دیگران را به ضدشان شوراندن (اعمال ۶:۱۲؛ ۱۳:۵۰؛ ۱۴:۱۹ و ۱۹:۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۹؛ ۲۱:۲۷).
- ۱۹- نزد مقامات علیه‌شان اقامه دعوی کردن (اعمال ۱۸:۱۲؛ متی ۱۷:۱۰ و ۱۸).
- ۲۰- آنان را تهدید کردن (اعمال ۴:۱۸ و ۲۱:۴۰؛ ۵:۴۰).
- ۲۱- سنگسار کردن (اعمال ۷:۵۸ و ۵۹؛ ۱۴:۱۹؛ دوم قرن‌تیاں ۱۱:۲۵؛ عبرانیان ۱۱:۳۷).
- ۲۲- مصائب و رنج و محنت (دوم تیموتائوس ۱:۸؛ ۴:۵؛ متی ۲۴:۹؛ مزمور ۳۴:۱۹؛ دوم قرن‌تیاں ۴:۱۷؛ ۶:۴؛ عبرانیان ۱۰:۳۲ و ۳۳؛ ۱۱:۲۵ و ۳۷؛ کولسیان ۱:۲۴؛ اول تسالونیکیان ۱:۶؛ ۳:۷؛ یعقوب ۵:۱۰).
- ۲۳- اخراج (اعمال ۱۳:۵۰؛ یوحنا ۱۶:۲ قسمت اول).
- ۲۴- خستگی - خسته و درمانده کردن (دوم قرن‌تیاں ۱۱:۲۷).
- ۲۵- گرسنگی و تشنگی (دوم قرن‌تیاں ۱۱:۲۷؛ اول قرن‌تیاں ۴:۱۱).
- ۲۶- انگشت‌نما شدن (اول قرن‌تیاں ۴:۹؛ اعمال ۹:۱۶؛ ۲۰:۲۳؛ ۲۱:۱۱؛ عبرانیان ۱۰:۳۳ قسمت اول).
- ۲۷- از لحاظ رفع نیازهای بدنی در زحمت بودن (اول قرن‌تیاں ۴:۱۱؛ دوم قرن‌تیاں ۶:۴؛ فیلیپیان ۴:۱۲؛ عبرانیان ۱۱:۳۷).

- ۲۸- به شهادت رساندن (لوقا ۱۶:۲۱؛ اعمال ۵۹:۷؛ ۲:۱۲؛ یوحنا ۲:۱۶).
 ۲۹- فقر (دوم قرنتیان ۱۰:۶؛ فیلیپیان ۱۲:۴).
 ۳۰- از دست دادن دارایی و اموال (عبرانیان ۱۰:۳۴ - قسمت دوم).

نکات مهم و عملی برای فائق آمدن بر زحمات

- ۱- باید رهبران روحانی را مطابق تعالیم عهدجدید انتخاب و شاگردسازی نماییم (اعمال ۱۴:۲۱ و ۲۲؛ تیطس ۵:۱).
 - الف- رهبران کلیسا به موقعیت و مقامشان فخر نمی‌کردند (اول تیموتائوس ۳:۶؛ اول پطرس ۵:۳).
 - ب- رهبران کلیسا خادمین واقعی بودند (اول پطرس ۵:۲؛ یوحنا ۱۳:۱۴-۱۷).
 - ج- رهبران کلیسا خود را جدا از مردم نمی‌دانستند.
 - د- رهبران کلیسا افرادی صادق و امین بودند و نه تنها مسیحیان، بلکه تمام مردم آنان را به عنوان افرادی درستکار و راست‌کردار می‌شناختند.
 - ه- رهبران کلیسا از شهادت و دلیری خاصی بهره داشتند که آنان را قادر می‌ساخت تا به آخر وفادار بمانند.
- ۲- وقتی را به تعلیم و شاگردسازی اختصاص دهید (دوم تیموتائوس ۲:۲).
 - الف- تعداد محدودی را که می‌دانید از طرف خدا برگزیده شده‌اند برای تعلیم و شاگردسازی انتخاب نمایید (لوقا ۱۲:۶).
 - ب- با شاگردان‌تان وقت صرف کنید (مرقس ۱۴:۳).
 - ج- برای‌شان نمونه باشید تا از شما سرمشق بگیرند (اول قرنتیان ۱۵:۴ و ۱۶؛ فیلیپیان ۹:۴؛ یوحنا ۱۳:۱۴-۱۷).
 - د- تعالیم و رهنمودهای‌تان ساده و روشن باشد (اعمال ۲۰:۲۶ و ۲۷).
 - ه- مسئولیت‌هایی به آنان محول نمایید.
 - و- یادشان دهید مسئولیت‌پذیر باشند و در پرورش شخصیت‌شان

بکوشید (اول تیموتائوس ۴: ۱۲-۱۶).

ز- هر روزه به نام برای شان دعا و شفاعت کنید (افسیان ۱: ۱۶؛ فیلیان ۱: ۳-۶؛ کولسیان ۱: ۳).

۳- باید از خانواده خود محافظت نماییم.

الف- مطمئن باشید که تک تک اعضای خانواده تان نجات دارند و مسیح خداوند خانواده شما است (کولسیان ۱: ۹-۱۳؛ دوم قرنتیان ۱۳: ۵؛ رومیان ۸: ۱-۱۴).

ب- فرزندان تان را برای رویارویی با ابرهای تیره و تاری که بر آنها سایه خواهد افکند آماده سازید (تثنیه ۶: ۴-۹ و ۲۵-۲۰؛ ۱۱: ۱۸-۲۱؛ ۳۰: ۲؛ امثال ۶: ۲۰-۲۴؛ یوشع ۲۴: ۱۴ و ۱۵).

ج- کاری کنید خانواده تان همیشه به کتاب مقدس و متون مسیحی دسترسی داشته باشد.

د- هیچگاه از مصاحبت و مشارکت با درماندگان غافل مشوید (رومیان ۱۲: ۹-۱۸؛ ۱۳: ۸؛ ۱۵: ۱؛ اول قرنتیان ۱۶: ۱؛ اعمال ۲۰: ۳۵؛ غلاطیان ۶: ۲).

۴- برای تداوم بشارت به نام مسیح، در جستجوی طُرُق و شیوه های تازه ای باشید (متی ۱۶: ۱۸).

الف- جوانان را در این امر فعال و سهیم سازید.

ب- جویای حال زحمت دیدگان باشید و به ملاقات شان روید (عبرانیان ۱۳: ۳).

ج- به همگان توجه داشته باشید، بویژه وقتی در تنگی هستند؛ و از این طریق محبت واقعی را نشان شان دهید. فی المثل: خوراک دادن، توجه کردن، مراقبت کردن بهنگام بیماری شان، همدردی کردن وقتی عزیزی را از دست داده اند (متی ۲۵: ۳۵-۴۰؛ ۵: ۴۳-۴۵؛ یعقوب ۱: ۲۷؛ دوم تیموتائوس ۱: ۱۶-۱۸؛ رومیان ۱۲: ۲۰).

د- از کینه و احساسات تلخ بر حذر باشید (رومیان ۱۲: ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱؛ متی ۳۸: ۵-۴۸).

ه- به عوض بدی، بدی نکنید (متی ۵: ۴۴؛ لوقا ۲۳: ۳۴؛ اعمال ۷: ۶۰؛ اول قرنتیان ۴: ۱۱-۱۳؛ اول پطرس ۲: ۲۳).
و- برای دشمنان تان دعای خیر کنید (متی ۵: ۴۴).

شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند (یوحنا ۴: ۹)

به رغم ادعاهایی که از این و آن می شنویم، در دنیا هنوز بیش از چهل کشور وجود دارد که درهای خود را به روی پیام انجیل بسته اند. کشورهای دیگری نیز هستند که در آنها از آزادی مذهب جز اسمی بیش باقی نمانده. تکلیف جانهای گمشده ای که در این کشورها زندگی می کنند چه می شود؟ فریاد دل شان و مشکلی که با آن دست به گریبان اند همانی است که در ارمیا ۲۰: ۸ آمده. «مادامی که روز است... باید به کارهای فرستنده خود مشغول» باشیم (یوحنا ۴: ۹).

۱- تأمل در کلام مسیح

الف- منظور از واژه «شب» چیست؟ هر جا که مسیح نباشد، آنجا «شب» است (تاریک و ظلمانی است - نور در آنجا نیست).

(۱) وقتی مردم با انجیل و آرمان مسیح مخالفت می ورزند، آنجا «شب» است (مرقس ۵: ۱۷).

(۲) وقتی مذهب به صورت تعصبات خشک و خشم کوردلانه درمی آید و علیه خدا قد علم می کند، آنجا «شب» است. بیاد داشته باشیم که مسیح را مذهب یهود به صلیب کشیدند (متی ۲۷: ۲۰-۲۵).

(۳) وقتی گناه وارد زندگی فرد ایماندار می شود، و فرد ایماندار بدان اعتراف نمی کند و از آن دست نمی کشد، آنجا «شب» است (اول

یوحنا ۱: ۵۶).

(۴) وقتی مسیح به جهت خاصان خود باز می‌گردد، بازگشت او برای

بسیاری به منزله آغاز «شب ابدی» است (متی ۲۴: ۳۰ و ۳۱).

ب- منظور از واژه «کار» چیست؟

(۱) اطاعت از اراده خدا همانا «مشغول بودن به کارهای خداست»

(یوحنا ۴: ۹).

(۲) وقتی به مسیح اجازه می‌دهیم در ما و از طریق ما کار کند، این امر

«مشغول بودن به کارهای خداست» (متی ۵: ۱۵ و ۱۶).

۲- چگونه شب فرا می‌رسد که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند؟

الف- قدرتهای تاریکی درکارند تا دنیا و به ویژه مناطق خاصی از آن را

در تاریکی فرو برند (افسیان ۱۱: ۵؛ ۱۲: ۶).

نیروهای تاریکی از طریق این شیوه‌ها عمل می‌کنند: انسان‌گرایی

غیرمذهبی، مذاهب کاذب، پرستش قدرتهای سیاسی، فرقه‌های

ضالّه، انحراف، بی‌بندوباری و فساد اخلاقی.

ب- شیطان در دل مردم، در کلیساها و بالاخره در جامعه، بذر تاریکی

می‌پاشد (متی ۱۳: ۲۴-۲۸).

۳- چرا شب فرا می‌رسد که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند؟

الف- قانون طبیعت این است که در پی روز باید شب فرا رسد.

ب- در دیار وسیع شرارت زندگی می‌کنیم و کتاب مقدس به ما می‌گوید

که این شرارت روز به روز بیشتر می‌شود (دوم تیموتائوس ۳: ۱۳).

ج- نور کم‌سو و مسیحیان ضعیف و ولرم تأثیری بر این جهان نخواهند

گذاشت (متی ۲۲: ۲۳؛ ۵: ۱۳-۱۵؛ مکاشفه ۳: ۱۵ و ۱۶).

د- بهنگام تاریکی روحانی، گناه، گناه محسوب نمی‌شود و خطا، خطا به

حساب نمی‌آید (زمانی که هیچ امر مطلق وجود ندارد و معیارهای

اخلاقی برحسب شرایط و دیدگاههای فردی تعیین می‌شوند) (دوم

تیموتائوس ۱:۳-۹؛ ۴:۳و۴).

۴- وظیفه ما چیست؟

الف- از نور روز نهایت استفاده را ببریم.

(۱) باید وارد شویم - خواه درها بروی مان باز باشد، خواه «بسته»

(باید پیام انجیل را به مؤثرترین شیوه ممکن، در حداقل زمان

ممکن به گوش بیشترین تعداد از مردم برسانیم).

(۲) بتوانیم تشخیص دهیم که در کدامیک از مناطق دنیا، حصاد

آماده تر است (روح خدا قلوب مردم را در زمانهایی خاص و در برخی

مناطق نسبت به سایر جاها مستعدتر می سازد).

(۳) بدانیم کدام مناطق برای پذیرش پیام انجیل «آماده تر و بازترند» و

از برخی شرایط و موقعیت های خالص بدین منظور بهره بجویم.

به عنوان مثال، پولس در هر شهر نخست به کنیسه ها می رفت و با

استفاده از آگاهی مردم در مورد خدا و کتاب مقدس، پیام انجیل را

برایشان شرح می داد (اعمال ۱۳:۵ و ۱۴:۱۵؛ ۱۷:۱-۳؛ ۱۸:۲ و ۴؛

۱۹:۸).

(۴) فرقه های ضاله و مکتبهای ضدخدایی را در هم شکسته، آنها را به

مناطق مستعد پیام انجیل تبدیل سازیم.

ب- پیام انجیل را با مذهبی فرهنگی - اجتماعی یا حتی با ساختمان

کلیسا معاوضه نکنیم.

ج- وقت آن است که دست به کار شویم! (ضرب المثل افریقایی: «مادام

که آفتاب داغ است بدو»)

(۱) در دعا و روزه باشیم و حقیقتاً روی خدا را بطلبیم (اشعیا

۵۵:۷ و ۶:۳۲ مزمور ۷).

(۲) باید خود را مقدس نموده، از تمام گناهان دست بشویم (اشعیا

۱:۱۶ و ۱۷؛ ارمیا ۴:۱۴؛ رومیان ۹:۱۲؛ یوحنا ۱۷:۱۷).

(۳) در روح راه رویم و جانها را برای مسیح صید کنیم (رومیان

۱۳:۱۳؛ غلاطیان ۲۵:۵؛ افسسیان ۱:۴؛ ۱۵:۵ و ۱۶؛ کولسیان ۱:۱؛ فیلیپیان ۲:۱۴-۱۶).

زحمات را به پیروزی تبدیل کنیم (یعقوب ۱:۲-۱۲)

بنا به ادعای موعظات و تعالیم عامه‌پسند، زندگی مسیحی از هر نوع مشکل و دغدغه‌ای بدور است.

اما اگر از دید کتاب مقدس به قضیه نگاه کنیم می‌بینیم خدا بانی «خدماتی عجیب» است. او از طریق این خدمات و مأموریت‌ها باعث می‌شود تمام امور به خیریت ما تمام شود (رومان ۸:۲۸). برکت می‌تواند در قالب لعنت پوشیده باشد. غم و اندوه جامه‌ای است که خوشی واقعی را در نهان دارد. خدا می‌خواهد از طریق رنج و زحمت و غم و اندوه کاری را در زندگی‌مان انجام دهد که غیر از این به هیچ طریقی امکان‌پذیر نیست. و اگر عکس‌العمل‌مان درست باشد خواهیم دید که خدا هیچگاه وقت و تجربیات‌مان را بیهوده به هدر نداده است. او قادر و توانای مطلق است و برای زندگی‌مان چنین اراده فرموده - بر فرد مسیحی است که زحمات و آزمایشات زندگی را کاملاً طبیعی و عادی بدانند، مگر آنکه موضوع گناه یا تأدیب خداوند در میان باشد. رنج و زحمت یا فقدان آن نیست که زندگی را شاد یا غم‌انگیز می‌سازد. مهم آن است که واکنش‌مان نسبت به رنج و زحمت چگونه است.

دو نوع واکنش در قبال زحمات و سختی‌ها

- ۱- طریق خدا - تمام امور را برای خیریت در کار می‌بیند.
 - ۲- طریق دنیا - واکنش جسم که دلخوری، رنجش، احساسات تلخ و در نهایت مرگ زود هنگام را در پی دارد.
- همیشه بیاد داشته باشید که شرایط موجود تصادفی نیست بلکه خدا بر اوضاع مسلط است.
- ۱- شرایط موجود از جانب خدا است.

۲- این شرایط به جهت خیریت است.

اراده خدا این است که:

- ۱- سختی‌ها به پیروزی بدل شوند.
- ۲- زجر دیده‌گان پیروز شوند.
- ۳- صلیب به تاج مبدل شود.
- ۴- رنج و زحمت به جلال منتهی گردد.
- ۵- پیروزی از راه مبارزه بدست آید.

چهار اصل مهم برای پیروزی بر آزمایشهای سخت (یعقوب ۱)

- ۱- نگرش و رویه‌ای شاد (آیه ۲).
- ۲- درک هدف آزمایشهای سخت (آیه ۳).
- ۳- اراده‌ای مطیع و تسلیم (آیه ۴).
- ۴- قلبی مشتاق به داشتن ایمان (آیات ۶-۸).

۱- نگرش و رویه‌ای شاد به هنگام آزمایشهای سخت (یعقوب ۱: ۲).

الف- دیدگاه است که نتیجه را تعیین می‌کند. نگرش ماست که اعمال‌مان را رقم می‌زند.

ب- باید انتظار آزمایشهای سخت را داشته باشیم (آیه ۲؛ اول پطرس ۱۲: ۴).

ج- «وقتی گرفتار تجربه‌های گوناگون می‌شوید» (آیه ۲ - قسمت دوم). تجربیاتی (آزمایشهایی سخت) گوناگون و به رنگهای مختلف (مثال: درست مانند لحاف دوزی که از دوختن تکه پارچه‌های مختلف، پتویی زیبا بوجود می‌آورد. اگر از پشت به پتو نگاه کنیم جز رنگهایی مغشوش و مبهم که چندان جلوه‌ای ندارد نمی‌بینیم. اما اگر از جلو به پتو نگاه کنیم سراسر زیبایی، توازن و هدفمندی می‌بینیم). به همین ترتیب خدا نیز تجربیات و وقایع زندگی‌مان را به هم درمی‌آمیزد تا باعث رشد و

تقویت ایمان مان شود.

د- ارزشهای ما، معیار سنجش مان را تعیین می کند.

(۱) اگر برای رفاه و راحتی بیش از پرورش شخصیت مان ارزش قائل باشیم، آزمایشات زندگی هیچگاه هدفی را که خدا برای ما دارد به انجام نمی رساند.

(۲) اگر برای امور مادی و جسمانی بیش از امور روحانی ارزش قائل باشیم، در خلال آزمایشها افرادی بدبخت و درمانده خواهیم بود.

(۳) اگر بجای آینده تنها به فکر زمان حال باشیم، از آزمایشها و امتحانات سخت بجای بهبودی جز تلخکامی نصیبی نخواهیم داشت.

۲- درک هدف آزمایشهای سخت (يعقوب ۳:۱)

الف- ایمان همواره محک زده می شود. و اگر امتحانی نیست، شاید نشان آن باشد که از ایمان نجات بخش بی بهره ایم.

ب- خدا ابراهیم را امتحان کرد تا ایمانش را محک زده، او را برکت دهد و کثیر نماید.

(۱) خدا ما را آزمایش می کند تا از ما شخصیت بهتری سازد.

(۲) شیطان ما را وسوسه می کند تا از ما شخصیت بدتری سازد.

ج- امتحان و آزمایش به خیریت ما است، نه به ضرر ما (رومیان ۲۸:۸).

د- آزمایشهای سخت - چنانچه واکنش مان در قبال آن درست باشد - به بلوغ روحانی ما می انجامد (رومیان ۴:۵).

(۱) هدف، صبر، بردباری، آمادگی، استقامت و پایداری، قدرت (برخیز، شروع کن، ادامه بده، از پا نشین، دور خود را به کمال رسان).

(۲) صبر و شکیبایی به معنای پذیرش منفعل و جبرگرایانه قضا و قدر و شرایط موجود نیست. بلکه استقامت دلیرانه است در برابر

مشکلات و زحمات.

(۳) ناشکیبایی و بی‌ایمانی همواره دوشادوش هم عمل می‌کنند (عبرانیان ۱۲:۶؛ ۳۶:۱۰، اشعیا ۱۶:۲۸).

۳- اراده‌ای مطیع و تسلیم (یعقوب ۴:۱)

خدا بدون رضایت ما نمی‌تواند در ما کار کند. اگر بدون اراده‌ای تسلیم با آزمایشات رویارو شویم، همچون اطفالی نابالغ، خودخواه، نازپرورده و خودمحور رفتار خواهیم کرد.

۴- قلبی مشتاق به داشتن ایمان (یعقوب ۵:۱ و ۶).

الف- باید برای چه چیز دعا کنیم؟ برای حکمت (چرا برای فیض یا قدرت نه؟)

ب- معرفت، آگاهی است. حکمت، معرفت کاربردی است.

ج- نیازمند حکمتیم تا فرصت‌هایی را که خدا برای خیریت ما، یعنی برای رشد ما و جلال نام خودش در اختیارمان می‌گذارد به هدر ندهیم.

د- خدا اجازه می‌دهد در آزمایش بیافتم تا بنا شویم. شیطان از آزمایشها استفاده می‌کند تا موجبات نابودی‌مان را فراهم سازد.

پیکار با شک و نگرانی

(فیلیپیان ۷:۴؛ غلاطیان ۲۳:۳؛ اول پطرس ۵:۱)

۱- بگذارید آرامش و سلامتی خدا بسان چشمه‌ای جوشان در قلب و زندگی‌تان فوران کند (فیلیپیان ۷:۴).

۲- هر نوع تردید و نگرانی را کنار بگذارید (فیلیپیان ۶:۴؛ یعقوب ۷:۴).

۳- مواظب افکارتان باشید. در آنچه راست و پاک است تفکر نمایید (فیلیپیان ۸:۴).

۴- فکر و ذهن و چشمان‌تان را متوجه خدا و امور الهی سازید (اشعیا ۳:۲۶؛ کولسیان ۳:۱-۳؛ متی ۲۳:۶).

- ۵- در نبرد روحانی از اسلحه‌های روحانی استفاده کنید (دوم قرن‌تین ۱۰:۴-۶).
- ۶- اسلحه تام خدا را بپوشید (افسیان ۱۰:۶-۱۸).
- ۷- در ایمان راه روید! (متی ۶:۲۵-۳۴؛ ۷:۱۱؛ ۱۷:۲۰؛ ۲۱:۲۲؛ مرقس ۱۱:۲۲-۲۴).
- ۸- در روح راه روید (غلاطیان ۵:۱۶-۲۶؛ رومیان ۶:۱۴-۲۳؛ ۸:۱۳).
- ۹- تنها به خدا توکل کنید (عبرانیان ۳:۱۲-۱۴؛ ۱۱:۱۲؛ ۱۰:۱۹-۲۳ و ۳۵-۳۹).
- ۱۰- تمام اندیشه و نگرانی خود را به خدا بسپارید (اول پطرس ۵:۷).

پاداش زحمات مسیحی (اول پطرس ۴:۱۳)

- ۱- جلال در آسمان (دوم قرن‌تین ۴:۱۷ و ۱۸؛ اول پطرس ۵:۱۰ و ۱۱).
- ۲- تسلی ابدی (دوم قرن‌تین ۱:۷؛ رومیان ۸:۱۷).
- ۳- مسیح بر همگان شناخته می‌شود (دوم قرن‌تین ۴:۱۱).
- ۴- دیگران حیات می‌یابند (دوم قرن‌تین ۴:۱۲).
- ۵- فیض خدا آشکار می‌گردد (دوم قرن‌تین ۴:۱۵).
- ۶- تضمینی است که خدا به عدالت داوری خواهد کرد (دوم تسالونیکیان ۱:۴ و ۵).
- ۷- با او سلطنت خواهیم کرد (دوم تیموتائوس ۲:۱۲ - قسمت اول).
- ۸- روح جلال بر ما قرار می‌گیرد (اول پطرس ۴:۱۴).
- ۹- خدا جلال می‌یابد (اول پطرس ۴:۱۶).
- ۱۰- دلیل شادمانی (اول پطرس ۴:۱۳ و ۱۴).

الگوی هفت‌گانه مسیح در زحمات (اول پطرس ۲:۲۱-۲۴؛ ۳:۱۴-۱۷)

- ۱- زحمات (اول پطرس ۲:۲۱؛ متی ۱۶:۲۴؛ اول یوحنا ۲:۶).
- ۲- بی‌گناهی (اول پطرس ۲:۲۲؛ اشعیا ۵۳:۹).

- ۳- بی‌ریایی (اول پطرس ۲: ۲۲). از هر نوع مکر و نیرنگی بدور بود.
- ۴- محبت بهنگام استهزا شدن (اول پطرس ۲: ۲۳؛ اشعیا ۵۳: ۷؛ رومیان ۵: ۳؛ ۱۲: ۱۴؛ متی ۵: ۴۴-۴۸؛ یعقوب ۱: ۲-۴).
- ۵- صبر و بردباری بهنگام تهدید (اول پطرس ۲: ۲۳؛ رومیان ۱۲: ۱۲؛ لوقا ۱۹: ۲۱).
- ۶- تسلیم خدا بودن (اول پطرس ۲: ۲۳؛ ۴: ۱۹؛ لوقا ۲۳: ۴۶). آرمان خود را به خدا سپرده بود و به وی توکل داشت.
- ۷- عدالت (اول پطرس ۲: ۲۴)؛ عادل، منصف و بی‌طرف بود.

درس‌هایی پیرامون آمادگی برای جفا: توصیه به خادمان و غلامان اندرزهای کتاب مقدسی خطاب به کارمندان و کارگران

افسیسیان ۵: ۸-۶: ۲۵؛ کولسیان ۳: ۲۲-۲۵

- ۱- در هر چیز از اربابان خود اطاعت کنید (افسیسیان ۵: ۶؛ کولسیان ۳: ۲۲).
- ۲- مسئولیت‌پذیر باشید - با ترس و لرز (افسیسیان ۵: ۶؛ کولسیان ۳: ۲۲).
در تمام امور از خدا بترسید.
- (نه اینکه از تمایلات خودمان پیروی کنیم؛ باید امور خوشایند را انجام دهیم اما از انجام امور ناخوشایند نیز طفره نرویم).
- ۳- خدمت‌مان برای این نباشد که دیگران ما را ببینند (افسیسیان ۶: ۶ - قسمت اول؛ کولسیان ۳: ۲۲ - قسمت سوم).
- ۴- اراده خدا را بجا آوریم (افسیسیان ۶: ۶ - قسمت سوم؛ کولسیان ۳: ۲۲ - قسمت سوم).
- ۵- خدمت‌مان از دل باشد (افسیسیان ۶: ۶ - قسمت چهارم؛ کولسیان ۳: ۲۲ - قسمت چهارم). کاری که می‌کنیم از جان و دل باشد.
- ۶- خدمت‌مان با نیت خالص باشد - با خوشحالی و شادمانی (افسیسیان ۶: ۷).

۷- اگر مردم خدمت‌مان را نبینند و از ما تعریف و تمجید نکنند، خدا می‌بیند و اجرمان پیش او محفوظ است (افسیسیان ۸:۶؛ کولسیان ۳:۲۴ و ۲۵؛ غلاطیان ۶:۷-۹).

تیطس ۲:۹ و ۱۰

- ۱- از اربابان خود اطاعت کنید (تیطس ۲:۹ - قسمت اول). در هر امر آنان را راضی و خشنود سازید (تیطس ۲:۹ - قسمت دوم).
- ۲- با آنان جروبحث نکنید (تیطس ۲:۹ - قسمت سوم). سخن‌شان را نقض نکنید و در صدد بدنام کردن آنان نباشید.
- ۳- دزدی نکنید (تیطس ۲:۱۰). دزدی و کلاهبرداری نکنید. وقت‌کشی ننمایید و در کاری که به شما می‌سپارند درستکار باشید (لوقا ۱۶:۱۰). در هر مورد امین و امانت‌دار باشید - خواه کوچک، خواه بزرگ (لوقا ۱۶:۱۰).

اول پطرس ۲:۱۸-۲۰

- ۱- مطیع باشید (اول پطرس ۲:۱۸ - قسمت اول). مطیع و تسلیم باشید؛ مسؤول و مسؤولیت‌پذیر باشید؛ سلطه آقایان‌تان را بر خود پذیرا شوید.
- ۲- با کمال ترس (اول پطرس ۲:۱۸ - قسمت دوم). به مقام و اقتدار دیگران احترام بگذارید و آن را به رسمیت بشناسید.
- ۳- به ناحق زحمت‌کشیدن (اول پطرس ۲:۱۹ و ۲۰) در کمال صبر و بردباری زحمات را - ولو ناحق - متحمل شوید. البته این امر به معنای شهادت‌طلبی یا زحمات تعمدی نیست.
- ۴- از مسیح الگو بگیرید (اول پطرس ۲:۲۱-۲۳). خوانده شده‌ایم تا راه مسیح را در پیش گیریم.

ماهیت روحانی نبرد ما (افسیان ۱۲:۶؛ دوم قرنتیان ۱۰:۴۳).

پیروزی بواسطهٔ مسیح از آن ما است (رومیان ۸:۳۲ و ۳۷؛ اول قرنتیان ۱۵:۵۷). درست است که در سراسر دنیا شاهد جنگ و خونریزی، شکست‌های ظاهری، درهای بسته، شکست روحانی و حتی مرگ و شهادت هستیم. اما باید اصول زیر را همواره مدنظر داشته باشیم تا باعث تشویق ما گردد:

- ۱- خدا هنوز هم خدایی قادر مطلق است و بر اوضاع تسلط کامل دارد (اشعیا ۴۰:۱۵؛ دانیال ۲:۲۰-۲۲؛ ۳۵:۴؛ ایوب ۱۲:۱۴-۲۳؛ مزبور ۷۵:۶ و ۷۶:۷؛ ارمیا ۱۰:۷؛ ۲۷:۵-۷؛ امثال ۱-۲۴؛ ۳۱؛ عبرانیان ۸:۱۳).
- ۲- خدا همواره نسبت به وعده‌هایش امین بوده است (دوم قرنتیان ۱:۲۰؛ دوم پطرس ۴:۱).

در کتاب مقدس بیش از هفت هزار وعده وجود دارد. برای هر یک از نیازهای فرد ایماندار وعده‌ای خاص داده شده است (یوشع ۲۱:۴۵؛ ۲۳:۱۴؛ اول پادشاهان ۸:۵۶؛ عبرانیان ۶:۱۳-۱۸؛ اعمال ۷:۵؛ دوم پطرس ۳:۹. وعده‌هایی مشابه: عبرانیان ۲:۳؛ اشعیا ۳۰:۱۸؛ مزبور ۳۴:۸؛ امثال ۱۶:۲۰؛ ارمیا ۱۷:۷ و ۸).

- ۳- پیروزی ما بواسطهٔ اختیارات خداوندان تضمین شده است. خداوند با هر فرمانی که می‌دهد، فیض کافی جهت انجام کامل آن را نیز در اختیارمان می‌گذارد (دوم قرنتیان ۹:۸؛ ۱۲:۹؛ افسسیان ۳:۲۰).

خداوند به کلیسای مطیع این وعده‌ها را داده است:

الف- قدر و اقتدارش را (متی ۱۸:۲۸).

ب- حضورش را (متی ۲۸:۲۰).

ج- حمایتش را (فیلیپیان ۴:۱۳-۱۹).

- ۴- پیروزی ما بر بازگشت خداوند نیز استوار است (دوم تسالونیکیان ۲:۸). در جلال با خاصانش (مکاشفه ۱:۵-۸؛ ۱۱:۱۹-۱۶؛ فیلیپیان ۲:۹-۱۱؛ افسسیان ۱:۱۹-۲۲؛ رومیان ۱۶:۱۸؛ اشعیا ۱۱:۳-۵؛ ایوب

۴:۳-۹؛ مزمور ۹۱:۱۴-۱۶).

هیچگاه دچار رنج و زحمت نخواهیم شد!

- ۱- عکس‌العمل مردم نسبت به پیام نوح چه بود؟ (متی ۲: ۳۷-۳۹).
- ۲- وقتی عیسی به پطرس گفت بزودی زحمت می‌بیند و او را خواهند کشت، واکنش پطرس چه بود؟ (متی ۱۶: ۲۱ و ۲۲).
- ۳- عکس‌العمل عیسی در قبال این واکنش پطرس چه بود؟ (متی ۱۶: ۲۳).
- ۴- عیسی در جایی دیگر راجع به زحماتی که در انتظارش بود چه فرمود؟ (متی ۲۶: ۳۱).
- ۵- پطرس چگونه به این سخن عیسی واکنش نشان داد؟ (متی ۲۶: ۳۳-۳۵).
- ۶- وقتی این سخن عیسی برآستی بوقوع پیوست چه اتفاقی افتاد؟ (متی ۲۶: ۶۹-۷۵).
- ۷- چرا پطرس ایمان‌اش را انکار کرد؟
- ۸- آیا این وضع تنها مختص پطرس بود؟
- ۹- آیا می‌توانید نمونه‌های دیگری نیز ذکر کنید از کسانی که با همین انتخاب مواجه بودند؟
از کتاب مقدس:
از دنیای کنونی مان:
- ۱۰- در اول تسالونیکیان ۵: ۳ در مورد کسانی که گمان می‌برند هیچ چیز نمی‌تواند امنیت‌شان را برهم زند چه آمده است؟
- ۱۱- پطرس می‌بایست این نکته را در زندگی شخصی‌اش با مسیح یاد می‌گرفت. نکاتی از این نمونه را شرح دهید (متی ۱۴: ۲۹-۳۱).
- ۱۲- لوط عنان زندگی‌اش را به شرایط سپرد و دست به انتخابی نادرست زد.
الف- انتخابش چه بود؟ (پیدایش ۱۳: ۱۰ و ۱۱).
ب- نتیجه این انتخاب چه شد؟ (پیدایش ۱۹: ۱۵-۲۶).
ج- چرا لوط هیچگاه به ویرانی قریب‌الوقوع سدوم و غموره فکر نکرد؟
د- واکنش دامادهای لوط چه بود؟ (پیدایش ۱۹: ۱۴).

۱۳- برای مرد ثروتمند در مَثَلِ عیسی ناگاه چه اتفاقی افتاد؟ (لوقا ۱۶: ۱۲-۲۱).

۱۴- به فرمودهٔ خداوندمان باید بهنگام مصیبت و جفا چه کنیم؟ (لوقا ۲۱: ۸-۲۸).

اصول کتاب مقدسی در مورد جفا

- ۱- برطبق یوحنا ۱۵: ۱۸-۲۱، چرا مسیحیان در جفا می‌افتند؟
- ۲- پولس و برنابا چگونه باعث تقویت رسولان گشتند؟ (اعمال ۱۴: ۲۲).
- ۳- جفا در واقع علیه چه کسی بود؟ (اعمال ۹: ۴ و ۵).
- ۴- برطبق دوم تیموتائوس ۳: ۱۲، آیا جفا پدیده‌ای است محتمل، نامحتمل یا گریزناپذیر؟
- ۵- در این مورد که چرا مسیحیان بسیاری مسیح را ترک می‌کنند چند دلیل ذکر کنید (متی ۱۳: ۲۰ و ۲۱).
- ۶- بر طبق متی ۱۶: ۲۴، مسیح کدام سه چیز را از ما انتظار دارد؟
- ۷- خداوند به کسانی که آماده‌اند بخاطر او زحمت بینند کدام سه چیز را وعده می‌دهد؟ (متی ۵: ۱۰-۱۲).
- ۸- وعده‌های خدا تقریباً همیشه با پیش شرط همراه است. مثال: مکاشفه ۳: ۲۰.
- پیش شرط در اینجا چیست؟
- وعده چیست؟
- ۹- حداقل سه متن مشابه در کتاب مقدس ذکر کنید.
- ۱۰- وعده‌ای که خدا در تثیبه ۱۱: ۲۲ به اسرائیل می‌دهد با کدام پیش شرط همراه است؟
- ۱۱- چه زمانی می‌توانیم به این وعده‌های الهی توکل کنیم؟ الف- وعده صلح و سلامتی (اشعیا ۳: ۲۶). ب- وعده ثبات سیاسی (اول تیموتائوس ۲: ۱-۳).
- ۱۲- باید با کسانی که به ما جفا می‌رسانند چه رفتاری داشته باشیم؟

الف- متی ۴۴:۵

ب- لوقا ۳۴:۲۳

۱۳- وقتی پطرس و یوحنا را بخاطر ایمان‌شان کتک می‌زدند، عکس‌العمل‌شان چه بود؟ (اعمال ۴۱:۵).

۱۴- وقتی رسولان را جفا می‌کردند، دعای‌شان چه بود؟ (اعمال ۴:۲۳-۳۰).

۱۵- رومیان ۸:۳۵-۳۹ به چه نوع جفایی اشاره می‌کند؟

۱۶- کتاب مقدس در مورد پیروزی که در رومیان ۸:۳۱-۳۹ بدان اشاره شده چه می‌گوید؟

۱۷- حداقل سه آیه ذکر کنید که می‌گوید تمام مسیحیان زحمت خواهند دید.

۱۸- اگرچه زحمت و جفا شدیدتر خواهد شد، پیروزی ایمانداران قطعی است. چرا؟ آیا در این مورد می‌توانید به آیه یا آیاتی خاص اشاره کنید؟

۱۹- هر فرد مسیحی برای آنکه شخصاً پیروز شود و غالب آید چه باید بکند؟ (افسیان ۶:۱۰-۱۸).

۲۰- در زندگی‌تان به کدام اسلحه روحانی بیشتر نیاز دارید؟

۲۱- آیا مایلید تغییری در زندگیتان ایجاد کنید؟ چه تغییری؟

۲۲- در مکاشفه ۱۱:۱۲ به سه طریق غالب آمدن بر شیطان اشاره شده است. این سه طریق کدامند؟